بسم الله الرحمن الرحيم

سیری در معارف اسلامی

ویژگی‌های اولیای الهی

متن سخنرانی‌های

استاد حسین انصاریان

قم- حرم حضرت معصومه علیها السلام- دهه اول ذی‌القعده- ۱۳۹۹هـ.ش

ویژگی‌های اولیای الهی
(سیری در معارف اسلامی)

www.erfan.ir

مؤلف: استاد حسین انصاریان .....
پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان .....
ویرایش: و.فهیمی .....
صفحه‌آرا: م.جانباز و ابوالفضل کریمی.....
ناظر فنی: سیّد محمدجواد آصف آگاه.....
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان.....

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم – خیابان شهیدفاطمی(دورشهر)-کوچه ۱۹ – پلاک۲۷
تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷٤۰٤۲۷ همراه: ۰۹۱۹٦٥۲۲۰۲٤

فهرست مطالب

جلسه اوّل: شخصیت والای حضرت معصومه علیها السلام در روایات ۱۳

عظمت زیارت حضرت معصومه علیها السلام در روایات ۱۵
شهر قم، حرمی برای چهارده معصوم علیهم السلام ۱۵
بهشت، پاداش زیارت حضرت معصومه علیها السلام ۱۶
ارزش زیارت در شهر قم ۱۶
ثواب زیارت با شناخت حق حضرت معصومه علیها السلام ۱۷
حقیقت معنایی شناخت حق معصومین در زیارت آنها ۱۷
حضرت معصومه علیها السلام، دریایی از علم و بندهٔ واقعی پروردگار ۱۷
شرط حرام بودن آتش جهنم بر زائر حضرت رضا علیه السلام ۱۸
نگاهی به شخصیت حضرت معصومه علیها السلام در زیارت‌نامهٔ ایشان ۱۹
سلام بر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله ۱۹
سلام بر دختر امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۹
سلام بر دختر فاطمه علیها السلام و خدیجه علیها السلام ۱۹
سلام بر دختر حسن و حسین علیهما السلام ۲۰
سلام بر تو ای دختر، خواهر و عمهٔ ولی‌الله ۲۱
کلام آخر؛ تشییع جنازهٔ غریبانهٔ حضرت زهرا علیها السلام ۲۱
دعای پایانی ۲۲

جلسه دوم: ویژگی‌های اولیای الهی در کلام وحی ۲۳

کلمه ولی‌الله در زیارت‌نامه حضرت معصومه علیها السلام ۲۵
سلام بر تو ای دختر ولی‌الله ۲۵

سلام بر تو ای خواهر ولی‌الله ۲۶
سلام بر تو ای عمهٔ ولی‌الله ۲۶
مشاهدهٔ حقایق عینی قرآن با چشم دل ۲۷
قرآن، خود نور است ۲۷
جاری شدن چشمه‌های حکمت بر زبان بندگان خالص خداوند ۲۷
قلب پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله، دریای علم و حکمت ۲۸
تفاوت علم امام معصوم و مردم ۲۸
نظر قرآن در خصوص اولیای الهی ۲۹
جنس متفاوت ترس در اولیای الهی ۲۹
خوف از مقام الهی، نه قدرت‌های زمینی ۲۹
اطمینان آنها به محفوظ بودن عمل نزد پروردگار ۳۰
نترسیدن از کم یا گم شدن اعمال ۳۰
راه نداشتن غم و ناراحتی دنیا در دل اولیای الهی ۳۱
کلام آخر؛ امام حسین‌علیه‌السلام و تشییع غریبانهٔ دو برادر ۳۲

جلسه سوّم: مسئولیت انسان در زندگی و بازپرسی در قیامت ۳۵

حضرت معصومه‌علیهاالسلام و تربیت در دامن اولیای خدا ۳۷
قرآن و روایات، دو منبع قدرتمند شناخت اولیای خدا ۳۷
اهمیت تدبر در آیات قرآن ۳۸
فهم قرآن، بهار دل‌ها ۳۸
زنده کردن دل با موعظه و پند قرآن ۳۸
مسئولیت انسان در برابر قرآن و روایات اهل‌بیت ۳۸
حقیقت معنایی مسئول ۳۸
سؤالات ارزشمند خداوند در روز قیامت ۳۹
مورد سؤال قرار گرفتن سه‌دسته انسان در روز قیامت ۳۹
سفارش رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله به حسابرسی و ارزیابی خود ۴۰
حسابرسی خود قبل از برپایی روز قیامت ۴۰
سرعت حسابرسی مؤمنین در روز قیامت ۴۰
ورود یاران ابی‌عبدالله‌علیه‌السلام بدون حسابرسی به بهشت ۴۱

ارزیابی موقعیت خود، پیش از ارزیابیِ روز قیامت ۴۲
قسم خداوند به پرسش از مسئولیت انسان‌ها ۴۲
پرسش از چهار مسئلهٔ مهم در روز قیامت ۴۳
الف) هزینهٔ عمر در چه راهی؟ ۴۳
ب) هزینهٔ بدن در چه‌کاری و کجا؟ ۴۳
ج) نحوهٔ کسب درآمد و هزینهٔ آن در چه راهی؟ ۴۴
د) عشق و محبت به اهل‌بیت علیهم‌السلام ۴۴
نشانهٔ عشق به اهل‌بیت علیهم‌السلام در وجود انسان ۴۴
کلام آخر؛ عمه بیا! گمشده پیدا شده ۴۴

جلسه چهارم: ارزش‌های ناشناخته حضرت معصومه علیهاالسلام ۴۷

ثمره اتصال معنوی به اولیای الهی ۴۹
اولیای الهی، منبعی از نور، ایمان، اخلاق و ارزش‌ها ۴۹
آخرین مقام انسان ۵۰
قرآن، تجلی‌گاه پروردگار ۵۰
معرفت، راه اتصال به اولیای الهی ۵۱
شرحی بر کلمهٔ «وَلیّ اللّه» در زیارت حضرت معصومه علیهاالسلام ۵۱
معروفیت ناشناخته با اضافه شدن به یک معرفه ۵۱
پیامد اضافه شدن به ولی‌الله برای حضرت معصومه علیهاالسلام ۵۲
گیرندگی کامل حضرت معصومه علیهاالسلام در مسائل الهی ۵۲
شفاعت حضرت معصومه علیهاالسلام در روز قیامت ۵۳
کلام آخر؛ وداع سخت زینب علیهاالسلام با برادر ۵۴
دعای پایانی ۵۴

جلسه پنجم: تجلی نور اولیای الهی در حضرت معصومه علیهاالسلام ۵۵

قلم و زبان، قاصر از بیان آثار وجودی حضرت معصومه علیهاالسلام ۵۷
معرفت آیت‌الله بروجردی به مقام حضرت معصومه علیهاالسلام ۵۷
ورود آیت‌الله بروجردی به قم و رونق حوزهٔ علمیه ۵۸

دوری از گناه در پرتو شناخت خداوند، پیامبرﷺ و اولیای الهی ۵۹
ظاهر و باطن هستی، نزد خداوند ۵۹
انسان در معرض دید خداوند، پیامبرﷺ و اولیای الهی ۶۰
حکایتی شنیدنی از معرفت آیت‌الله‌بروجردی به شأن حضرت معصومه‌علیها‌السلام ۶۱
درخواست پادشاه عربستان برای دیدار با آیت‌الله بروجردی ۶۱
بی‌ادبی به حضرت معصومه‌علیها‌السلام، علت نپذیرفتن شاه عربستان ۶۱
ارزش والای حضرت معصومه‌علیها‌السلام در کلام حضرت رضاعلیه‌السلام ۶۲
پرورش حضرت معصومه‌علیها‌السلام در دامن اولیای الهی ۶۲
کلام آخر؛ پیکر قطعه‌قطعهٔ برادر و آفتاب سوزان کربلا ۶۴

جلسه ششم: حضرت رضاعلیه‌السلام، اسوهٔ اخلاق و کردار الهی ۶۵

نعمت و حقیقتی به‌نام عقل ۶۷
سود عظیم دنیوی و اخروی داشتن عقل ۶۷
سرزنش جهنمیان از سوی ملائک جهنم ۶۸
نیاز عقل انسان به سه یار کمکی ۶۸
تجلی ارزش‌های عظیم پدر و مادر در وجود حضرت رضاعلیه‌السلام ۶۹
آب فرات، نخستین خوراک حضرت رضاعلیه‌السلام در بدو تولد ۶۹
دو روایت بی‌نظیر از معجزات فکری حضرت رضاعلیه‌السلام ۷۰
الف) پروندهٔ شیعه در قلب امام معصوم ۷۱
مژده و بشارت حضرت رضاعلیه‌السلام به میّت ۷۱
شرکت در تشییع جنازهٔ شیعه، راهی برای آمرزش گناهان ۷۱
بازگرداندن مال و طلب حلالیت، شرط توبهٔ گناه مالی ۷۲
دعای امام معصوم در حق شیعیان ۷۲
ب) ریان‌بن‌صلت و خواسته‌های او از امام ۷۳
کلام آخر؛ دعای پایانی ۷۴

جلسه هفتم: ایمان، نخستین ویژگی اولیاءالله ۷۵

حضرت معصومه‌علیها‌السلام در محاصرهٔ معنوی اولیای الهی ۷۷
توجه ویژهٔ خداوند و اولیای الهی به حضرت معصومه‌علیها‌السلام ۷۷

اولیاءالله، چشم و چراغ عناوین الهی برای بندگان حقیقی ۷۸
ایمان به خداوند، نخستین ویژگی اولیای الهی ۷۸
جدایی بین اهل‌بیت علیهم‌السلام و قرآن، امری محال ۷۸
جلوهٔ کتبی و عینی «کِتابَ اللّه» ۷۹
معصومین علیهم‌السلام، جلوهٔ عینی کتاب خدا ۷۹
هدایت‌شدگان حقیقی در کلام رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ۸۰
آفرینش وجود نوری اهل‌بیت، پیش از خلقت جهان هستی ۸۰
مسیح علیه‌السلام، بندهٔ خداوند در همان لحظهٔ تولد ۸۱
تفاوت ایمان ما و اولیای الهی ۸۲
خداوند، دلیل بر وجود خودش ۸۲
ایمان، حقیقتی مرکّب ۸۳
کلام آخر؛ قطعه‌ای سوزناک از زیارت ناحیهٔ مقدسه ۸۳
دعای پایانی ۸۴

جلسه هشتم: دو مانع بزرگ در رسیدن انسان به رضایت خداوند ۸۵

شیاطین و گناهان، موانع بین انسان و خداوند ۸۷
ارزیابی درست کتاب‌های روایی با قرآن و مکتب اهل‌بیت ۸۷
مطالب باطل و بیهوده در صحاح سته ۸۷
نظر شیعیان در خصوص کتب روایی شیعه ۸۸
ایمان، موتور محرک و راهبر انسان ۸۸
گسترهٔ معنایی کلمهٔ ظلم در کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام ۸۹
دو مانع بزرگ در رسیدن انسان به رضایت خداوند ۹۰
الف) عشق به خوردن حرام ۹۰
ب) وجود بت‌ها درون خانه‌های شما ۹۰
دو وجه معنایی بیت ۹۱
ایمان، گشایندهٔ راه انسان به‌سوی خداوند ۹۱
ارزش مؤمن حقیقی در روایات معصومین علیهم‌السلام ۹۲
احترام انبیا و اولیای الهی در روز محشر به مؤمن ۹۲
احترام مؤمن نزد خداوند، بالاتر از کعبه ۹۲

کلام آخر؛ آخرین روزهای حیات حضرت زهرا علیها السلام ۹۳

جلسه نهم: جریان نور ایمان در وجود انسان ۹۵

راه منحصر و اختصاصیِ ایمان ۹۷
ایمان، عامل طهارت معنوی ۹۷
ایمان، راهی برای مصونیت از گناه ۹۷
جریان نور ایمان در وجود انسان ۹۸
سفارش امیرالمؤمنین علیه السلام به محمدحنفیه ۹۹
بازگو نکردن آنچه خودت یقین نداری ۹۹
بازگو نکردن همهٔ آنچه خودت دیده و شنیده‌ای ۹۹
حکایتی شنیدنی از خان مروی ۱۰۰
اهمیت کنترل زبان ۱۰۰
شرطی ناممکن برای اثبات زنا ۱۰۰
عذابی سخت در انتظار زبان ۱۰۱
خرج گران برای رفتن به جهنم ۱۰۱
پیوند ناگسستنی دل با ایمان ۱۰۲
نمایش ایمان حقیقی در روز عاشورا ۱۰۲
کلام آخر؛ زین‌العابدین علیه السلام و بدن قطعه‌قطعهٔ پدر ۱۰۳

جلسه دهم: پنج حقیقت متعلق به ایمان ۱۰۵

گذری بر مباحث گذشته ۱۰۷
حقیقت ایمان در کلام معصومین علیهم السلام ۱۰۸
گره قلب با حقایق بیان‌شده ۱۰۸
نگاهی آزاد از دو سو با وجود ایمان ۱۰۸
پنج حقیقت متعلق به ایمان ۱۰۹
الف) ایمان به خدا ۱۰۹
آسان‌ترین راه یافتن خداوند ۱۱۰
صفات خداوند در آیات قرآن ۱۱۰
دعاها، شناسنامهٔ معرفی خداوند ۱۱۱
ب) روز قیامت ۱۱۲

ج) ملائکه ۱۱۳
حکایتی شنیدنی ۱۱۳
د) قرآن ۱۱۴
ه) رسولان ۱۱۴
کلام آخر؛ وداع جانسوز امام حسین علیه‌السلام با سکینه علیهاالسلام ۱۱۴
دعای پایانی ۱۱۵

جلسه یازدهم: یقین، ریشه درخت پربار ایمان ۱۱۷

مقدمه بحث ۱۱۹
یقین، ریشهٔ درخت ایمان ۱۱۹
حکایتی شنیدنی از باور خدا و قیامت ۱۲۰
مغازه‌داری به‌سبک خدایی، نتیجهٔ خداباوری ۱۲۱
رحم بر دیگران در کاسبی ۱۲۱
آسان‌گیری به مشتری ۱۲۲
خواب عجیب و قابل‌تأمل شیخ عباس قمی ۱۲۲
کلام آخر؛ کوفیان! کشتن شش ماهه خندیدن نداشت ۱۲۳
دعای پایانی ۱۲۴

جلسه دوازدهم: حذف و انتخاب، دو کفه ایمان ۱۲۵

حذف و انتخاب، دو کفه ایمان ۱۲۷
حذف و انتخاب در کلام وحی ۱۲۷
الف) انتخاب حقایق ایمانی ۱۲۷
حقیقت معنایی تقوا ۱۲۸
خداخواهی در پرتو پیوند با متعلقات ایمان ۱۲۸
کیفیت انتخاب انسان و قدرت ایمان ۱۲۹
ب) حذف گناهان ۱۳۰
حذف سیئات و بدی‌ها، راهی برای مقابله با گناهان ۱۳۰
حذف و انتخاب در زندگی یوسف علیه‌السلام ۱۳۰
گشایش برکات الهی، پاداش انتخاب حقایق و حذف بدی‌ها ۱۳۱
انسان، سازندهٔ سختی‌ها و مشکلات ۱۳۱

تفاوت طبیعت دنیا و آخرت..... ۱۳۲
کلام آخر؛ زادهٔ لیلا مرا محزون مکن..... ۱۳۳
دعای پایانی..... ۱۳۴

جلسه سیزدهم: حذف و انتخاب‌های الهی، عامل استحکام ایمان..... ۱۳۵

ایمان، حذف بدی‌ها و انتخاب خوبی‌ها..... ۱۳۷
حذف و انتخاب‌های الهی در آیات قرآن..... ۱۳۸
۱. انتخاب پروردگار به‌عنوان معبود و اله..... ۱۳۸
منافع عبادت پروردگار برای انسان..... ۱۳۹
بت‌های زنده و بی‌جان، غارتگران دنیا و آخرت انسان..... ۱۳۹
۲. انتخاب احسان به پدر و مادر، از حقایق ایمان..... ۱۴۰
حکایت شیخ انصاری و ناراحتی او از مرگ مادر..... ۱۴۰
یاد نکردن والدین پس از مرگ..... ۱۴۰
۳. حذف پرخاشگری و اُف در برخورد با والدین..... ۱۴۱
۴. انتخاب قول کریم و کمال فروتنی نسبت به والدین..... ۱۴۱
وجوب احترام به والدین بی‌دین و کافر..... ۱۴۱
۵. درخواست رحمت و محبت از خداوند برای والدین..... ۱۴۲
دو روایت شنیدنی و قابل‌تأمل..... ۱۴۲
مسئولیت سنگین ادای حق والدین..... ۱۴۲
گشودن راه بهشت با حذف سه کار در زندگی..... ۱۴۳
کلام آخر؛ ارزش شب جمعه در استجابت دعا..... ۱۴۳

جلسه اوّل

شخصیت والای حضرت

معصومه علیها السلام در روایات

عظمت زیارت حضرت معصومه علیها السلام در روایات

چهار روایت از کتاب‌های معتبر، مخصوصاً کتاب‌های شیخ صدوق، رئیس محدثین شیعه و متولد شده به دعای امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف دربارهٔ حرم حضرت معصومه علیها السلام و عظمت زیارت دختر موسی‌بن‌جعفر علیه السلام عرض می‌کنم.

شهر قم، حرمی برای چهارده معصوم علیهم السلام

در یک روایت نقل شده که فرمودند: برای پروردگار حرمی است که کعبه نام دارد، برای پیغمبر اسلام حرمی است که در مدینه است و برای ما چهارده معصوم هم حرمی در قم است. این بخش سوم روایت، فوق‌العاده مهم و قابل‌دقت است! حرمی برای همهٔ ما چهارده معصوم است که آن در قم است. یقیناً این روایت به دختر موسی‌بن‌جعفر علیه السلام توجه دارد که در این شهر دفن شده و وجودش از زمان دفن شدن تا امشب، از امشب تا لحظهٔ برپاشدن قیامت، برای دین خدا، علوم اهل‌بیت علیهم السلام و مردم شیعه، مانند خورشید است. خورشید در عالم ماده چه می‌کند، برکات وجود مبارک فاطمهٔ معصومه علیها السلام هم همان کار خورشید را در عالم معنا می‌کند. از برکت وجود او در این شهر، چهارده قرن است که ایمان، دین، تشیّع، علم، فقاهت، تبلیغ دین و تألیف هزاران کتاب علمی طلوع کرده است.

بهشت، پاداش زیارت حضرت معصومه علیها السلام

یکی از راویان به‌نام سعدبن‌سعد بنا به نقل شیخ صدوق در یک حدیث حَسَن که تقریباً نزدیک به حدیث صحیح و نزدیک به روایت صحیحه است، می‌گوید: من از وجود مقدس حضرت رضا علیه السلام دربارهٔ حضرت معصومه علیها السلام سؤال کردم، امام معصوم که هرچه می‌گوید، هم‌وزن وحی و علم او گرفته‌شدهٔ از پروردگار است، در جواب سعدبن‌سعد فرمودند: «**مَنْ زارَها فَلَهُ الْجَنَّةُ**»، البته با شرط داشتن ایمان! چون شما در آیات قرآن مجید ملاحظه می‌کنید که عمل صالح در کنار ایمان ذکر شده است: ﴿**مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ**﴾؛[1] ﴿**إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ**﴾[2] آدمی که خداباور و قیامت‌باور است و دلش به نور ایمان روشن است، چه مقیم شهر قم باشد و چه از شهرهای دیگر به قم بیاید(روایت مطلق است)، امام هشتم می‌فرمایند: هر کسی فاطمهٔ معصومه علیها السلام را زیارت کند، بهشت پاداش این زیارت است؛ یعنی شما ارزش زیارت را باید از این زیارت بگیرید. کسی نیم‌ساعت، یک‌ربع یا یک‌ساعت حضرت معصومه علیها السلام را زیارت می‌کند و زیارتش این‌قدر ارزش دارد که مزد، اجر و پاداشی چون بهشت برای زیارتش قرار داده شده است.

ارزش زیارت در شهر قم

در روایت دیگری که از وجود مبارک حضرت جوادالائمه علیه السلام نقل شده که خیلی روایت باحالی است، حضرت می‌فرمایند: «**مَنْ زارَ قَبْرَ عَمَّتی بِقُمَّ فَلَهُ الْجَنَّةُ**» کسی که عمهٔ مرا در شهر قم زیارت کند، بهشت برای اوست. جالبی مطلب این است که می‌گویند شهر قم؛ آدم می‌تواند از تهران، شیراز یا اصفهان هم در خانه‌اش بنشیند و زیارت کند، اما امام حضرت جواد علیه السلام می‌فرمایند در شهر قم؛ یعنی از هر نقطه‌ای که هستی، زحمت بکش، بلند شو و

۱. نحل: ۹۷.
۲. عصر: ۳

به قم برو که برای زیارت عمهٔ من می‌ارزد. هزار کیلومتر بیایی، می‌ارزد؛ از کشورهایی غیر از ایران بروی، می‌ارزد؛ هرکس عمهٔ مرا در قم زیارت کند، بهشت برای اوست.

ثواب زیارت با شناخت حق حضرت معصومه علیها السلام

ما تفسیر معروفی داریم که برای قرن چهارم است و از نظر قمری، حدود ۱۱۰۰ سال پیش نوشته شده است. نویسنده‌اش هم عالم بزرگوار قمی به نام علی بن ابراهیم است. علی بن ابراهیم از پدرش ابراهیم نقل می‌کند، پدرش از سعد اشعری قمی نقل می‌کند که سعد می‌گوید: من به زیارت حضرت رضا علیه السلام در منزلشان رفتم، امام هشتم به من فرمودند: قبری در قم است (آن زمان چند هزار قبر در قم بوده، ولی امام هشتم به سعد اشعری قمی فرمودند که یک قبر در قم هست)؛ یعنی حضرت با شگفتی، تعجب و عظمت سؤال کردند و فرمودند که سعد اشعری، قبری در قم است. سعد عرض کرد: یابن رسول‌الله! قبر فاطمهٔ معصومه علیها السلام را می‌فرمایید؟ حضرت فرمودند: بله! وقتی گفتم قبر حضرت معصومه علیها السلام، امام هشتم بلافاصله فرمودند: «**مَنْ زارَها عارِفاً بِحَقِّها فَلَهُ الْجَنَّةُ**». این روایت، یک جملهٔ اضافی از دو روایت قبلی دارد. کسی که او را با شناخت حقش زیارت کند، بهشت برای اوست.

حقیقت معنایی شناخت حق معصومین در زیارت آنها

حضرت معصومه علیها السلام، دریایی از علم و بندهٔ واقعی پروردگار

شناخت حقش چیست؟ این است که ایشان جزء معصومین عالم است و با آن سن کم، دریای علم و دانش بودند؛ همچنین ایشان عبد به‌معنای واقعی پروردگار و از ایمان و اخلاق کامل بهره‌مند بودند. این شناخت حضرت معصومه علیها السلام است، پس وقتی به زیارت او می‌روی، بدان و بفهم که زیارت یک خانم معمولی نمی‌روی؛ زیارت خانمی نمی‌روی که ارزش او فقط دختر امام معصوم است؛ او را بشناس! او آدم کاملی در بندگی، برخوردار از

همهٔ ارزش‌های اخلاقی در اخلاق و دارای مقام عصمت بوده است؛ یعنی از وقتی چشمش را به زندگی باز کرد تا لحظه‌ای که در اینجا دفن شد، حتی فکر گناه هم به او هجوم نکرد! امام هشتم‌علیه‌السلام این را می‌فرمایند؛ البته وقتی بخواهیم جملهٔ حضرت را معنی کنیم، همین می‌شود: **«مَنْ زارَها عارِفاً بِحَقِّها فَلَهُ الْجَنَّةُ»**.

شرط حرام بودن آتش جهنم بر زائر حضرت رضاعلیه‌السلام

چنین جمله‌ای در زیارت خود حضرت رضاعلیه‌السلام هم است. امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام این روایت را فرموده‌اند که این هم روایت خیلی عجیبی است! من این روایت را اولین‌بار در کتیبه‌های صحن قدیم امام هشتم دیدم و هنوز هم هست. امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام می‌فرمایند: **«سَتُدْفَنُ بَضْعَةٌ مِنِّي بِأَرْضِ خُرَاسَانَ، مَنْ زَارَهُ عَارِفاً بِحَقِّهِ وَ حَرَّمَ اللَّهُ جَسَدَهُ عَلَيَّ النَّارِ»**؛ حالا آن زمان فقط امام مجتبی و ابی‌عبدالله‌علیهما‌السلام در دنیا بودند که امیرالمؤمنین این مطلب را فرمودند! زین‌العابدین‌علیه‌السلام هم هنوز به دنیا نیامده بود و امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام با آن علم غیب و الهی‌شان فرمودند: پارهٔ تن من در زمین خراسان دفن می‌شود، کسی که او را زیارت کند، درصورتی‌که حق او را بشناسد، امام واجب‌الاطاعة و انسان کامل بداند، در ارزش‌های ایمانی و اخلاقی هم والاترین و بالاترین بداند و بداند که تأمین سعادتش در دنیا و آخرت به ارتباط اعتقادی و عملی با او بستگی دارد، اگر این‌گونه امام هشتم را زیارت کند، خداوند بدن او را بر آتش جهنم ممنوع می‌کند؛ یعنی اگر زائر حضرت رضاعلیه‌السلام را در روز قیامت به هفت طبقهٔ جهنم بیندازند، مثل حضرت ابراهیم‌علیه‌السلام که در آتش نمرود نسوخت، زائر امام هشتم هم در جهنم نمی‌سوزد. البته زائر حضرت رضاعلیه‌السلام را به جهنم نمی‌برند، ولی با این روایت امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام، فرض بکنید که چهار نفر زائر امام هشتم را در محشر بگیرند و به هفت طبقهٔ جهنم بیندازند، خیلی شاد و سالم و سرحال بیرون می‌آید. زائر حضرت رضاعلیه‌السلام بویی از عظمت ابراهیم‌علیه‌السلام در او پیدا می‌شود؛ چنان‌که خدا آتش نمرود را بر بدن حضرت ابراهیم‌علیه‌السلام ممنوع کرد که او را بسوزاند، به همان شکل هم، پروردگار آتش جهنم را بر زائر امام هشتم‌علیه‌السلام ممنوع می‌کند و نمی‌تواند زائر حضرت رضاعلیه‌السلام را بسوزاند.

نگاهی به شخصیت حضرت معصومه علیها السلام در زیارت‌نامهٔ ایشان

بعد از این چهار روایت، نگاهی گذرا به شخصیت حضرت معصومه علیها السلام داشته باشیم؛ اگر بخواهیم نگاه عمقی به شخصیت حضرت معصومه علیها السلام بیندازیم، با مطالبی که به فکر خود من می‌رسد و روایاتی که داریم، به‌نظر می‌رسد که یک ماهِ ماه رمضان هم نمی‌تواند جواب ما را بدهد و نمی‌توانیم کمال دقت را در شخصیت دختر موسی‌بن‌جعفر علیه السلام داشته باشیم. در متن زیارت حضرت معصومه علیها السلام دورنمایی از شخصیتشان را می‌بینیم:

سلام بر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله

«**السَّلامُ عَلَيْکِ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللهِ**» این نَسَب فاطمهٔ معصومه علیها السلام را دقت کنید و اینکه وجود مقدس او به چه منابع عظیم ملکوتی اتصال دارد! ما باید هر منبعی را جدا جدا بحث کنیم و بشناسیم، بعد بفهمیم دختر موسی‌بن‌جعفر علیه السلام از نظر شخصیتی در چه مقام و منزلتی است. «**السَّلامُ عَلَيْکِ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللهِ**» سلام بر تو، سلامتی دنیا و آخرت و امنیت بر تو ای دختر فرستادهٔ خداوند.

سلام بر دختر امیرالمؤمنین علیه السلام

«**السَّلامُ عَلَيْکِ يَا بِنْتَ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ**» سلام بر تو ای دختر امیرالمؤمنین، امنیت بر تو ای دختر کسی که از زمان آدم تا قیامت، لقب امیرالمؤمنین فقط ویژه اوست و به هیچ‌کس دیگر نمی‌شود امیرالمؤمنین گفت. لقب امیرالمؤمنین اختصاصی است که مربوط به پروردگار است و برای امیرالمؤمنین رقم زده است.

سلام بر دختر فاطمه علیها السلام و خدیجه علیها السلام

«**السَّلامُ عَلَيْکِ يَا بِنْتَ فَاطِمَةَ وَ خَدِيجَةَ**» سلام بر تو ای کسی که ریشه در وجود فاطمهٔ زهرا علیها السلام و حضرت خدیجه علیها السلام داری. حالا باید فاطمهٔ زهرا علیها السلام را شناخت که حضرت

معصومه﵄ یک شاخهٔ وجودش است؛ باید خدیجهٔ کبری﵄ را شناخت که حضرت معصومه﵄ یک شاخه وجود این شجرهٔ طیبه است؛ یعنی خدا چه لطفی به فاطمهٔ زهرا﵄ و خدیجهٔ کبری﵄ داشته که فرزندی مثل فاطمهٔ معصومه را در نسل این دوتا قرار داده است.

سلام بر دختر حسن و حسین﵉

«**السَّلامُ عَلَیْکِ یَا بِنْتَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ**» سلام بر تو ای دختر امام مجتبی﵇، ای دختر حضرت ابی‌عبدالله الحسین﵇. چطور می‌شود که این دو برادر یک دختر داشته باشند؟ امام مجتبی﵇ دختری به نام «ام عبدالله» را در خانه و دامن خودشان تربیت کردند که کنار علم، حلم، اخلاق و ایمانش، وقتی این دختر آمادهٔ همسر شدن شد (خوب دقت می‌کنید)، وجود مبارک حضرت ابی‌عبدالله الحسین﵇ در تمام دختران روزگار خودش، دختری غیر از او نمی‌شناخت که لیاقت همسری حضرت زین‌العابدین﵇ را داشته باشد. امام حسین﵇ دختر برادرش را برای زینت عبادت‌کنندگان و آقای سجده‌کنندگان عالم گرفت.

این دختر عجب ارزش و منزلتی داشته است! انگار که پروردگار این دختر را ویژهٔ زین‌العابدین﵇ خلق کرد. آن‌وقت از این زن و شوهر، یعنی از دختر امام حسن﵇ و پسر ابی‌عبدالله﵇، چه کسی به دنیا آمد؟ امام باقر﵇ به‌دنیا آمد. فرزند امام باقر﵇ چه کسی بود؟ امام صادق﵇ بود. فرزند امام صادق﵇ چه کسی بود؟ موسی‌بن‌جعفر﵇ بود. یک طرف وجودشان تا امام دوازدهم به امام حسن مجتبی﵇ می‌رسد. حضرت مجتبی﵇ عجب امام با برکتی بوده است! نسل حضرت مجتبی﵇ هم نسل فوق‌العاده‌ای است؛ یکی از افراد نسل حضرت مجتبی﵇ که کنار حرم حضرت معصومه﵄ دفن شده، آیت‌الله‌العظمی بروجردی است. حالا ببینید چه خبر است!

حالا بقیه‌اش را که درست هم به ما یاد داده‌اند؛ وقتی می‌خواهی به زیارت حضرت معصومه بروی، اول ۳٤ بار «**الله اکبر**»، ۳۳ بار «**الحمدلله**» و ۳۳ بار «**سبحان‌الله**» بگو که بتوانی این عظمت را درک و تحمل کنی.

سلام بر تو ای دختر، خواهر و عمهٔ ولی‌الله

«السَّلامُ عَلَیْکِ یَا بِنْتَ وَلِیِّ اللهِ» این «وَلیّ اللّه» یعنی چه؟ یک ولی‌الله از چاه درآوردند و به مصر آوردند، تمام مملکت مصر را دگرگون کرد، تمام بت‌ها رادر مصر سرنگون کرد، اسلام الهی را در مصر حاکم کرد و هفت سال قحطی را به‌گونه‌ای نظام داد که یک نفر صبحانه‌اش لنگ نشد. این ولی‌الله است!

«السَّلامُ عَلَیْکِ یَا بِنْتَ وَلِیِّ اللهِ» سلام بر تو ای دختر ولی‌الله!

«السَّلامُ عَلَیْکِ یَا أُخْتَ وَلِیِّ اللهِ» سلام بر تو ای خواهر ولی‌الله!

«السَّلامُ عَلَیْکِ یَا عَمَّهَ وَلِیِّ اللهِ» سلام بر تو ای عمهٔ ولی خدا!

چه خبر است؟! این خانم کیست؟! «بِنْتَ وَلِیِّ اللهِ»، «أُخْتَ وَلِیِّ اللهِ»، «عَمَّهَ وَلِیِّ اللهِ»؟ چقدر خوب است که ما از خدا بخواهیم حقایق اهل‌بیت علیهم السلام را به ما بفهماند تا وقتی می‌خواهیم به زیارت برویم، با یک معرفت به زیارت برویم. دنبالهٔ مطلب دربارهٔ شخصیت حضرت معصومه علیها السلام در این دههٔ کرامت، ان‌شاءالله فردا شب.

هر که آیین حقیقت نشناسد ز مَجاز — خواجه در حلقهٔ رندان نشود مَحرم راز
یا که بیهوده مران نام محبت به زبان — یا چو پروانه بسوز از غم و با درد بساز
آن‌قدر حلقه بزن بر درِ درگاه خدا — تا کند صاحب این خانه به رویَت در باز
هر که شد معتکف اندر حرم کعبهٔ دل — حاش لِلّه که شود معتکف کوی مجاز
مگذارید قدم بیهوده در وادی عشق — که‌اندر این مرحله، بسیار نشیب است و فراز

کلام آخر؛ تشییع جنازهٔ غریبانهٔ حضرت زهرا علیها السلام

دختر موسی‌بن‌جعفر علیه السلام! روزی که در این شهر شما از دنیا رفتید، تمام شهر تعطیل شد، تمام مردان شهر و زنان شهر گریه‌کنان بر سر و سینه زدند و در تشییع جنازهٔ شما شرکت کردند؛ اما مادرتان فاطمهٔ زهرا علیها السلام، وقتی در مدینه از دنیا رفتند، مردان و زنان مدینه گریه‌کن او نبودند و تنها چند نفر گریه‌کن داشت: امیرالمؤمنین علیه السلام، امام مجتبی علیه السلام که

آن وقت هشت ساله، ابی‌عبدالله علیه‌السلام که هفت ساله و زینب کبری علیهاالسلام که شش ساله بودند. اینها گریه‌کنندگانش بودند و تشییع جنازه هم نداشتند. نیمه‌شب در همان اتاق زندگی‌اش، علی علیه‌السلام با دست خودشان قبری کَندند و وقتی قبر آماده شد، امام دیدند طاقت بلند کردن جنازه و سرازیر کردن میان قبر را ندارند، کنار قبر دو رکعت نماز خواندند و گفتند: خدایا! به من کمک بده تا من این بدن را دفن بکنم. روایات نوشته‌اند: قامت زهرا علیهاالسلام مثل قامت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود و اگر بنا بود تشییع کنند، باید هفت هشت ده نفر تابوت را بلند می‌کردند؛ اما امیرالمؤمنین علیه‌السلام به‌تنهایی بدن را برداشتند و بدن سبک بود. امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: از بدن مادرم چیزی غیر از پوست و استخوان نمانده بود.

دعای پایانی

خدایا! این بلای عظیم کرونا را از کرهٔ زمین بردار.

خدایا! بیماران این ویروس را به حق حضرت معصومه علیهاالسلام شفا بده.

خدایا! درگذشتگانشان و همهٔ گذشتگان را غریق رحمت فرما.

خدایا! دین ما، کشور ما، ملت ما، مرجعیت ما، محراب و منبر ما و رهبری ما را از حوادث حفظ فرما.

خدایا! امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را در این لحظه دعاگوی ما و زن و بچه‌ها و نسل ما قرار بده

جلسه دوم

ویژگی‌های اولیای الهی

در کلام وحی

کلمه ولی الله در زیارت‌نامه حضرت معصومه علیها السلام

کلمهٔ «**وَلیّ اللّه**» در زیارت حضرت معصومه علیها السلام سه‌بار ذکر شده است. اولاً باید توجه کرد که کلمهٔ «**ولی**» به «**اللّه**» اضافه شده است. ترجمهٔ «**الله**» به‌معنای ذات مستجمعِ جمیعِ صفات کمال است و به معنی خدا نیست. «**اللّه**» در فارسی معادل ندارد. ذات مستجمع جمیع صفات کمال به‌معنای الله است و «**وَلیّ اللّه**» یعنی وجود مقدسی که از همهٔ کمالات الهی فیض می‌گیرد. گیرندگیِ «**ولی**» گیرندگی کامل و جامعی است که اگر این گیرندگی نبود، «**وَلیّ اللّه**» به شخص گفته نمی‌شد. آیات قرآن مجید، همین کلمه و جمع آن را وصل به «**اللّه**» ذکر کرده است.

سلام بر تو ای دختر ولی‌الله

دربارهٔ حضرت معصومه علیها السلام می‌خوانیم: «**السَّلامُ عَلَیْکِ یَا بِنْتَ وَلِیِّ اللهِ**»؛ یعنی اینجا در سلام بر تو ای دختر ولی‌الله باید دقت کرد. این دختر به چه منبع عظیم و معدن بی‌نهایتی از کمالات وصل است و از این رابطه‌ای که ایشان با ولی‌الله، یعنی پدرش دارد، چه گیرندگی گسترده‌ای داشته که توانسته کمالات ولی‌اللهی مانند موسی‌بن‌جعفر علیه السلام را در خودش تجلی بدهد؟! اگر این نبود، چنین مقامی هم برای او نبود.

ما در زیارت هیچ خانمی از مادران انبیا و ائمهٔ طاهرین علیهم السلام نمی‌خوانیم، الّا در زیارت ایشان: «**فَإِنَّ لَکِ عِنْدَ اللهِ شَأْناً مِنَ الشَّأْنِ**» ای دختر موسی بن جعفر! شما در پیشگاه پروردگار از

مقام و منزلت ویژه‌ای برخوردار هستید که حالا واقعاً به فهم من نمی‌رسد. درست است که مقداری قرآن و روایات بلد هستم و محصّل علوم دینی در قم بوده‌ام؛ اما این مقام، شأن و منزلت و این مکانت را درک نمی‌کنم. «**فَإِنَّ لَکِ عِنْدَ اللهِ شَأْناً مِنَ الشَّأْنِ**» شما مقام ویژه‌ای در پیشگاه پروردگار دارید که شاید این مقام ویژه را در روز قیامت به ما نشان بدهند و درک آن برای خیلی‌ها در دنیا مشکل است، مگر بندگان خاص خدا و عباد ویژهٔ پروردگار. این یک‌بار که «**وَلیّ اللّه**» در زیارت حضرت معصومه علیها السلام ذکر شده است.

سلام بر تو ای خواهر ولی‌الله

بار دوم: «**السَّلامُ عَلَیْکِ یَا أُخْتَ وَلِیِّ اللهِ**» سلام و سلامت و امنیت بر تو باد ای خواهر ولی‌الله؛ یعنی غیر از پدرت، برادرت هم ولی‌الله بود. ولی‌الله یعنی وجود مقدسی که به «الله» یا همان مستجمع جمیع صفات کمال اتصال داشته و برادرت فیوضات کامل را از پروردگار دریافت می‌کرد و تو هم از طریق اتصال به برادرت، آن فیوضات را دریافت می‌کردی. بیهوده به ما یاد نداده‌اند که بگو: «**السَّلامُ عَلَیْکِ یَا أُخْتَ وَلِیِّ اللهِ**».

ائمهٔ طاهرین علیهم السلام زیاد خواهر داشتند، اما ایشان خواهر ویژه‌ای برای ولی‌الله است و هیچ امامی دربارهٔ خواهرش نگفته است که هر کس خواهر مرا در بقیع یا در جای دیگر زیارت کند، «**وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ**». این جمله به ایشان اختصاص دارد. حضرت معصومه علیها السلام چه مقامی دارد که مؤمن وقتی او را زیارت می‌کند، بهشت بر او واجب می‌شود؟ این زیارت چقدر ارزش دارد که بهشت پاداش آن است، آن‌هم واجب بودن بهشت!

سلام بر تو ای عمهٔ ولی‌الله

اما بار سوم که می‌خوانیم: «**السَّلامُ عَلَیْکِ یَا عَمَّةَ وَلِیِّ اللهِ**» سلام بر تو ای عمهٔ ولی‌الله! آن ولی‌الله که حضرت معصومه عمه‌اش بوده، چه کسی است؟ وجود مبارک حضرت جوادالائمه علیه السلام است. امام هشتم همین یک فرزند را داشته، جوادالائمه علیه السلام ولی‌الله بوده و حضرت معصومه علیها السلام هم عمهٔ ولی‌الله است.

مشاهدهٔ حقایق عینی قرآن با چشم دل

حالا حرف اینجاست که اگر بخواهیم این ولی‌الله یا سه نفر را به‌صورت جمع اسم ببریم، «**اولیاء الله**» می‌شود؛ یعنی موسی‌بن‌جعفر، حضرت رضا و حضرت جواد علیهم‌السلام با همدیگر، اولیاءالله می‌شوند. این اولیاءالله چه ویژگی‌هایی دارند؟ خداوند به همین نام و به همین عنوانِ اولیاءالله، صفات اولیاءالله را در سورهٔ مبارکه یونس بیان می‌کند. البته در روایاتمان هم مسائل مهمی دربارهٔ اولیای خدا مطرح است که شاید در جلسهٔ بعد یا جلسهٔ دو شب دیگر، اگر خدا لطف کند، من روایت بسیار مهمی از جلد دوم عربیِ «اصول کافی» برایتان می‌خوانم. در این روایت، وجود مبارک پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله ویژگی‌های اولیای خدا را برای اصحابشان بیان می‌کنند.

قرآن، خود نور است

نظر قرآن راجع به اولیاءالله چیست؟ سه آیه پشت‌سر هم است که البته خیلی قابل توضیح است و من در حد فرصت برایتان توضیح می‌دهم. اول هر سه آیه را برای نورانی‌تر شدن جلسه قرائت می‌کنم؛ چون قرآن نور است: ﴿**وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا**﴾[1] اصلاً نور اسم قرآن است. نور اسم پروردگار است: «**یا نُور یا قُدّوس**». قرآن نور است؛ خود نور، نه مثل نور! اگر آدم چشم داشته باشد، به‌علاوهٔ چشم دل، چون پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرمایند: قلب‌ها هم چشم دارد؛ اگر آدم چشم دل داشته باشد و این چشم دل به کمک چشم سر بیاید، وقتی آدم قرآن را باز می‌کند و می‌خواند، حقایق عینی را در دریای نور قرآن مجید می‌بیند.

جاری شدن چشمه‌های حکمت بر زبان بندگان خالص خداوند

ولی پیدا کردن این چشم کار می‌خواهد که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله یک کارش را می‌فرمایند: «**مَن أَخْلَصَ عَبْدٌ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً إِلَّا جَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ**» کسی

۱. نساء: ۱۷۴.

که چهل شبانه‌روز خود را برای خدا از همهٔ امور تصفیه کند، غیر از خدا را نبیند و نداند، به غیر از خدا فکر نکند و برای غیر از خدا حرف نزند، نشنود، نخورد، قدم برندارد و معاشرت نکند، چشمه‌های حکمت از دلش بر زبانش جاری می‌شود. اتفاقی که دربارهٔ لقمان پیش آمد و در قرآن خوانده‌اید: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ﴾.[1]

قلب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، دریای علم و حکمت

در سورهٔ بقره هم خوانده‌اید: ﴿وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾[2] حکمت پروردگار خیر کثیر است. یک کار و مسئولیت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله، این است که پروردگار او را «**يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ**» معلم کتاب و حکمت معرفی می‌کند؛ یعنی قلب پیغمبر دریای حکمت است. اگر این چشم و بصیرت قلبی پیدا شود، شما می‌توانید امواج حقایق عرشی را در هر یک از آیات قرآن مشاهده کنید. بین مردم در فهم قرآن خیلی فرق است؛ حتی بین مفسّرین هم خیلی فرق است!

تفاوت علم امام معصوم و مردم

آیه دربارهٔ اولیای خدا چه می‌گوید؟ یعنی اگر ما آن چشم قلب و چشم سر را پیدا کنیم، اصلاً ما می‌توانیم عینیت اولیای خدا را در این سه آیه مشاهده کنیم و ببینیم و با آنها تماس برقرار کنیم. این اتفاق برای همهٔ انبیا و ائمه به طور شبانه روز می‌افتاد. کلینی در اصول کافی از قول حضرت رضا علیه السلام نقل می‌کند که امام هشتم می‌فرمایند: ما هر وقت بخواهیم هر چیزی را بدانیم، فقط بخواهیم، نوری بین ما و پروردگار پدید می‌آید که ما همه چیز را در میان آن نور می‌بینیم؛ آینده، حال، گذشته، قیامت و اعماق ابدیت را می‌بینیم.

پس اینهایی که خبر داده‌اند، از کجا خبر داده‌اند؟! از این مشاهده خبر داده‌اند. علم امام با علم مردم فرق می‌کند. علم امام نور است؛ اما علم مردم، قواعد، کتاب است و مسائل

۱. لقمان: ۱۲
۲. بقره: ۲۶۹

زحمت‌کشیدهٔ جمع‌شده در کتب است. علم امام نور است و همه‌چیز را در نور می‌بیند، لذا آنچه ائمه فرموده‌اند، تا روز قیامت تغییر نمی‌کند. علم نمی‌گوید این مسئله این‌جور نبوده که گفته‌اند؛ نه همیشه همان است که گفته‌اند.

نظر قرآن در خصوص اولیای الهی

آیات را قرائت کنم؛ واقعاً چه آیاتی است! اگر کسانی در این ۱۵۰۰ ساله بودند که با شنیدن قرآن به‌شدت انقلاب پیدا کردند یا جان دادند، حقشان است.

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾[1] این دو ویژگی اولیای الهی است.

﴿الَّذِينَ آمَنُوا﴾[2] این ویژگی سوم آنهاست.

«وَكَانُوا يَتَّقُونَ» با ماضی استمراری آمده است. من، هم با شما برادران کت‌وشلواری و هم با برادران و بزرگواران اهل علم صحبت می‌کنم. **«وَكَانُوا يَتَّقُونَ»** ماضی استمراری است که بعداً برایتان معنی می‌کنم.

این چهار ویژگی اولیای خدا بود و این آیه هم بشارت خداوند به آنهاست: ﴿لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾.[3]

جنس متفاوت ترس در اولیای الهی

حالا دانه‌دانهٔ کلمات این سه آیه را می‌گویم:

خوف از مقام الهی، نه قدرت‌های زمینی

«أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ» جنس خوف در اولیای خدا نیست و نمی‌ترسند؛ شما الآن ممکن است به ذهنتان بیاید که خدا دربارهٔ بندگان خوبش در سوره نازعات فرموده است:

۱. یونس: ۶۲.
۲. یونس ۶۳
۳. یونس: ۶۴

﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾[1] این خوف که در سورهٔ نازعات آمده، خوف مثبت، الهی و عرشی است که اگر آدم این خوف «مِن مَقامِ اللّه» را نداشته باشد، آدم نمی‌شود، رشد نمی‌کند و تربیت نمی‌شود. پروندهٔ خوف الهی را از این آیه جدا بکنید. «لا خَوْفٌ عَلَيهِمْ» اولیاءالله از چه کسی نمی‌ترسند؟ از هیچ کس نمی‌ترسند؛ اینها از قدرت‌ها نمی‌ترسند، چون چشم و بصیرت دارند و می‌دانند که همهٔ قدرت‌ها، پوک، پوچ و توخالی هستند.

اطمینان آنها به محفوظ بودن عمل نزد پروردگار

دیگر از چه‌چیزی نمی‌ترسند؟ این هم در قرآن است و من برای این آیه از آیهٔ دیگری استفاده کردم؛ چون این حقیقت را می‌دانند، نمی‌ترسند. آنها از گم شدن اعمالشان در این عالم پهناور نمی‌ترسند و می‌دانند هر عمل خوبی که انجام بدهند، هر اخلاق خوبی که به‌کار گرفته‌اند، ماندگار و پیش پروردگار محفوظ است. پس عملی که برای خدا انجام گرفته است، گم نمی‌شود. اولیای خدا این را می‌دانند، لذا نمی‌ترسند که حالا شصت سال عمل ما چه خواهد شد! آنها می‌دانند که اعمال پیش پروردگارشان محفوظ و ماندگار است: ﴿وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ﴾[2] چرا بترسند؟!

نترسیدن از کم یا گم شدن اعمال

حتی از کم شدن اعمالشان هم نمی‌ترسند، چنان‌که در سورهٔ حجرات می‌خوانیم: ﴿إِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا﴾[3] شما اگر پیرو خدا و پیغمبر باشید، از عمل شما کاسته نمی‌شود و گم هم نمی‌شود. این آیه خیلی عجیب است! لقمان این را می‌دانست که خدا از قول او نقل می‌کند؛ یعنی معرفت داشته و حکیم بوده است. به پسرش می‌گوید: ﴿يَا

۱. نازعات: ۴۱-۴۰.
۲. کهف: ۴۶.
۳. حجرات: ۱۴.

﴿يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِن تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَكُن فِي صَخْرَةٍ﴾[1] اگر عمل تو به وزن یک ارزن باشد و این ارزن در سنگ نامعیّنی بین میلیاردها سنگ در کرهٔ زمین و کُرات دیگر باشد؛ میلیاردها سنگ که هیچ کس هم نه بتواند بشمارد و نه بداند کجاست، «أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ» یا این ذره در اعماق عوالم بالا باشد، «أَوْ فِي الْأَرْضِ» یا در زیر زمین باشد تا قیامت برپا شود، «يَأْتِ بِهَا اللَّهُ» خود پروردگار آن عمل را در صحنهٔ محشر می‌آورد. «إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ» همانا خدا دقیق‌نگر و آگاه است. اولیای الهی با این آیه از گم شدن عملشان نمی‌ترسند و می‌دانند که شصت هفتاد سال عملشان موجود است و پیش کریم، لطیف و خبیر است. ﴿وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُم مِّنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِندَ اللَّهِ﴾[2]

اینها از کم شدن عملشان هم نمی‌ترسند؛ نه‌تنها عمل کم نمی‌شود، بلکه خدا با عمل خوب شما کاری کرده که عمل همین‌طور رو به اضافه شدن است: ﴿مَن جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا﴾،[3] کسی که یک حسنه پیش من بیاورد، ده برابرِ مثل خود حسنه‌اش و بالاتر را در آنجا می‌بیند. در سورهٔ بقره می‌خوانیم: ﴿مَثَلُ الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِّائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾[4] وقتی یک دانهٔ نباتی را می‌کارید، آن یک دانه هفت خوشه می‌کند و در هر خوشه‌ای صد دانه درست می‌شود. من یک عمل خوب شما را هفتصد برابر می‌کنم.

راه نداشتن غم و ناراحتی دنیا در دل اولیای الهی

پس اولیای خدا، نه از گم شدن عمل می‌ترسند و نه از کم شدن عمل؛ «وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» اولیای خدا غصه هم ندارند، عمرشان را خوب هزینه کرده‌اند و هیچ وقت غصهٔ گذشته را

۱. لقمان: ۱۶.
۲. بقره: ۱۱۰.
۳. انعام: ۱۶۰.
۴. بقره: ۲۶۱.

نمی‌خورند. اولیای خدا از مالشان غصه نمی‌خورند، چون در جای خوبی خرج کرده‌اند. اولیای پروردگار از رفتار و کردارشان هم غصه نمی‌خورند، چون درست رفتار کرده‌اند. این دو ویژگی اولیای خدا بود. محیط زندگی حضرت معصومه‌سلام‌الله‌علیها محصور به اولیای الهی بوده است. دو آیهٔ بعد و روایت اصول کافی هم ان‌شاءالله در جلسهٔ بعد خواهیم گفت.

جان‌ها فَلَکی گردد اگر این تن خاکی　　بیرون کند از خود، صفت دیو و ددی را
یا بوسه مزن بر لـب مینـای محبـت　　یا در خم توحید فکن نیـک و بـدی را
درویش به صد افسرِ شاهی نفروشـد　　یک موی از این کهنـه‌کلاهِ نمـدی را

درویش یعنی آدمی که خیلی ثروتمند نیست و پول ندارد؛ اما خدا، ایمان و محبت دارد.

یا رب به که این نکته توان گفت　　که وحدت از کوی علی یافته راه صمدی را

کلام آخر؛ امام حسین‌علیه‌السلام و تشییع غریبانهٔ دو برادر

شب گذشته عرض کردم که حضرت معصومه‌سلام‌الله‌علیها از طریق زین‌العابدین‌علیه‌السلام به امام مجتبی‌علیه‌السلام می‌رسند؛ یعنی همسر حضرت زین‌العابدین‌علیه‌السلام، ام عبدالله دختر امام مجتبی‌علیه‌السلام بود. چه دختری که خدا امام باقرعلیه‌السلام را از زین‌العابدین‌علیه‌السلام به این دختر عنایت کرد؛ لذا می‌خوانیم: **«اَلسّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ الْحَسَنِ وَالْحُسَیْن»**.

دختر موسی‌بن‌جعفر! وقتی جد مادری‌تان، امام مجتبی‌علیه‌السلام را می‌خواستند کنار قبر پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله دفن کنند، بنی‌امیه جلوگیری کردند و نگذاشتند که امام مجتبی‌علیه‌السلام کنار پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله دفن بشود؛ اما وقتی می‌خواستند شما را در شهر قم دفن کنند، همه آرزو داشتند در زمین آنها دفن بشوید. تمام مرد و زنِ قمی در تشییع شما آمدند، اما فقط خاندان اهل‌بیت‌علیهم‌السلام در تشییع امام مجتبی‌علیه‌السلام بودند.

قبر آماده شد، امام حسین‌علیه‌السلام وارد قبر شدند، بدن برادر را برداشتند و میان قبر خواباندند، بند کفن برادر را باز کردند و صورتش را روی خاک گذاشتند. بنی‌هاشم هرچه بالای سر قبر معطل شدند، دیدند بیرون نمی‌آید! آمدند و زیر بغل ابی‌عبدالله‌علیه‌السلام را گرفتند، با چه

احترامی به خانه برگرداندند! ابی‌عبدالله‌علیه‌السلام یک بار دیگر هم کنار بدن برادر دیگرشان آمدند، اما هیچ‌کس نبود. کنار بدن قطعه قطعهٔ قمربنی‌هاشم‌علیه‌السلام آمدند و گفتند:

از من دو دست بر کمر و از تـو بـر زمـین دست دگر کجاست که خاکی به سر کنم
تیر و کمان عشق را هر که ندیده، گو ببین قـد کشـیدهٔ تـو و پشـت خمیـدهٔ مـرا

می‌خواهم به خیمه برگردم، جواب بچه‌هایم را چه بدهم؟! وقتی از من بپرسند عموی ما عباس چه شد، چه بگویم!

جلسه سوّم

مسئولیت انسان در زندگی و

بازپرسی در قیامت

حضرت معصومه علیها السلام و تربیت در دامن اولیای خدا

در جلسهٔ گذشته شنیدید که در زیارت حضرت معصومه علیها السلام، جملهٔ «**ولی الله**» سه‌بار ذکر شد: «**السَّلامُ عَلَیْکِ یَا بِنْتَ وَلِیِّ اللهِ**»، «**السَّلامُ عَلَیْکِ یَا أُخْتَ وَلِیِّ اللهِ**» و «**السَّلامُ عَلَیْکِ یَا عَمَّةَ وَلِیِّ اللهِ**». جمع «**وَلِیِّ اللهِ**» که سه بار در زیارت آمده است، «**اولیاء الله**» می‌شود، این «**اولیاء الله**» که حضرت معصومه علیها السلام در دامن تربیت و در سایهٔ فیوضات آنها زندگی کرد، از نورانیت آنها بهرهٔ کامل برد و حقایق الهی، ملکوتی و عرشی را از آنها کسب کرد، چه ویژگی‌ها، صفات و خصوصیاتی دارند.

قرآن و روایات، دو منبع قدرتمند شناخت اولیای خدا

ما ویژگی‌های اولیای خدا را خیلی روشن و واضح در دو منبع می‌بینیم: یکی در قرآن مجید، به‌ویژه در سورهٔ مبارکه یونس است، یکی هم در منابع اصیل، ریشه‌دار و معتبر روایی، مانند جلد دوم عربی کتاب شریف «اصول کافی». چون ترجمه‌های مختلفی از این کتاب شده، من الآن نمی‌دانم که روایات مربوط به اولیای خدا در ترجمه‌های متعدد، در چه جلدی و کدام قسمتی است؛ اما سورهٔ مبارکهٔ یونس، این است: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ * لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾[1]

۱. یونس: ۶۴-۶۲

اهمیت تدبر در آیات قرآن

فهم قرآن، بهار دل‌ها

می‌دانید که تدبر در قرآن و به‌دنبال فهم قرآن رفتن، واجب است. ما در خود قرآن، امر به تدبر در قرآن داریم و در روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام هم امر داریم که قرآن را بفهمیم. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نهج‌البلاغه با فعل امر می‌فرمایند: «**تَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رَبِيعُ اَلْقُلُوبِ**» اندیشه و فهم خودتان را در آیات قرآن کریم به کار بگیرید که همانا فهم قرآن، بهار دلهاست؛ یعنی فهم قرآن، دلِ مرده را زنده می‌کند، یا دلی را که می‌رانده‌اند، زنده می‌کند.

زنده کردن دل با موعظه و پند قرآن

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نامه‌ای به حضرت مجتبی علیه‌السلام می‌نویسند؛ اگرچه در این نامه با حضرت مجتبی علیه‌السلام سخن فرموده‌اند، منظورشان همهٔ امت است: «**يَا بُنَيَّ! أَحْيِ قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ**» حسن جان! دلت را به‌وسیله موعظه و پند زنده کن. شما در همین سورهٔ یونس می‌خوانید که پروردگار دربارهٔ قرآن می‌فرماید: ﴿قَدْ جَاءَتْكُم مَّوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ﴾[1] کل قرآن مجید موعظه است که از سوی پروردگارتان برای شما آمده است. قرآن قلب مرده را به چه صورت زنده می‌کند؟ با فکر کردن، تدبر و فهم آیاتش.

مسئولیت انسان در برابر قرآن و روایات اهل‌بیت

حقیقت معنایی مسئول

حالا کلمه به کلمهٔ این سه آیه را با همدیگر دقت می‌کنیم؛ هم من و هم شما، با لطف و عنایت خدا و با نظر دختر موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام دقت می‌کنیم که دقت در آیات، سرمایه‌های

۱. یونس: ۵۷.

بسیاری نصیب انسان می‌کند. یقین بدانید که ما در برابر قرآن کریم و روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام، مسئول شرعی، اخلاقی، عقلی و وجدانی هستیم. خود قرآن مجید می‌فرماید که شما مسئول هستید. مسئول یعنی کسی که در پیشگاه پروردگار از او پرسش می‌شود و خود خداوند در روز قیامت از او می‌پرسد.

سؤالات ارزشمند خداوند در روز قیامت

البته خدا نمی‌پرسد که چقدر نان و میوه خوردی، چقدر آب و شربت نوشیدی؛ کریم و آقاتر از این است که از سفره‌ای که پنجاه شصت سال برای ما در صبحانه، ناهار و شام گسترده، سؤال بکند و بگوید: چه خورده‌ای و چرا خورده‌ای! ائمهٔ ما می‌فرمایند: خداوند مهربان و کریم چنین سؤالی نخواهد کرد. آنهایی هم که کرم دارند و در دنیا به مردم انفاق می‌کنند، عطا می‌کنند و مردم را مهمان می‌کنند، از سفره‌شان و اینکه مهمان چه خورده یا به او چه عطا شده است، سؤال نمی‌کنند؛ یعنی آقایی و بزرگواریِ کریم ابا و امتناع دارد که از طرفش سؤال شکمی بکند!

سؤالاتی که در قیامت می‌شود، سؤالات خیلی باارزشی است؛ سؤال از توحید، نبوت، ولایت اهل‌بیت، دربارهٔ تکالیف، عقل، گوش، چشم و قلب. اینها سؤالات باارزشی است!

مورد سؤال قرار گرفتن سه‌دسته انسان در روز قیامت

از چه کسانی سؤال می‌کنند؟ از آنهایی که در این زمینه‌ها یا کم داشته‌اند یا کم گذاشته‌اند یا اصلاً در دنیا به دنبال این مسائل الهی نرفته‌اند؛ ولی از آنهایی که سلمان‌وار، ابوذروار، مقدادوار، حبیب مظاهروار، عبدالله بن یعفوروار، یونس بن عبدالرحمن‌وار به دنبال توحید بوده‌اند تا یافته‌اند، به دنبال نبوت بوده‌اند تا معرفت پیدا کرده‌اند، به دنبال ولایت بوده‌اند تا حقیقت ولایت را دریافت کرده‌اند، به دنبال تکالیف بوده‌اند تا عمل کرده‌اند، سؤال نمی‌کنند.

سفارش رسول خداﷺ به حسابرسی و ارزیابی خود

حسابرسی خود قبل از برپایی روز قیامت

چقدر این روایت زیباست! پیغمبر اکرمﷺ می‌فرمایند: «**حاسِبوا أنْفُسَكُم قَبلَ أنْ تُحاسَبوا**» خودتان به حساب خودتان در دنیا برسید، پیش از آن که در قیامت به حساب شما برسند. اگر انسان یک‌بار به حساب خودش، عدلش، قلبش، تکالیفش، اعتقاداتش، افکارش و اندیشه‌هایش برسد، روز قیامت در امان کامل است و دوبار حسابرسی نمی‌شود. آنجا دادگاه و سؤال ندارد و وقتی از قبر بیرون می‌آید، با بهشت فاصلهٔ زمانی ندارد.

سرعت حسابرسی مؤمنین در روز قیامت

مرد عربی از رسول خداﷺ پرسید: یا رسول‌الله! این مردم مؤمن که به تکالیف و واجبات عمل کرده‌اند و به مسائل مالی عمل داشته‌اند، در روز قیامت چقدر معطل می‌شوند؟ از زمان حضرت آدمؑ تا برپا شدن قیامت، میلیاردها آدم مؤمن زندگی کرده و وارد قیامت شده است، اینها را چقدر معطل می‌کنند؟ یعنی این میلیاردها نفر باید پشت گردن بایستند تا دانه‌دانه به حساب و پرونده‌شان برسند؟! وقتی به نفر آخر برسد، چند هزار سال طول می‌کشد تا به بهشت برود.

پیغمبر اکرمﷺ در پاسخ فرمودند: وقتی ابرها برق می‌زند تا روشن و خاموش شود (رعد و برقی که در قرآن است؛ رعد صدای ابر و برق هم جهش نور ابر است)، چقدر طول می‌کشد؟ زمان حساب بندگان مؤمن الهی کمتر از برق زدن آن ابر است. شما دیده‌اید که وقتی برق می‌زند، یک چشم به هم زدن می‌زند و خاموش می‌شود. تعجب کرد که مگر می‌شود زمان حسابرسی میلیاردها نفر به اندازهٔ برق یک ابر باشد! پیغمبرﷺ تعجبش را برطرف کردند و فرمودند: چقدر موجود زنده داریم؟ مرد گفت: نمی‌دانم! به او فرمودند: پروردگار هر روز حساب روزی دادن به این میلیاردها موجود زنده – پرندگان، چرندگان،

خزندگان، موجودات دریاها، اهلی‌ها، وحشی‌ها و انسان‌ها- را چطور انجام می‌دهد؟ خدا نه کسی را یادش می‌رود، نه کسی را از قلم می‌اندازد و نه لازم است که زمان طولانی بنشیند و رزق موجودات زنده را حساب کند.

ورود یاران ابی‌عبدالله علیه‌السلام بدون حسابرسی به بهشت

خدا اینجا چطور در حسابرسی این‌قدر سریع است؟ ﴿**إِنَّ اللهَ سَرِيعُ الحِساب**﴾[1] در قیامت هم برای مردم مؤمن، هم «**سَرِيعُ الْحِساب**» و هم «**بِغَيْرِ حِساب**» است؛ یعنی حساب بسیاری از مؤمنان به سرعت انجام می‌گیرد و بسیاری از مردم مؤمن هم اصلاً پرونده و حسابی ندارند. این روایت را نَه در یک کتاب و نَه دوتا، بلکه من شاید در هشت نُه تا کتاب دیده‌ام؛کتاب‌ها نقل کرده‌اند که وقتی امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مسیر جنگ صفین به سرزمین کربلا رسیدند، دستور دادند که در این سرزمین پیاده بشوید. تمام ارتش پیاده شدند و شب را ماندند، صبح هم با امیرالمؤمنین علیه‌السلام نماز جماعت خواندند. حالا من شبِ امیرالمؤمنین علیه‌السلام را بلد نیستم که بگویم چگونه می‌گذشت! شب امیرالمؤمنین علیه‌السلام، شب باکمیّت نبوده، شب باکیفیت بوده است؛ یعنی هر یک ساعت شب امیرالمؤمنین علیه‌السلام، مطابق عمر همهٔ انسان‌ها خیر و برکت داشته است. حالا آن شب در کربلا چه‌کار کرده‌اند، ننوشته‌اند؛ ولی وقتی نماز جماعت تمام شد و «**أَلسّلامُ عَلَيْكم وَ رَحْمَةُ اللّه وَ بَرَكاتُه**» را گفتند، دستشان را به طرف زمین بردند، مُشتی خاک از کنار جانمازشان برداشتند و بو کردند، بعد فرمودند: «**واهاً أيّتها التُّرْبَة! يَخْرُجونَ مِنك يَومَ الْقيامَةِ أقوامٌ يَدْخُلُونَ الْجَنة بِغَيْر حِساب**» ای خاک! تو چه خاکی هستی، چه خاکی می‌باشی که فردای قیامت، اقوامی از تو وارد محشر می‌شوند و بدون حساب به بهشت می‌روند. شهدای کربلا اصلاً پرونده ندارند و خودشان به بهترین صورت، حساب خودشان را در دنیا رسیده‌اند.

۱. آل‌عمران: ۱۹۹.

ارزیابی موقعیت خود، پیش از ارزیابیِ روز قیامت

به حساب خودتان برسید، قبل از اینکه دیگری (خدا) در قیامت به حسابتان برسد، «**و زِنُواها قبلَ اَنْ تُوزَنُوا**» و خودتان را ارزیابی کنید؛ «**زِنُوا**» یعنی خودتان را ارزیابی و معیارگیری کنید که در چه وضع و موقعیتی هستید، پیش از آنکه دیگری شما را ارزیابی کند.

قسم خداوند به پرسش از مسئولیت انسان‌ها

جا ندارد که ما انکار مسئولیت کنیم! کافران، مشرکان، منافقان، مؤمنین، انبیا و ائمه مسئول هستند. شما در قرآن دربارهٔ کل انبیا می‌خوانید: ﴿**وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ**﴾[1] من در قیامت از ۱۲٤هزار پیغمبر می‌پرسم (پرسش بدون معطلی) و به آنها می‌گویم که آیا تکلیف رسالت خودتان را ادا کردید؟ آنها هم در یک لحظه می‌گویند: تو دانا هستی بر اینکه ادا کردیم، خدا می‌فرماید: بفرمایید، شما معطلی ندارید!

دربارهٔ همهٔ انسان‌ها می‌فرماید: ﴿**فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ**﴾[2] خیلی عجیب است که پروردگار در کنار مسئولیت به خودش قسم خورده است و می‌گوید: حبیب من، به پروردگارت قسم! حتماً و حتماً (این دو حتم در آیهٔ شریفه است؛ یکی در «**لام**» کلمهٔ «**لَنَسْأل**» و یکی هم در نون تأکید ثقیله است) من از اولین انسان تا آخرین انسان پرسش می‌کنم. پرسش من چیست؟ ﴿**عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ**﴾[3] از آنچه که از اول تکلیف تا لحظهٔ مرگ انجام داده‌اند، می‌پرسم. «**كَانُوا يَعْمَلُونَ**» ماضی استمراری است و معنی‌اش این است: آنچه از اول تکلیف انجام داده‌اند تا لحظه‌ای که ملک‌الموت جانشان را گرفته است.

همهٔ ما مسئول هستیم! ﴿**إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا**﴾،[4] من از همهٔ برادران و خواهران تقاضا می‌کنم که این مسئلهٔ مسئولیت همیشه در یادتان باشد و

۱. اعراف: ۶.
۲. حجر: ۹۲.
۳. حجر: ۹۳.
۴. إسرا: ۳۶.

یاد من هم باشد! ما در هر حرکتی، هر گوش دادنی، هر نگاه کردنی، هر راه رفتنی و هر معاشرتی، همچنین در ازدواج و امور دیگر زندگی مسئول هستیم و ما را مورد بازپرسی قرار می‌دهند.

پرسش از چهار مسئلهٔ مهم در روز قیامت

من در اینجا روایت بسیار باارزشی را برایتان بخوانم؛ من این روایت را شاید ۲۴- ۲۵ سال پیش از جلد بیست و هفتم «بحارالأنوار» در یادداشت‌هایم نوشته‌ام. مرحوم مجلسی این روایت را از کتاب‌های معتبر گذشتگانمان نقل کرده است: روزی پیغمبرﷺ بین مردم بود، فرمودند: «**لایَزُولُ قَدَمُ عَبْدٍ یَوْمَ القِیامَةِ بَیْنِ یَدَیِ اللّهِ عزوجل حَتّی یَسْئَلَهُ عَنْ أَرْبَعَ خِصال**» روز قیامت، یک نفر نمی‌تواند در پیشگاه خدا تکان بخورد و جابه‌جا بشود! همه در پیشگاه حق ایستاده‌اند، اجازهٔ تکان خوردن و حرف زدن هم ندارند؛ چنان‌که در سورهٔ هود آمده است: در قیامت، احدی اجازهٔ حرف زدن ندارد تا خودم بگویم حرف بزن. حالا رسول خدا می‌فرمایند که در روز قیامت نمی‌گذارند مردم تکان بخورند تا چهار مسئله را از آنها بازپرسی کنند:

الف) هزینهٔ عمر در چه راهی؟

«**عَن عُمُرِهِ فیما أفناهُ**» عمری که به تو داده شد، کجا هزینه کردی؟ به بیکاری، بی‌عاری، معطلی، خوشگذرانی، خواب و خوراک؟ عمرت را کجا نابود کردی؟ این هشتاد سال را کجا تمام کردی؟

ب) هزینهٔ بدن در چه‌کاری و کجا؟

«**عَنْ جَسَدِهِ فِیمَا أَبْلَاهُ**» بدنت را کجا و چگونه کهنه کردی؟ تو جوانِ قویِ برومندی بودی، یواش‌یواش پیر شدی و دیگر نه زانو، نه نور چشم و نه اعصاب برای تو مانده بود. این بدن را کجا و در چه کاری کهنه کردی؟

ج) نحوهٔ کسب درآمد و هزینهٔ آن در چه راهی؟

«**وَ مٰالُکَ مِنْ أیْنَ اکْتَسَبْتَه و أیْنَ وَضَعْتَه**» از کجا پول درآوردی؟ راه پول درآوردن تو چه بوده است؟ و این پولی که درآوردی، کجا خرج کردی؟

د) عشق و محبت به اهل‌بیت علیهم‌السلام

«**وعَن حُبِّنا أهلَ البَیتِ**» دربارهٔ عشق و محبت به ما اهل‌بیت از مردم سؤال می‌کنند.

نشانهٔ عشق به اهل‌بیت علیهم‌السلام در وجود انسان

«**فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ وَما عَلامَةُ حُبِّکُمْ یا رَسُولَ اللّهِ**» یک‌نفر که در جلسه نشسته بود، گفت: نشانهٔ عشق به شما در وجود انسان چیست؟ آدم چطوری بفهمد عاشق شماست و محبت درست به شما دارد؟ «**فَقالَ مَحَبَّةُ هذا وَوَضَعَ یَدَهُ عَلی رَأْسِ عَلِی بْنِ أَبی‌طالِبٍ**» عشق به این، علامت حب به کل ما اهل‌بیت است؛ اگر عاشق این یک نفر باشی، پس عاشق همهٔ ما هستی. حضرت دستشان را روی سر امیرالمؤمنین علیه‌السلام گذاشتند و گفتند: نشانهٔ عشق به همهٔ ما، عشق به این یک نفر است؛ اگر علی را دوست داری، با علی رابطه داری و پیرو علی هستی، پیرو من، زهرا، حسن و حسین تا امام زمان هستی. علی ملاک است. این مسئولیت است! حالا ما مقابل قرآن چقدر مسئول هستیم؟ برادران و خواهران! در برابر کلمه‌به‌کلمهٔ قرآن مسئول هستیم. فرصت تمام شد، دقت و تدبر و اندیشه در کلمات سه آیهٔ مربوط به اولیای خدا که رشددهندهٔ حضرت معصومه بودند، برای جلسهٔ بعد باشد.

کلام آخر؛ عمه بیا! گمشده پیدا شده

یا شب افغان شبی یا سحر آه سحری — می‌کند زین دو یکی در دل جانان اثری
خرم آن روز که‌از این منزل ویران بروم — به هوای سر کویَت بزنم بال و پری
آنچه خود داشتم، اندر سرِ سودای تو رفت — حالیا بر سرِ راهت منم و چشم تَری
آن‌قدر حلقه زدم بر درِ درگاه خدا — تا به روی دلم از غیب گشودند دری

شما وقتی در شهر قم از دنیا رفتید، مرد و زن این شهر به حرکت آمدند؛ اما یک دختر سه ساله از خانوادهٔ شما در خرابهٔ شام از فشار فراق پدر و فشار آزار ستمگران از دنیا رفت، چند تا گریه‌کن در آن شب داشت؟! فقط زنان و بچه‌های حرم پیغمبرﷺ بودند. هر کاری کردند که بچه آن شب بخوابد، نخوابید! زین‌العابدین‌علیه‌السلام بغلش می‌گرفت، می‌گفت: پدرم را می‌خواهم؛ خواهرش سکینه بغلش گرفت، می‌گفت: پدرم را می‌خواهم؛ رباب بغلش گرفت، می‌گفت: پدرم را می‌خواهم؛ زینب کبری‌علیهاالسلام بغلش گرفت، می‌گفت: پدرم را می‌خواهم. آن‌قدر اشک ریخت و سوخت تا به زیارت سر بریدهٔ ابی‌عبدالله‌علیه‌السلام نائل شد. دختر سر بریده را بغل گرفت و گفت:

عمه بیا! گمشده پیدا شـده　　کُنج خرابه شـب یلـدا شـده
پدر، فدای سـر نـورانی‌ات　　سنگ جفا شکسته پیشانی‌ات
بس که دویدم عقب قافله　　پای من از ره شـده پـر آبلـه

بابا سه‌تا پرسش مرا جواب بده:

«**مَنِ الّذی خَضّب شِیْبَک**» چه کسی محاسنت را به خون آغشته کرده است؟

«**مَنِ الّذی قَطع وَرِیدَک**» بابا، چه کسی سر نازنینت را از بدنت جدا کرده است؟

«**مَنِ الَّذي أَيتمني علي صِغَر سِنّي**» بابا، در این سه‌سالگی که وقت یتیم شدن من نبود، چه کسی مرا یتیم کرد؟

جلسه چهارم

ارزش‌های ناشناخته

حضرت معصومه علیها السلام

ثمره اتصال معنوی به اولیای الهی

ما در زیارت حضرت معصومه علیها السلام، جملهٔ ولی‌الله را سه بار می‌خوانیم. در بین زنان اهل‌بیت علیهم السلام، آنهایی که زیارت دارند، ما این سبک را نمی‌بینیم. حتماً خواسته‌اند به ما درس بدهند که بدانیم اتصال معنوی به اولیای خدا، سبب رسیدن فیوضات الهیه به ما می‌شود. شما ببینید وقتی چند متر کابل و سیم به کارخانهٔ تولید برق وصل می‌شود، چه آثاری را از خودش نشان می‌دهد؛ لامپ‌های زیادی را روشن می‌کند و تاریکی را فراری می‌دهد. همچنین سبب می‌شود که یخچال‌ها مواد غذایی را از فاسد شدن نگه دارند و کولرها، پنکه‌ها و تهویه مطبوع‌ها، هوای خنک یا هوای گرم به خانه‌ها برسانند. این کار یک کابل و سیم است.

اولیای الهی، منبعی از نور، ایمان، اخلاق و ارزش‌ها

اولیای الهی منابع نور، ایمان، اخلاق و ارزش‌ها هستند. بدون شک، اگر دل و روح ما اتصال محبتی و عاشقانه به آنها پیدا کند، نور، اخلاق و ارزش‌های آنها را در وجود ما طلوع می‌دهد؛ البته در حد سعهٔ وجودی‌مان. یکی متصل می‌شود و وجودش در حدی است که سلمان، عمار یا ابوذر می‌شود. اینها تفاوت گستردگیِ وجود با همدیگر دارند، ولی آنچه دارند، از همان اتصال محبتی، عاشقانه و باور واقعی به دست آورده‌اند؛ وگرنه سلمان قبل از اتصال به ولی الله الاعظم، یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله، یک زرتشتی بود و چیزی نبود، ارزشی نداشت. حتی مدتی قبل از اتصال به ولی الله الاعظم هم نصرانی و مسیحی بود؛ ولی بعد از اینکه به‌خاطر

جست‌وجوگری، علاقه و محبت خودش، پیغمبر اکرمﷺ یا همان ولی الله الاعظم را پیدا کرد و به او اتصال برقرار کرد، به نظر می‌رسد یک سال نگذشت که پیغمبرﷺ روی منبر فرمودند: «**سَلْمانُ مِنّا أَهْلَ الْبَیْتِ**». این قرب مقام سلمان است. یک زرتشتی ایرانی و یک مسیحی بعد از زرتشتی، آن‌چنان ظرف ارزش‌ها می‌شود که «**مِنّا أَهْلَ الْبَیْتِ**» می‌شود.

آخرین مقام انسان

این دیگر آخرین مقام انسان است و این که سعدی می‌فرماید: «رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند»، همین است. پیغمبرﷺ می‌فرمودند: «**مَنْ رآنی فَقَد رَأَی الحَقَّ**» هر کس من را ببیند، خدا را دیده است. خدا با چشم سر دیده نمی‌شود، چون ظرفیت چشم ما خیلی محدود است و پروردگار وجود بی‌نهایت است، هیچ وقت بی‌نهایت در این دو ظرف محدود چشم جای نمی‌گیرد.

قرآن، تجلی‌گاه پروردگار

در نهج‌البلاغه مسئلهٔ خیلی مهمی است و امیرالمؤمنینؑ می‌فرمایند: اگر می‌خواهید خدا را ببینید، قرآن را ببینید؛ قرآن تجلی‌گاه پروردگار است. البته باید این را فهمید و لفظی و کلامی فایده‌ای ندارد که آدم حرفش را بزند و بگوید: هر کسی قرآن را ببیند، خدا را دیده است. در حقیقت، ما باید به جایی برسیم که این مسئله را لمس بکنیم. پروردگار می‌فرماید: اگر کسی بخواهد قرآن را به همان حقیقتی که هست، لمس کند، حتماً می‌تواند. راهش چیست؟ ﴿**لَا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ**﴾[1] فقط کسانی که طهارت نوعی دارند، می‌توانند به قرآن برسند. طهارت عقل که فکر بد نداشته باشد؛ نه در حق خودشان، نه در حق عالم، نه در حق مردم، نه در حق پروردگار. وقتی این طهارت‌ها – طهارت فکر، طهارت دل، طهارت روح و طهارت عمل– پدید بشود، انسان به قرآن می‌رسد و حقایق و واقعیات قرآن را لمس می‌کند. این مطلب در خود قرآن مجید هم آمده است.

۱. واقعه: ۷۹.

معرفت، راه اتصال به اولیای الهی

اولیای الهی منابع همهٔ ارزش‌ها هستند و شما باید اتصال قلبی، محبتی و عاشقانه به آنها پیدا کنید که امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: راه این اتصال هم معرفت است؛ یعنی وقتی اولیای الهی را بشناسی، قهراً عاشق آنها می‌شوی و دیگر لازم نیست بدوی، زحمت بکشی، یا این و آن را ببینی؛ انسان فقط از طریق مطالعهٔ حالات، خُلقیات، اعمال و ارزش‌های اولیای خدا معرفت پیدا می‌کند و معرفت پایه محبت می‌شود. محبت که آمد، اتصال می‌آید و وقتی اتصال بیاید، من مانند کابل و سیم، از این منابعِ انرژیِ عرشی کسب نور، اخلاق و ارزش می‌کنم.

شرحی بر کلمهٔ «وَلیّ اللّه» در زیارت حضرت معصومه علیها السلام

معروفیت ناشناخته با اضافه شدن به یک معرفه

این برای ما باید خیلی مهم باشد که ما سه‌بار در زیارت حضرت معصومه علیها السلام از ولی‌الله‌های الهی اسم می‌بریم: «**یا بِنْتَ وَلیّ اللّه**»، «**یا أُخت وَلیّ اللّه**»، «**یا عَمة وَلیّ اللّه**». برادران روحانی می‌دانند که «**أخت**»، «**بنت**» و «**عمة**»، هر سه به «**وَلیّ اللّه**» اضافه شده است. ما در باب مضاف و مضافٌ‌الیه می‌خوانیم که مضاف از مضاف‌الیه، چیز به‌دست می‌آید؛ یعنی اگر یک نکره، یک ناشناخته، یک انسان ناشناخته (هیچ‌کس او را نمی‌شناسد) به مَعرفه اضافه بشود، این ناشناخته هم مثل همان مَعرفه معروف می‌شود.

وقتی ما می‌گوییم «**غلامٌ علیٍّ**»، کلمهٔ غلام «**الف**» و «**لام**» ندارد و نکره است، اگر «**علی**» را نگوییم و فقط «**غلام**» بگوییم، بعد به مستمع بگوییم که آیا می‌دانی این غلام کیست؟ می‌گوید: نه، میلیون‌ها غلام در عالم وجود داشته، من چه می‌دانم این غلامی که می‌گویی، کیست و برای من ناشناخته است. نکره یعنی ناشناخته؛ حالا اگر همین غلام را به یک شناخته اضافه بشود، خود این غلام هم شناخته می‌شود. وقتی می‌گویم که می‌دانی این غلام کیست؟ می‌گوید: نه! اما وقتی می‌گویم: غلامِ علی، می‌گوید: قنبر را

می‌گویی؟! «**غلام**» با اضافه شدن به «**علی**» شناخته می‌شود و مستمع سریع می‌گوید: غلامِ علی، یعنی قنبر.

یا وقتی می‌گویم که غلام، می‌گوید: نمی‌دانم کیست! اما زمانی که می‌گویم: «**غلام علی بن الحسین**»، یک‌مرتبه آن‌که وارد است، می‌گوید: «جون» را می‌گویی که با چهرهٔ سیاهش در کربلا شهید شد، ابی‌عبدالله علیه‌السلام همان کاری را با این غلام سیاه کردند که با علی‌اکبر علیه‌السلام کردند. این‌قدر ارزش پیدا کرده بود که وقتی امام پیاده شدند، کنار بدن غلام نشستند و صورتش را روی صورت غلام گذاشتند. معرفه از این بالاتر! شناخته‌شده از این بالاتر!

پیامد اضافه شدن به ولی‌الله برای حضرت معصومه علیهاالسلام

حالا باید شب‌های زیادی بنشینیم (عدد ندارد) تا بفهمیم دختر موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام که به صورت «**بنت**»، «**أخت**» و «**عمة**» در زیارتش لفظاً به «**وَلیّ اللّه**» اضافه شده است، ولی در عمل، عین و بیرون – البته نه به‌صورت لفظ، بلکه خودش– به ولی‌الله اتصال دارد؛ یعنی بنت موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام، خواهر امام هشتم علیه‌السلام و عمهٔ حضرت جوادالائمه علیه‌السلام؛ حالا باید فکر و دقت کرد که اضافهٔ معنوی این دختر جوان (سن زیادی هم نداشته و جوان از دنیا رفته است)، اضافه شدن است یا به زبان ساده‌تر، متصل شدن این دختر به موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام، این خواهر به حضرت رضا علیه‌السلام و این عمه به حضرت جواد علیه‌السلام، چه چیزی برای حضرت معصومه علیهاالسلام به‌بار آورد؟

گیرندگی کامل حضرت معصومه علیهاالسلام در مسائل الهی

گیرندگی حضرت معصومه علیهاالسلام کامل بود و ما در زیارتش هم کامل بودنش را می‌خوانیم و می‌بینیم. این گیرندگی خیلی کامل بوده که ما در زیارت‌نامه‌اش می‌خوانیم. من آن‌وقت که طلبه بودم، هر روز بالای سر حضرت می‌آمدم و وقتی به اینجای زیارت می‌رسیدم، نمی‌توانستم خودم را از گریه نگه دارم، گریه می‌کردم و می‌خواندم. این مسئله در سال‌های طلبگی من ادامه داشت؛ یعنی دو تا برنامه قبل از درس داشتم: صبح زود به حرم می‌آمدم و اول مناجات تائبین را می‌خواندم که مناجات عجیبی است! آدم وقتی این

مناجات را با توجه به خدا و به خودش می‌خواند، تمام وجودِ آدم را برق می‌گیرد و اصلاً نمی‌شود که آدم در خواندن این مناجات، مثل مادر جوان‌مرده گریه نکند! اول این مناجات را می‌خواندم و یک‌خرده دلم را با اشک چشم پاک می‌کردم.

غسل در اشک زنم که اهل طریقت گویند　　پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز

شفاعت حضرت معصومه علیها السلام در روز قیامت

بعد از خواندن مناجات تائبین و بعد، زیارت ایشان را می‌خواندم. مسائل ملکوتی عجیبی در آخر زیارت حضرت معصومه علیها السلام دارد که یکی این است: **«یا فاطمةُ اشفعی لی فی الْجَنَّةِ»** اگر من در قیامت گیر کردم، به مانع برخوردم و به این نتیجه رسیدم که مرا راه در بهشت نمی‌دهند و آبروی به‌دردخوری ندارم، شما به‌سراغ من بیا و با آبرویی که داری، از من پیش خدا میانجی‌گری کن، واسطه بشو و به پروردگار بگو: این شخص شیعهٔ پدران من، زائر من و گریه‌کن بوده و حالا گیر افتاده است. خداوند متعال خواستهٔ حضرت معصومه علیها السلام را برنمی‌گرداند. این مطلبی که من می‌گویم، با یقین خودم می‌گویم و به دیگران کاری ندارم که به این مسئله یقین دارند یا نمی‌توانند یقین داشته باشند؛ اما من بعد از هفتاد سال عمر، دیگر بلد هستم که شک برای کجاست و یقین برای کجاست. من یقین دارم که اگر حضرت معصومه علیها السلام یک‌بار دستش را به پیشگاه خدا قیامت دراز کرده و شفاعت کند، خدا دست او را برنمی‌گرداند و راه بهشت برای شفاعت‌شدهٔ حضرت معصومه علیها السلام باز می‌شود.

«یا بِنْتَ وَلیّ اللّه» ای دختر موسی‌بن‌جعفر! از این ولی‌الله که پدرت بوده است، چه ارزش‌هایی را به‌دست آورده‌ای؟ از برادرت امام هشتم علیه السلام چه ارزش‌هایی را به‌دست آورده‌ای؟ از پسر برادرت، حضرت جوادالائمه علیه السلام چه ارزش‌هایی را به‌دست آورده‌ای؟ اکنون نیستی تا برای ما بیان کنی و فهم ما هم این‌قدر بالا نیست که این سه بخش زیارت تو را صددرصد بفهمیم! فقط همین را می‌دانیم که **«یا بِنْتَ وَلیّ اللّه»**، **«یا أُخت وَلیّ اللّه»**، **«یا عَمة وَلیّ اللّه»**، این حضرت معصومه علیها السلام بود.

خوشا آنان‌که الله یارشـان بـی　　بحمد و قل هو الله کارشان بی
خوشا آنان‌که دائم با تو باشـند　　بهشت جـاودان بازارشـان بـی

کلام آخر؛ وداع سخت زینب علیها السلام با برادر

دختر موسی‌بن‌جعفر! زینب کبری علیها السلام عمهٔ جد شما زین‌العابدین علیه السلام بود و به همین نسبت، عمهٔ شما هم می‌شود. شما وقتی در بستر بیماری بودید، چقدر زیارت‌کننده داشتید و همه‌جور وسیله‌ای برایتان فراهم بود؛ اما عمه‌تان وقتی کنار خیمه بود و دید که امید و محبوبش، ابی‌عبدالله علیه السلام به‌طرف میدان می‌رود، می‌دانست ابی‌عبدالله علیه السلام دیگر برنمی‌گردد. آمد با برادر خداحافظی کرد، اما خداحافظی که در دنیا نمونه نداشت! زینب کبری علیها السلام مثل ابر بهار اشک می‌ریخت و ابی‌عبدالله علیه السلام دلداری می‌دادند. یک مقدار که آرام شد، امام حسین علیه السلام سوار بر مرکب شدند و آرام آرام حرکت کردند، چند قدم که رفتند، نیم‌خیز از روی زین اسب بلند شدند و پشت سرشان را نگاه کردند، دیدند خواهر نیست! با خودشان گفتند: نباید خواهرم به این زودی به خیمه رسیده باشد. حضرت برگشتند و دیدند که زینب علیها السلام روی خاک افتاده و غش کرده است. پیاده شدند، سر خواهر را از روی زمین بلند کردند و روی دامن گذاشتند. شما در دورهٔ عمرتان، هم دیده بودید و هم می‌دانید هر کسی غش می‌کرد، می‌گفتند: آب بیاور و به صورتش بپاش! حسین علیه السلام آب نداشت، ولی آبی به صورت خواهر پاشید که این آب در دنیا تک بود و نمونهٔ آن نبود. مقداری صورتش را به‌طرف صورت زینب علیها السلام آوردند و شروع به گریه کردند، اشک چشم ابی‌عبدالله علیه السلام روی صورت زینب علیها السلام بود، چشمش را باز کرد و صدا زد: حسین من! یعنی می‌گویی تو را بکشند و من آرام باشم...

دعای پایانی

خدایا! ما از ماه رمضان و رجب و شعبان محروم شدیم، جریمه شدیم و چوب خوردیم؛ به حقیقت زینب کبری علیها السلام، محرّم و صفر را از ما نگیر.

خدایا! محراب و منبر و مسجد و حرم را از ما نگیر.

خدایا! گناهان ما را بیامرز.

خدایا! شهدا، شهدای حرم و کل گذشتگان شیعه را بیامرز.

جلسه پنجم

تجلی نور اولیای الهی

در حضرت معصومه علیها السلام

قلم و زبان، قاصر از بیان آثار وجودی حضرت معصومه علیها السلام

همهٔ ما در زیارت حضرت معصومه علیها السلام، جملهٔ **«وَلیّ اللّه»** را سه‌بار می‌خوانیم: **«السَّلامُ عَلَیْکِ یَا بِنْتَ وَلِیِّ اللهِ»**، **«السَّلامُ عَلَیْکِ یَا أُخْتَ وَلِیِّ اللهِ»**، **«السَّلامُ عَلَیْکِ یَا عَمَّهَ وَلِیِّ اللهِ»**. این سه ولی‌الله روی همدیگر از نظر جمع عربی، **«اولیاء الله»** می‌شود. وجود الهی حضرت معصومه علیها السلام از این سه خورشید عرشی و ملکوتی، کسب فیوضات کرده و با کسب فیوضات، به این مقامات و درجات بسیار بالا و والا رسیده است که زیارت ایشان، تنها گوشه‌ای از آن درجات را به ما نشان می‌دهد، نه همهٔ آن. اگر ما بخواهیم آثار وجود ایشان و برکات آن حضرت را از زمانی که در اینجا دفن شده‌اند تا الآن بررسی کنیم، توان و قدرتش را نداریم، بیان و قلم آن را نداریم. من گوشه‌ای از آن را برایتان می‌گویم و شما از همین گوشه، به بقیهٔ مسائل این پانزده قرن توجه کنید.

معرفت آیت‌الله بروجردی به مقام حضرت معصومه علیها السلام

مرحوم آیت‌الله‌العظمی بروجردی بخشی از عمرشان را در اصفهان و بخشی از عمرشان را در نجف بودند. بعد از برگشتن از نجف، سی سال در بروجرد بودند و آنجا درس داشتند؛ اما بروجرد حوزهٔ علمیهٔ گسترده‌ای نبود. یک بخش از کارشان، درس و یک بخش از کارشان رسیدگی به امور مردم بود، دو وعده در مهم‌ترین مسجد بروجرد با جمعیت زیاد نماز

می‌خواندند و در ماه مبارک رمضان و دهۀ عاشورا به منبر می‌رفتند. با آن همه عظمتی که داشتند، هم در ماه رمضان و هم دهۀ عاشورا، پایان هر منبر روضه می‌خواندند و خودشان هم به شدت گریه می‌کردند. من گریه‌های ایشان را در همین قم دیده بودم. آن وقت نوجوان سیزده چهارده ساله‌ای بودم. ایشان تحمل شنیدن مصائب حضرت سیدالشهداعليه‌السلام را نداشتند.

ورود آیت‌الله بروجردی به قم و رونق حوزۀ علمیه

مرحوم بروجردی یک بیماری پیدا کردند که ایشان را از بروجرد به تهران، بیمارستان فیروزآبادی آوردند. امام که آن‌وقت حدود سی سال داشتند، با تعدادی از علما به دیدن آیت‌الله بروجردی می‌روند و به ایشان عرض می‌کنند که شما وقتی از بیمارستان بیرون آمدید، به بروجرد نروید و به قم بیایید. ایشان هم می‌فرماید که من با قرآن استخاره می‌کنم. وقتی با قرآن استخاره می‌کنند (آیۀ استخاره را هم زندگی‌نامه‌شان نوشته‌اند)، تصمیم قطعی می‌گیرند که به قم بیایند و دیگر به بروجرد برنمی‌گردند. از برکات حضرت معصومه‌عليهاالسلام، حوزۀ علمیه‌ای که هفتصد طلبه داشت، با ورود آیت‌الله‌العظمی بروجردی هفت هزار طلبه پیدا می‌کند. از این هفت هزار نفر، تعدادی مراجع تقلید بعد از ایشان می‌شوند، تعدادی نویسندگان قویِ چیره‌دستی می‌شوند که با مقالاتشان توانستند جوانان کشور را زیر نظر ایشان جذب اسلام کنند، تعدادی مدرّس طلبه‌پرور و تعدادی هم مبلّغ و منبریِ ورزیدۀ دینی شدند. اقامت ایشان در قم شانزده سال طول کشید و برکات وجود ایشان از قم به کشورهای مختلف آسیا، اروپا و آمریکا پخش شد. شما اینها را باید در جلدهای ضخیم نوشته شده در زندگی ایشان ببینید.

اگر حضرت معصومه‌عليهاالسلام اینجا دفن نبود، شخصی مثل آیت‌الله‌العظمی بروجردی علتی برای آمدن به قم نداشتند. شما این را یقین بدانید که ایشان بعد از آن استخاره، به احترام دختر موسی‌بن‌جعفرعليه‌السلام به اینجا آمدند و مقیم شدند. داستانی هم از احترام ایشان به حضرت معصومه‌عليهاالسلام برایتان بگویم که خیلی مهم است. این داستان، معرفت آیت‌الله‌العظمی

بروجردی را به حضرت معصومه علیها السلام نشان می‌دهد؛ یعنی ایشان شأن، مقام و موقعیت حضرت معصومه را در پیشگاه خدا می‌دانست.

دوری از گناه در پرتو شناخت خداوند، پیامبر صلی الله علیه و آله و اولیای الهی

کسی که از ایشان شناخت داشته باشد، حداقل به احترام ایشان، از عبادت در این شهر کم نمی‌گذارد و به گناه اضافه نمی‌کند. اگر آدم حضور این «**بِنْتَ وَلِيِّ اللهِ**»، «**أُخْتَ وَلِيِّ اللهِ**» و «**عَمَّةَ وَلِيِّ اللهِ**» را درک کند، نه از عبادتش کم و نه به معصیت خود اضافه می‌کند. در عبادت به‌سوی رشد حرکت می‌کند و در معصیت نیز اجتناب برای او حاصل می‌شود؛ یعنی وقتی در خانه‌اش هم نشسته است، می‌داند که شعاع وجود ایشان ناظر بر انسان است و خجالت می‌کشد که معصیت کند، گران‌فروشی کند، ربا بخورد، رشوه بگیرد یا مردمی که به ادارات مراجعه می‌کنند، معطل و اذیت کند و کارشان را انجام ندهد.

وقتی من خدا، پیغمبر صلی الله علیه و آله، ائمه علیهم السلام و ارواح طیبه‌ای مثل حضرت معصومه علیها السلام را از خودم غایب بدانم، اصلاً حال عبادت نخواهم داشت و شوق به گناه هم در من خیلی زیاد خواهد شد؛ یعنی من وقتی بیگانه می‌شوم که آشنایی مثل خدا، پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام نداشته باشم. شما در قرآن دقت کنید و این آیه را ببینید: ﴿فَسَيَرَى اللهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾.[1] آیهٔ تکان‌دهنده‌ای است! برادران اهل علم می‌دانند که حرف «**سین**» بر سر فعل مضارع «**یَرَی**» در آیهٔ شریفه است و این «**سین**» برای خود فعل نیست.

ظاهر و باطن هستی، نزد خداوند

این حرف «**سین**» به‌خاطر معنایی به فعل مضارع چسبانده شده است و «**سَيَرَى اللَّهُ**» معنی زمانی هم ندارد؛ چون اصلاً زمان دربارهٔ پروردگار عالم معنی ندارد! خدا می‌فرماید:

۱. توبه: ۱۰۵.

﴿وَإِنْ كُلٌّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ﴾[1] ظاهر و باطن هستی، الآن، گذشته و آینده‌اش، یک جا پیش من است؛ یعنی خدا گذشته، حال و آینده ندارد. ما می‌گوییم که قیامت بعداً برپا می‌شود؛ اما در علم خدا، الآن قیامت برپاست، بهشتی‌ها در بهشت و جهنمی‌ها هم در جهنم هستند و گذشته، الآن و آینده هم حاضر و موجود است، لازم نیست که زمان رد بشود تا خدا مسئله‌ای را در حرکت زمان ببیند. این «**سین**» تحقیق است، نه زمان؛ یعنی یقین بدانید که پروردگار، پیغمبرﷺ و مؤمنون که ائمهٔ طاهرینعليهم‌السلام هستند (حالا دلیلش را می‌گویم که چرا ائمه طاهرین هستند)، عمل شما الآن پیش آنها دیده می‌شود.

انسان در معرض دید خداوند، پیامبرﷺ و اولیای الهی

الآن چند میلیارد مؤمن در جهان بوده و هست و در آینده خواهد بود؟ ما الآن در حرم حضرت معصومه‌علیهاالسلام نشسته‌ایم و عمل یک نفر را که از چشم ما غایب است، نمی‌بینیم. ما الآن خودمان را با این عمل خوبمان می‌بینی که در حرم نشسته‌ایم و به مسائل الهی گوش می‌دهیم. هیچ‌کس از اعمال پنهان یا آینده و گذشتهٔ ما خبر ندارد؛ ولی پروردگار، پیغمبرﷺ و مؤمنون که مانند پیغمبر و خدا می‌بینند، یعنی همان ائمه‌علیهم‌السلام، اینها آگاه هستند. من اگر این‌گونه آیات در زندگی‌ام طلوع داشته باشد و یقین داشته باشم که خدا مرا می‌بیند، پیغمبر عظیم‌الشأن اسلام و ائمه‌علیهم‌السلام نیز اِشراف دیدنی به من دارند؛ آیا می‌توانم گناه بکنم، آن‌هم گناه کبیره؟! آیا می‌توانم ظلم به مردم بکنم؟ آیا می‌توانم جنس مورد نیاز مردم را انبار بکنم تا ده برابر شود و ده برابر فشار به طبقات پایین جامعه بیاید؟ اگر بدانم که خدا، پیغمبرﷺ، ائمهٔ طاهرینعليهم‌السلام و روح اولیای الهی، مانند حضرت معصومه‌علیهاالسلام به من مشرِف است، این کار را نمی‌کنم. آیا ما جلوی بچهٔ خودمان، رفیق یا همسرمان گناه می‌کنیم؟ نه خجالت می‌کشیم! یعنی پروردگار عالم، پیغمبرﷺ و ائمه‌علیهم‌السلام در بینندگی، از بچه‌ها و همسران و رفیق‌های ما کمتر هستند؟! ما در معرض دید پروردگار، پیغمبرﷺ، ائمه‌علیهم‌السلام و اولیای الهی هستیم.

۱. یس: ۳۲.

حکایتی شنیدنی از معرفت آیت‌الله بروجردی به شأن حضرت معصومه علیها السلام

آیت‌الله‌العظمی بروجردی این معرفت را هم به خدا، هم به پیغمبر صلی الله علیه و آله، هم به ائمه علیهم السلام و هم به حضرت معصومه علیها السلام داشتند. من این جریان را یادم است، البته عکس‌العمل آیت‌الله‌العظمی بروجردی را به‌یاد ندارم. من آن‌وقت بچه‌مدرسه‌ای بودم، بعداً فهمیدم و در زندگی‌نامه‌شان خواندم.

درخواست پادشاه عربستان برای دیدار با آیت‌الله بروجردی

پادشاه عربستان به نام سعودبن‌عبدالعزیز به ایران می‌آید و به حاکمان آن زمان ایران می‌گوید که من علاقه دارم به قم بروم و رهبر مذهبی شما را ببینم. پادشاه عربستان شنیده بود که آیت‌الله‌العظمی بروجردی، رهبر مذهبی شیعه است و دربار به او گفتند: ما به ایشان خبر می‌دهیم، بعداً زمینهٔ رفتن شما به قم را فراهم می‌کنیم. خوب دقت کنید؛ عظمت حضرت معصومه علیها السلام را می‌گویم، داستان نمی‌گویم!

بی‌ادبی به حضرت معصومه علیها السلام، علت نپذیرفتن شاه عربستان

از طرف دربار به محضر آیت‌الله‌العظمی بروجردی می‌آیند و می‌گویند: پادشاه عربستان می‌خواهد به زیارت شما بیاید، ایشان می‌فرماید: من علاقه‌ای به ملاقات با شاهان ندارم، از طرف من از ایشان عذرخواهی بکنید و بگویید که ایشان نیاید. وقتی نمایندگان دولت آن زمان می‌روند، یکی دوتا از علما می‌گویند: آقا او را راه می‌دادی تا بین ما و عربستان که بعد از کشتن ابوطالب یزدی خیلی شکرآب شده است، رابطهٔ حسنه‌ای برقرار می‌شد و حاجی‌های ایران راحت‌تر به آنجا می‌رفتند. با ملاقاتی که از شما می‌شد و سفارش می‌شوید، مراعات بیشتری از حجاج ایرانی می‌کردند. ایشان فرمود: من هیچ کدام اینها را نمی‌خواهم! اینها (وهابی‌ها) زیارت قبور را حرام می‌دانند و اگر پادشاه عربستان به قم بیاید، برای زیارت حضرت معصومه علیها السلام نمی‌رود. این بی‌احترامی بهٔ عمه من است و نباید بیاید! این حضرت معصومه علیها السلام است. آیت‌الله‌العظمی بروجردی این

معرفت را به حضرت معصومه‌ﷺ داشتند که اگر شاه مملکتی به زیارت نرود، بی‌ادبی به دختر موسی‌بن‌جعفرﷺ است و او را راه نداد.

ارزش والای حضرت معصومه‌ﷺ در کلام حضرت رضاﷺ

«يَا بِنْتَ وَلِيِّ اللهِ»، «يَا أُخْتَ وَلِيِّ اللهِ»، «يَا عَمَّةَ وَلِيِّ اللهِ»؛ به خدا این خیلی مهم است! حضرت معصومه‌ﷺ دختر ولی‌الله بوده، ولی اتصال فکری، روحی، اخلاقی و عملی شدید به ولی‌الله داشته است و از طریق این اتصال، کسب ارزش می‌کرد. این‌قدر ارزش او بالا رفت که امام هشتم به سعدبن‌سعد فرمودند: **«مَنْ زارَها فَلَهُ الْجَنَّةُ»** کسی که خواهر مرا در شهر قم زیارت کند، بهشت بر او واجب می‌شود.

منظور امام، شما شیعیان است، نه هر کسی؛ اگر شما مردان و زنان اهل ایمان، شما رعایت‌کنندگان حلال و حرام خدا، ایشان را زیارت کنید و روز قیامت در پرونده‌تان کم داشته باشید، همهٔ کمبود ما را زیارت ایشان جبران می‌کند. وقتی امام می‌گویند بهشت واجب می‌شود، یعنی دیگر موانع رفتن بهشت از سر راه شما برداشته می‌شود و با زیارت حضرت معصومه‌ﷺ، راه شما به بهشت آسان و راحت می‌شود، مشکلی در قیامت نخواهید داشت. گذشتهٔ از صدیقهٔ کبری، حضرت خدیجه و زینبﷺ، چه زنی را در اهل‌بیت یا تاریخ بشر سراغ دارید که امام معصوم چنین حرفی دربارهٔ او زده باشد؟! شما جایی شنیده‌اید یا در کتابی دیده‌اید که هر کس به حضرت مریم، مادر مسیحﷺ سلام بدهد، **«وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ»** بهشت بر او واجب شود؟ یا کسی به مادر موسی‌بن‌عمرانﷺ، مادر حضرت نوحﷺ یا حواﷺ سلام بدهد، **«وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ»** بهشت بر او واجب شود؟ این چه مقام و عظمتی است!

پرورش حضرت معصومه‌ﷺ در دامن اولیای الهی

این اولیای الهی که نورشان به‌صورت عام در حضرت معصومه‌ﷺ تجلی داشته است، خودشان چه ویژگی‌هایی داشته‌اند؟! من سه آیه از قرآن برایتان بخوانم که قبلاً هم

خوانده‌ام و به شما هم وعده داده‌ام کلمه به کلمه‌اش را برایتان توضیح بدهم و تحلیل کنم؛ اما این مقدمات منبر به من فرصت نداد! فردا شب، هم شب جمعه و هم شب ولادت وجود مبارک امام هشتم است، بحث دربارهٔ حضرت رضا علیه السلام منحصر است، ان‌شاءالله از شب یکشنبه، شخصیت حضرت معصومه علیها السلام را در دو سه شب باقی‌مانده برایتان شرح می‌دهم.

اول یک روایت درست، صحیح، ریشه‌دار برای شما بخوانم؛ امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: «**نَحْنُ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ**» ما اولیای الهی هستیم. این در کتاب‌های معتبر ما و روایات آمده است. این اولیاء الله که حضرت معصومه علیها السلام، خواهرشان، دخترشان و عمه‌شان بوده، چه ویژگی‌هایی دارند؟!

به راستی چه آیاتی است! آدم را زنده می‌کند، دلِ آدم را پر از نور می‌کند و قلب آدم را با قرآن حرکت می‌دهد. آیات خیلی شادی است و هشت بهشت در این آیات موج می‌زند! البته باید از خدا بخواهیم چشمی به ما بدهد که این امواج را ببینند؛ ولی به حق خود قرآن، هشت بهشت موج می‌زند!

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾[1]

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴾[2] که فعل ماضی «آمَنُوا» با فعل استمراری «وَكَانُوا يَتَّقُونَ» آمده است. ان‌شاءالله اینها را بعداً به لطف خدا، از نظر ادبی توضیح می‌دهم؛ چون درک اینها ما را به مفهوم آیات بیشتر نزدیک می‌کند.

﴿لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾[3]

این اولیای خدا هستند که حضرت معصومه علیها السلام در دامن اینها پرورش پیدا کرده است.

خوشا آنان‌که بر این صحنهٔ خاک — چو خورشیدی درخشیدند و رفتند
خوشا آنان‌که بذر آدمیت — در این ویرانه پاشیدند و رفتند

۱. یونس: ۶۲.
۲. یونس: ۶۳.
۳. یونس: ۶۴.

خوشا آنان‌که در میـزان وجـدان حساب خویش سنجیدند و رفتند
خوشا آنان‌کـه پـا در وادی حـق نهادنـــد و نلغزیدنـــد و رفتنـــد
خوشـا آنان‌کـه بـار دوسـتی را کشـیدند و نرنجیدنـد و رفتنـد

کلام آخر؛ پیکر قطعه‌قطعهٔ برادر و آفتاب سوزان کربلا

دختر موسی‌بن‌جعفر! شما وقت ازدنیارفتن در اتاق بودید، در هوای گرم نبودید، آفتاب بر بدن پاک شما نمی‌تابید و آرامش داشتید؛ ولی عمه‌تان حضرت زینب‌علیها‌السلام، وقتی در بستر بیماری بود و حس کرد که از دنیا رفتنش نزدیک است، فرمودند: بستر من را به حیاط خانه ببرید و مقابل آفتاب بگذارید. گفتند: خانم، هوا گرم و آفتاب داغ است! حضرت فرمودند: من در کربلا خودم بدن قطعه‌قطعهٔ ابی‌عبدالله‌علیه‌السلام را روی خاک و در برابر آفتاب سوزان دیدم، می‌خواهم مثل برادرم زیر حرارت آفتاب جان بدهم.

یک کلمه دیگر هم بگویم که خیلی دلتان بسوزد و خیلی گریه کنید! حضرت معصومه‌علیها‌السلام شما را می‌بینند و دعایتان می‌کنند. امام صادق‌علیه‌السلام می‌فرمایند: وقتی برای حسین ما گریه می‌کنید، روح مادرم زهراعلیها‌السلام بالای سرتان شاهد شماست و به شما دعا می‌کند. وقتی زینب‌علیها‌السلام کنار بدن برادر آمد که روبه‌روی آفتاب بود، صدا زد: حسین من! روزی من در اتاق مادرم زهراعلیها‌السلام خوابیده بودم و آفتاب به من می‌تابید، تو در اتاق آمدی، بالای سر من ایستادی و سایه روی من انداختی تا آفتاب مرا رنج ندهد. برادرم! حالا چیزی ندارم که بر بدنت سایه بیندازم. حسین من! می‌خواهم صورتت را ببوسم، اما سرت را بالای نیزه زده‌اند؛ می‌خواهم بدنت را ببوسم، اما جای درستی ندارد! من این دل داغدیده‌ام را چگونه آرام کنم؟ امام صادق‌علیه‌السلام می‌فرمایند: دو دستش را دو طرف بدن گذاشت، خم شد و لب‌هایش را روی گلوی بریده گذاشت...

جلسه ششم

حضرت رضا علیه‌السلام، اسوهٔ اخلاق و کردار الهی

نعمت و حقیقتی به‌نام عقل

سود عظیم دنیوی و اخروی داشتن عقل

عقل یک واقعیت و یک نعمت است؛ وقتی از حضرت صادق‌علیه‌السلام دربارهٔ عقل می‌پرسند: عقل چیست، چه‌کاره است، چه عنصری است؟ خدا عقل را به همهٔ بندگانش عنایت کرده است و همهٔ ما عاقل هستیم؛ اما مهم این است که این سرمایهٔ ملکوتی را با کمک انبیا، ائمه و عالمان واجد شرایط در مسیرصحیح به‌کار بگیریم. از نبوت و ولایت باید درس به‌کار گرفتن عقل و اندیشه و فکر را بگیریم و اگر عقل را به خودش رها کنیم، سود آن‌چنانی نصیب ما نمی‌شود. امام صادق‌علیه‌السلام چه جواب کامل و پاسخ نورانی‌ای دادند! حضرت در پاسخ پرسش «عقل چیست» فرمودند: «**اَلْعَقْلُ مَا عُبِدَ بِهِ اَلرَّحْمَنُ وَ اُكْتُسِبَ بِهِ اَلْجِنَانُ**» کار عقل در دنیا این است که انسان به‌وسیلهٔ آن در گردونهٔ عبادت‌الله قرار می‌گیرد. آدمی که عقلش را به‌کار بگیرد، عبدالله می‌شود؛ اما اگر عقل را تعطیل کند، عبدالشیطان می‌شود.

وقتی انسان درست فکر کند و به این نتیجه برسد که باید خالق، رازق، راحم، مالک و مدبرش را عبادت کند، این نتیجهٔ کلی است. حالا چگونه عبادت کند؟ وحی، قرآن و ولایت اهل‌بیت‌علیهم‌السلام راه عبادت کردن را به او نشان می‌دهند. این سود عظیم عقل در دنیاست؛ اما سود عظیم آخرتی آن چیست؟ بهشت از طریق عقل به‌دست می‌آید؛ یعنی من

وقتی اینجا عاقل باشم و با نور عقل، کمک نبوت و ولایت حرکت کنم، در قیامت هم بهشت نصیب من می‌شود. «**مَا عُبِدَ بِهِ اَلرَّحْمَنُ**» در دنیا و «**وَ اُكْتُسِبَ بِهِ اَلْجِنَانُ**» در آخرت.

سرزنش جهنمیان از سوی ملائک جهنم

یک آیه از قرآن برایتان بخوانم که آیهٔ خیلی مهمی است! کارگردانان جهنم به جهنمی‌ها می‌گویند: ﴿أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ﴾[1] مگر شما وقتی در دنیا بودید، هشداردهنده برایتان نیامد؟ آیا کسی نیامد که به شما بگوید راه و چاه، درستی و باطل و منفعت و زیان واقعی چیست؟ یعنی هیچ‌کس در دورهٔ عمر شما نیامد تا به شما هشدار بدهد، خطرها و منافع واقعی را بگوید؟ جواب می‌دهند: هشداردهنده آمد؛ حالا این هشداردهنده، پیغمبر یا امام یا فطرت یا عالم ربانی بوده است. وقتی در معارف الهیه دقت می‌کنیم، حدود شش هشداردهنده شمرده‌اند که تمام جهنمی‌ها می‌گویند برای ما هشداردهنده آمد. اگر هشداردهنده آمد، پس چرا جهنمی شدید؟ ﴿لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾[2] اگر ما گوش خودمان را هزینهٔ زبان‌های پاک کرده بودیم و حرف هشداردهندگان را قبول می‌کردیم یا عقلمان را به‌کار می‌گرفتیم و تعطیل نمی‌کردیم؛ اگر فقط به‌سراغ شکم و شهوت نمی‌دویدیم و عقل را در زندگی به‌کار می‌گرفتیم؛ اگر ما گوش داده بودیم و عقلمان را به‌کار گرفته بودیم؛ امروز دوزخی نبودیم.

نیاز عقل انسان به سه یار کمکی

عقل، آدم را به‌طرف بهشت می‌برد و تعطیلی عقل هم آدم را به‌طرف دوزخ می‌برد. البته حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام می‌فرمایند: این عقل شما سه‌تا کمک دارد: «**الأنبياء وَالرُّسُل وَالأئمّة**» درست است که عقل دارید، اما اگر بخواهید بدون انبیا، رسولان و ائمه زندگی بکنید، همین می‌شود که در اروپا و آمریکای مشرک ضدخدا و هندِ یک میلیارد و چند صد

۱. تبارک: ۸.
۲. تبارک: ۹.

میلیونی گاوپرست، بت‌پرست و بوداپرست وجود دارد. اینها دیوانه نیستند، بلکه عقل دارند، دانشگاه و کتاب دارند، علم هم دارند؛ ولی این عقل به قول موسی‌بن‌جعفرعليه‌السلام، بدون کمک است و ارتباطی با انبیا، رسولان و ائمهٔ طاهرینعليهم‌السلام ندارد. بی‌شک، با عقل تنها هم نمی‌شود سعادت دنیا و آخرت را به‌دست آورد و تاکنون هم نشده است.

تجلی ارزش‌های عظیم پدر و مادر در وجود حضرت رضاعليه‌السلام

خانمی که حضرت حمیده‌خاتون، همسر امام صادقعليه‌السلام خرید و نام او را تُکْتَم گذاشت، دربارهٔ او نوشته‌اند که عقل و دین با او بود. این‌قدر زیبا عقلش را به‌کار گرفته بود که یک دیندار به تمام معنا شده بود؛ یعنی خانواده‌ها! فقط به فکر شکم، لباس و درس بچه‌هایتان نباشید و از آدم‌های بیدار برای رشد عقل و دین بچه‌هایتان کمک بگیرید. وقتی زمان ازدواج موسی‌بن‌جعفرعليه‌السلام شد، حمیده خاتون این کنیز خودش را به حضرت موسی‌بن‌جعفرعليه‌السلام بخشید. عجیب این است که حمیده‌خاتون می‌داند فرزندش امام هفتم، حجت‌الله و ولی‌الله است؛ ولی خیلی سفارش تکتم خانم را به موسی‌بن‌جعفرعليه‌السلام کرد و از عقل و دین او تعریف کرد. به فرزند بزرگوارش، حضرت موسی‌بن‌جعفرعليه‌السلام فرمود: او را کاملاً از نظر حق و حقوق رعایت کنید؛ او گوهری ویژه و زنی خاص است.

این خانم با این عظمت، همسر موسی‌بن‌جعفرعليه‌السلام شد و وجود مبارک امام هشتم از این تکتم خانم به دنیا آمد. این مادر امام رضاعليه‌السلام بود؛ اما پدر حضرت رضاعليه‌السلام چه کسی است؟ او حجت‌الله، ولی‌الله و امام معصوم است. امام هشتم ۳۵ سال در کنار این پدر بودند، فکر کنید که امام هشتم چه ارزش‌های عظیمی را از این پدر و مادر در آینهٔ وجود مقدس خودشان تجلی دادند!

آب فرات، نخستین خوراک حضرت رضاعليه‌السلام در بدو تولد

شبی مثل امشب، وقتی حضرت رضاعليه‌السلام از تکتم خانم به‌دنیا آمد، موسی‌بن‌جعفرعليه‌السلام طفل الهی و ملکوتی خودشان را در آغوش گرفتند. به مادر نگفتند به او شیر بده و به خانواده

هم نگفتند که یک خوراکی خوشمزه و شیرین، حلوا یا شکر بیاورید تا کام این بچه را با شیرینی بردارم. اولین غذای خوراکی که موسی‌بن‌جعفرعلیه‌السلام با دست مبارک خودشان، قبل از اینکه اولین شیر را بخورد، در کام حضرت رضاعلیه‌السلام ریختند، از آب فرات دادند. در سفری که موسی‌بن‌جعفرعلیه‌السلام به کربلا داشتند، ظرفی از آب فرات با خودشان به مدینه آورده بودند و فرمودند: آن آب فرات را بیاورید. آب فرات را از محفظه، کمد یا صندوقی که بود، خدمت موسی‌بن‌جعفرعلیه‌السلام آوردند و امام کام حضرت رضاعلیه‌السلام را با آب فراتی برداشتند که از کنار قبر ابی‌عبدالله‌علیه‌السلام و قمربنی‌هاشمعلیه‌السلام آورده بودند.

آیا این درس نیست؟! اولین لحظه‌ای که بچه‌هایتان وارد دنیا می‌شوند، از همان لحظه به فکر باشید که اینها را متصل به ابی‌عبدالله‌علیه‌السلام بار بیاورید. «**اِنَّ الْحُسین مِصباحُ الْهُدی وَ سَفینَهُ الْنَّجاة**» آنهایی که حسینی بار می‌آیند، حسینی هم وارد قیامت می‌شوند، حسینی هم به پرونده‌شان رسیدگی می‌کنند و حسینی هم وارد بهشت می‌شوند. این درس خیلی مهمی است که حضرت موسی‌بن‌جعفرعلیه‌السلام به ما داده‌اند. از همان لحظهٔ اول، بو، شخصیت و نور ابی‌عبدالله‌علیه‌السلام را به بچه‌تان انتقال بدهید. بعد بچه را به مادر دادند و فرمودند: شیر بده.

دو روایت بی‌نظیر از معجزات فکری حضرت رضاعلیه‌السلام

موسی‌بن‌جعفرعلیه‌السلام به دست ستمکاران زمان شهید شدند و مقام باعظمت امامت به حضرت رسید یا از باطن کار در امام هشتم تجلی کرد. برادرانم، خواهرانم! اگر بخواهید منصب امامت و وجود امام، یعنی جایگاه امامت و خود وجود امام را بشناسید، در جلد اول کتاب باعظمت «اصول کافی» که در عصر غیبت صغری نوشته شده و به زمان امام حسن عسکریعلیه‌السلام نزدیک است، این روایت را ببینید. روایتی که مُسلم مروزی از امام هشتم راجع‌به امام و جایگاه امامت نقل کرده و حدود پنج صفحه است. این روایت از معجزات فکری امام هشتم است که در باب امامت، یک روایت بی‌نمونه است، نه کم نمونه؛ یک روایت بی‌نظیر است، نه روایت کم‌نظیر؛ اگر آدم در دورهٔ عمرش، یک‌بار این روایت را نوبر نکند، نمی‌تواند به مقام شامخ امام و جایگاه امامت آگاه شود. امام بین مردم قرار گرفته‌اند،

چه رفتارها، کردارها و خُلقیاتی از حضرت ظهور کرده که همه را نوشته‌اند و من امشب که شب تولد حضرت است، یکی دو مورد آن را برایتان نقل می‌کنم.

الف) پروندهٔ شیعه در قلب امام معصوم

مژده و بشارت حضرت رضاعلیه‌السلام به میّت

این روایت خیلی روایت فوق‌العاده‌ای است! ابن‌یسار که یکی از راویان شیعه است، می‌گوید: من خدمت امام هشتم در سفر توس، همان خراسان بودم (آن‌وقت مشهد نمی‌گفتند و به شهر توس معروف بود؛ یا منطقه معروف به خراسان بود)، نزدیک دیوارهای شهر توس صدای گریه‌ای شنیدیم، دیدم که حضرت رضا، امام معصوم، ولی‌الله‌الاعظم، حجت‌الله علی الخلق فی الدنیا و الآخرة، به طرف جهت صدا رفتند. وقتی رسیدیم، دیدیم چند نفری جنازه‌ای را برای دفن کردن می‌برند (این که در شهر توس نبوده و نزدیک دیواره‌ها بوده، معلوم می‌شود یا به‌نظر می‌آید که روستا و قریه‌ای در همان بیرون شهر بوده است). جنازه را زمین گذاشتند و امام هشتم بالای سر جنازه آمدند، دست مبارکشان را پشت جنازه بردند، به صورت نیم‌خیز جنازه را بلند کردند و به سینه گرفتند. جالب است که متن روایت می‌گوید: مثل برهٔ مهربانی که نوزادش را بغل بگیرد، امام هشتم هم این مُرده را بغل گرفتند و بعد زمین گذاشتند. جنازه را بلند کردند و به طرف قبر بردند. وقتی جنازه را کنار قبر گذاشتند، قبل از اینکه دفن کنند، امام هشتم آمدند و دست مبارکشان را روی سینهٔ میّت گذاشتند و فرمودند: به تو مژده و بشارت می‌دهم که تو اهل بهشت هستی و از حالا به بعد، یعنی از اول برزخ تا قیامت، هیچ مشکلی برای تو نخواهد بود و در آرامش و امنیت هستی. بعد هم اجازه دادند که میّت را دفن کنند.

شرکت در تشییع جنازهٔ شیعه، راهی برای آمرزش گناهان

ابن‌یسار می‌گوید: بعد از اینکه کار تمام شد، به حضرت رضاعلیه‌السلام نگاهی کردم؛ مثلاً حضرت جریان را برای من بگوید که چه بوده و چه شده است! امام هشتم فرمودند (خوب عنایت کنید، نکته اینجاست؛ یک نکته هم نیست، هزار نکتهٔ باریک‌تر ز مو اینجاست): ابن‌یسار! هر

کسی تشییع جنازهٔ یکی از شیعیان ما برود، ولو زیر تابوت را نگیرد و فقط به دنبال جنازه تا محل دفن برود یا یک مقدار تشییع کند، خداوند گناهانش را به‌گونه‌ای می‌ریزد، مثل اینکه از مادر متولد شده است؛ یعنی اگر کسی تشییع جنازهٔ شیعهٔ ما بیاید، صدتا، دویست‌تا، دو هزارتا یا سه هزارتا گناه بین خودش و خدا در پرونده‌اش باشد، آمرزیده می‌شود.

بازگرداندن مال و طلب حلالیت، شرط توبهٔ گناه مالی

اینکه می‌گویم گناه بین خودش و خدا، چون توبهٔ گناه مالی این است: من مالی را که از مردم برده‌ام، به مردم برگردانم؛ خانه و زمینی را که از مردم برده‌ام، به مردم برگردانم؛ ربایی که از مردم گرفته‌ام، باید به صاحبانش برگردانم؛ اینها توبه ندارد و توبه‌اش این است که مال مردم به مردم برگردد. چقدر از مال را باید به مردم برگردانم؟ امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمایند: پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در حال مرگ بودند و سرشان روی دامن بود، چشمشان را باز کردند و گفتند: علی جان، به مردم بگو که مال مردم را به آنها برگردانید، اگرچه به‌اندازهٔ نخ ته سوزن خیاطی باشد. همان مقدار نخی که می‌ماند و دیگر نمی‌شود دوخت‌ودوز کرد، خانم‌ها درمی‌آورند و دور می‌ریزند؛ پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در وقت مرگشان سفارش کردند که اگر این مقدار از مال مردم پیش شماست، به آنها برگردانید؛ چون جلوی شما را می‌گیرند! به اندازه نخ ته سوزخ، نه ده میلیون و صد میلیون، نه میلیاردها تومان از مال یک ملت را بدزدی و ببری.

حواستان خیلی جمع مال مردم باشد! من خودم از آنهایی هستم که از مال مردم می‌ترسم. امروز به یکی از رفیق‌هایم گفتم: برای من پارچه‌ای بخر و بیاور، خرید و آورد، دست در جیبم کردم، گفت: حالا باشد، گفتم: من از اول تکلیف تا الآن، یک شب هم بدهکار به مردم سر روی متکا نگذاشته‌ام! حالا باشد یعنی چه!

دعای امام معصوم در حق شیعیان

کسی که تشییع جنازهٔ شیعهٔ ما بیاید، هرچه گناه بین خود و خدای خودش در پرونده دارد، ریخته شده و مانند روزی می‌شود که از مادر متولد شده است. بعد فرمودند: ابن‌یسار این

ارزش شیعهٔ ماست! من گفتم: یابن رسول‌الله، آیا این مرده را می‌شناختید؟ شما که در مدینه زندگی می‌کردید، الآن مسافر هستید و تا حالا به این منطقه نیامده‌اید. امام هشتم فرمودند: صبح و شب، پروندهٔ تمام شیعیان ما را به ما ارائه می‌دهند؛ اگر کوتاهی کرده باشند، ما این‌قدر عاشق شیعیانمان هستیم که از خدا می‌خواهیم کوتاهی اینها را ببخشد؛ اگر عمل داشته باشند، دعایشان می‌کنیم که خدا عملشان را قبول بکند. پروندهٔ کل شیعیان ما در قلب و سینهٔ ماست.

ب) ریان‌بن‌صلت و خواسته‌های او از امام

ریان‌بن‌صلت می‌گوید: به زیارت امام هشتم آمدم و دو چیز در دلم بود که به حضرت بگویم. یکی اینکه به حضرت بگویم: پولی از آن پول‌های پاک و خالص خودت به من بده تا برای دخترهایم انگشتر درست کنم. دوم هم در قلبم بود که به حضرت بگویم: یکی از آن پیراهن‌هایتان که در آن عبادت و گریه کرده‌اید و نماز شب خوانده‌اید، به من بدهید تا کفن خودم کنم. خدمت حضرت نشستم؛ شیعه چه در زمان حیات امام و چه ممات امام، در حضور امام از خود بی‌خود می‌شود، همه‌چیز از یادش می‌رود و فقط نگاهش به امام است. نگاهش به این است که به دست امام خوشبخت بشود!

ریان می‌گوید: در وقت خداحافظی گریه گلویم را گرفت و چشمم پر از اشک شد، اصلاً یادم رفت به امام بگویم که پولی به من بده تا برای دخترهایم انگشتر درست کنم یا پیراهنی از پیراهن‌هایتان را به من بدهید. محو و مست دیدار بودم و بیرون آمدم. وقتی از حیاط بیرون آمدم، حضرت صدایم کردند و فرمودند: ریان‌بن‌صلت! وای چه صدایی، این صدا صدای گلوی انسان نیست، صدای خداست که از گلوی ولی‌الله بیرون می‌آید. همه چیز ولی‌الله، الهی و عرشی و خدایی است. امامان خودمان را بشناسیم!

این صدا مرا مست کرد، برگشتم؛ حضرت فرمودند: تو پول نمی‌خواهی که برای دخترهایت انگشتر درست کنی؟ گفتم: آقا، وقتی می‌خواستم از پیش شما بروم، اصلاً یادم رفت. فرمودند: این پول را بگیر و برای دخترهایت انگشتر درست کن. بعد فرمودند: یکی از آن پیراهن‌های مرا بیاورید. پیراهن بدن مطهرش را آوردند، حضرت تا کردند (ائمهٔ ما خیلی

منظم بودند) و به ریان‌بن‌صلت دادند، بعد فرمودند: این هم پیراهنی که در فکرت بود از من بگیری و کفن خودت کنی.

کلام آخر؛ دعای پایانی

خدایا! به حقیقت حضرت معصومه علیها السلام، معرفت ما را نسبت به پیغمبر، ائمه و قرآن کامل بفرما.

خدایا! ما و زن و بچه‌ها و نسلمان را در دنیا و آخرت از خودت، قرآن و اهل‌بیت علیهم السلام جدا نکن.

خدایا! ما در ماه رمضان خیلی ضرر کردیم؛ البته حق ما بود، چون با تو و دینت خوب رفتار نکردیم. ما بد کردیم و با همهٔ وجود به تو بدهکار هستیم، ما را ببخش. پروردگارا! ماه رمضان که از ما گرفته شد، محرّم و صفر را به حق زینب کبری علیها السلام، از ما نگیر.

برادران! خیلی سخت است که آدم دو ماه بی‌حسین و بی‌گریه بماند. کشنده است اگر ما نتوانیم گریه کنیم و در مجالس او شرکت کنیم.

خدایا! دین ما، کشور ما، این ملت بزرگوارِ صابرِ شاکر و بامحبت ما، محراب و منبر ما، مرجعیت و رهبری معظم ما را از حوادث حفظ فرما.

خدایا! قبل از اینکه ما از جای خودمان بلند بشویم، به حقیقت امام هشتم، گناهان ما را ببخش و ما را پاک به خانه‌هایمان برگردان. خدایا! توفیق دینداری، خدمت به دین و اهل‌بیت علیهم السلام را بر ما مستدام بدار.

خدایا! همین لحظه، به قول امیرالمؤمنین علیه السلام در دعای کمیل، **«و فی هذه الساعة»**، همین الآن امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را دعاگوی ما و زن و بچه‌ها و نسل ما قرار بده.

خدایا! حرام را تا آخر عمر از ما قطع کن.

خدایا! دختر و زن بی‌حجاب در نسل ما قرار نده.

جلسه هفتم

ایمان، نخستین ویژگی

اولیاء الله

حضرت معصومه علیها السلام در محاصرهٔ معنوی اولیای الهی

از جملات زیارت بانوی کرامت، حضرت فاطمهٔ معصومه علیها السلام به‌صراحت استفاده می‌شود که ایشان در محاصرهٔ معنوی اولیای الهی، یعنی حضرت موسی‌بن‌جعفر، امام هشتم و حضرت جوادالائمه علیهما السلام بوده‌اند. قلب و روح ایشان با همهٔ ارزش‌های این سه ولی الله الاعظم در ارتباط است و از طریق این ارتباط توانست خودش را به مقامات والای معنوی و ملکوتی برساند. یک رباعی برایتان بخوانم؛ البته توجه هم به ظاهر این رباعی به معانی لغوی آن نیست. صاحب این رباعی، دو سه کتاب مهم دارد و بیرون شهر سمنان دفن است.

این ذوق و سماع ما مجازی نبود　　این وجد که حال ماست، بازی نبود
با بی‌خبران بگو که‌ای بی‌خردان　　بیهوده سخن به این درازی نبود

توجه ویژهٔ خداوند و اولیای الهی به حضرت معصومه علیها السلام

اگر ایشان یک خانم معمولی بود، به‌طور یقین، این‌قدر مورد توجه خدا، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و امامان بعد از موسی‌بن‌جعفر علیه السلام قرار نمی‌گرفت. خداوند و امامان بعد از موسی‌بن‌جعفر علیه السلام، به‌خاطر معنویت، ارزش‌های فکری و قلبی‌شان، توجه ویژه‌ای به آن حضرت داشتند. ایشان از زمانی که اینجا دفن شدند، مثل خورشید دائماً طلوع داشته‌اند و انرژی پخش کرده‌اند. حوزهٔ علمیهٔ قم یکی از برکات وجود مبارک ایشان است. ما تعداد توسلاتی که در این ۱۴۰۰ سال به ایشان شده و پاسخ ایشان به توسلات را نمی‌دانیم؛ ای

کاش! از اول ثبت و نوشته می‌شد تا امروز به‌صورت چند جلد کتاب قطور در اختیار ما بود و ما هم مثل گذشتگان بهره‌مند می‌شدیم.

اولیاءالله، چشم و چراغ عناوین الهی برای بندگان حقیقی

این بزرگوارانی که ایشان در دامن معنویت آنها تربیت شده، رشد کرده و به این مقام رسیده است، اوصاف و ویژگی‌هایی برای آنها در قرآن مجید، نهج‌البلاغه و روایاتمان بیان شده است. قرآن مجید خیلی عناوین مثبت دارد: «صٰابِرین»، «صٰادِقین»، «قٰانِتین»، «خٰاشِعین»، «ذٰاکِرین»، «مُؤمِنین»، «مُسْلِمین»، «مُتَصَدّقین»، «رٰاکِعین» و «سٰاجِدین». قرآن مجید این عناوین را هم برای مردها و هم برای زنان ذکر کرده است. اینها نوعِ عناوینی است که پروردگار عالم برای بندگان واقعی‌اش بیان کرده است.

«اولیاءالله» چشم و چراغ این عناوین است که در سه آیهٔ سورهٔ مبارکه یونس مطرح است. در هر سه آیه هم خصوصیات و ویژگی‌های اولیای الهی را بیان می‌کند. شش خصوصیت در سورهٔ یونس بیان شده که مصداق اتم و اکمل این خصوصیت‌ها، ائمهٔ طاهرین علیهم‌السلام هستند.

ایمان به خداوند، نخستین ویژگی اولیای الهی

جدایی بین اهل‌بیت علیهم‌السلام و قرآن، امری محال

﴿الَّذِینَ آمَنُوا﴾[1]؛ «آمَنُوا» فعل ماضی است، یعنی کسانی که قبلاً و پیش از این به پروردگار عالم پیوند خورده‌اند. این که عرض می‌کنم پیوند و گره خورده‌اند، در روایات مطرح است. من یک روایتش را از وجود مبارک حضرت رضا علیه‌السلام می‌خوانم که امروز روز ولادتشان بود. «آمَنُوا» اینها پیش از این به پروردگار عالم گره خورده و وصل شده‌اند، چه زمانی بوده است؟ شما می‌دانید که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، نه یک‌بار، نه دوبار، بلکه کراراً به مردم تذکر داده‌اند. شاید بعضی‌ها فکر می‌کنند که این روایت برای یکی دو ساعت مانده به مرگ پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

۱. یونس: ۶۳.

است، ولی اگر به کتاب‌ها مراجعه کنیم، می‌بینیم آخرین‌باری که این روایت را فرموده‌اند، یکی دو ساعت مانده به وفاتشان بوده است. ایامی که بین مردم بودند و سلامت بدن داشتند، کراراً این مطلب را فرموده‌اند: «**إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا**» مهم این است که محال است بین اهل‌بیت من و قرآن جدایی بیفتد.

جلوهٔ کتبی و عینی «کِتابَ الله»

برادران اهل علم عنایت دارند که عبارت «محال است» از دل روایت درمی‌آید: «**لَنْ يَفْتَرِقَا**»؛ اگر با نگاه دقیق‌تر نگاه بکنید، قرآن مجید و اهل‌بیت یک واحد در دو تجلی هستند و بین قرآن و اهل بیت در هیچ موردی افتراق نیست. شما می‌دانید که امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام با فریاد بلند فرمودند: من «**کِتابَ اللّه**» هستم. بله به‌صورت دو حقیقت ذکر شده، ولی یک حقیقت در دو جلوه است: یک جلوه‌اش کتبی است که همین قرآن‌های در اختیار ماست، یک جلوه هم عینی و به‌عبادت ساده‌تر، انسانی است؛ یعنی امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام، یازده امام و صدیقهٔ کبری‌علیهاالسلام قرآن انسانی هستند و اینها ثابت شده است.

معصومین‌علیهم‌السلام، جلوهٔ عینی کتاب خدا

کتابی به‌نام «ملکهٔ اسلام، فاطمهٔ زهراعلیهاالسلام» هست که حدود هشتاد سال پیش در دویست صفحه نوشته شده و خیلی هم قوی نوشته شده است. نویسندهٔ آن واقعاً مجتهد جامع‌الشرایط، حکیم، فیلسوف، فقیه و عارف بوده است. من با ایشان خیلی ارتباط داشتم؛ حتی وقتی من ۲۳- ۲٤ ساله و طلبهٔ قم بودم، یک‌بار خدمتشان رفتم (حالا بار چندم بود، نمی‌دانم) و ایشان مرا امتحان کردند که ببینند من چه خوانده‌ام، چقدر خوانده‌ام و چگونه خوانده‌ام! این عادتشان بود که هر طلبه‌ای می‌رفت، او را امتحان می‌کرد. من با لطف خدا این‌قدر از امتحان خوب درآمدم که اجازهٔ علمی و روایی هفت صفحه‌ای به من مرحمت کردند.

این کتاب برای هشتاد سال پیش نوشته شده و فقط دربارهٔ صدیقهٔ کبری‌علیهاالسلام است؛ نه زندگی او، بلکه دربارهٔ علم، اندیشه، بلاغت، فصاحت و عمق‌نگری صدیقهٔ کبری‌علیهاالسلام است.

حالا ایشان یا هجده سال یا ۲۴ سال در این دنیا زندگی کرده‌اند؛ ۲۴ سال هم سن خیلی کمی است، هجده سال هم که کمتر! من این دویست صفحه را با کمک عالمان، بزرگواران و محققانی به نهصد صفحه تبدیل کردم و اسمش را هم عوض نکردم؛ چون زحمت اصلی‌اش را آن مرد بزرگ کشیده بود. دوبار هم تا حالا چاپ شده است. شما اگر حوصله کنید و این کتاب (ملکهٔ اسلام) را از صفحهٔ اول تا آخر بخوانید و به آن دل بدهید؛ نه خواندن گذرایی، بلکه مایهٔ قلبی و فکری در مطالعه بگذارید؛ خیلی برایتان روشن ثابت می‌شود که صدیقهٔ کبری علیها السلام قرآن عینی است. یک جلوهٔ قرآن، همین قرآن کتبی است که بین دو جلد است و پیش ماست، جلوهٔ انسانی آن هم بی‌کم و زیاد، صدیقهٔ کبری علیها السلام و همین‌طور، ائمهٔ طاهرین علیهم السلام هستند.

هدایت‌شدگان حقیقی در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله

وقتی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بارها دربارهٔ این دو گوهر بی نمونهٔ عالم هستی صحبت کرده‌اند، یک معنی‌اش این است که بدون اهل‌بیت من به‌سراغ قرآن نروید، چون گمراه می‌شوید. حضرت می‌فرمایند: «**مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي**» یعنی اگر تنها و بدون ائمهٔ طاهرین علیهم السلام به‌سراغ قرآن بروید، گمراهی شما یقینی و قطعی است. حالا من نمی‌خواهم توضیح بدهم؛ اما بدانید حدود یک میلیارد مسلمانی که بدون ائمهٔ طاهرین علیهم السلام زندگی می‌کنند و فقط می‌گویند قرآن، به‌طور یقین و طبق آیات قرآن، در گمراهی هستند. در حقیقت، هدایت‌شدگان آنهایی هستند که با قرآن و اهل‌بیت علیهم السلام، اعتقاداً، اخلاقاً و عملاً سروکار دارند.

آفرینش وجود نوری اهل‌بیت، پیش از خلقت جهان هستی

این مطلب را برای چه گفتم؟ برای اینکه ماضی بودن «**آمَنوا**» را معنا بکنم. روایات می‌گوید اولیای خدا پیش از این به خدا گره خورده‌اند و به پروردگار متصل شده‌اند؛ این روایات هم روایات کمی نیست! پیش از آنکه پروردگار عالم آسمان‌ها و زمین را خلق بکند،

چند میلیون سال قبل، وجودِ نوریِ اهل‌بیت علیهم‌السلام را آفرید و اینها در همان وجود نوری‌شان که میلیون‌ها سال قبل از آفرینش آسمان‌ها و زمین بوده، خدا را تسبیح، تحمید، تهلیل و تقدیس می‌کردند؛ یعنی اولیای الهی که مصداق اتم آنها اهل‌بیت علیهم‌السلام هستند، میلیون‌ها سال قبل از آفرینش عوالم، به خدا مؤمن شدند و آن‌وقت عقل کامل داشتند. می‌خواهید این روایات را بهتر باور کنید، آیه‌ای از قرآن برایتان می‌خوانم.

مسیح علیه‌السلام، بندهٔ خداوند در همان لحظهٔ تولد

خدا به مریم فرمود: وقتی بچه‌ات به‌دنیا آمد و یهودی‌ها از تو پرسیدند که این بچه را از کجا آوردی، تو هیچ جوابی نده؛ بگذار هر جوری می‌خواهند، بپرسند و تو هیچ‌چیزی نگو! هرگاه حرف‌هایشان تمام شد، به گهواره اشاره کن و خودت حرف نزن. وقتی یهودی‌ها شنیدند مریمی که شوهر نکرده و جزء معتکفین عبادتی در بیت‌المقدس بوده، پسری به‌دنیا آورده است، دور مریم ریختند و گفتند: ﴿يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا﴾[1] ای دختر هارون! پدرت که آدم بدی نبوده است. عمران پاک و عبدالله بود، حتی مادرت هم زن پاک‌دامن و درستی بوده است، پس تو این بچه را از کجا آورده‌ای، در حالی که شوهر نکرده‌ای؟!

مریم عبدالله است! خدا به او گفته که حرف نزن، حرف نزد؛ خدا به او فرموده که به گهواره اشاره کن تا یهودی‌ها سر گهواره بروند و از خود بچه‌ای بپرسند که دوسه ساعت پیش به‌دنیا آ مده و هنوز بدنش گرم است. یهودی‌ها گفتند: ﴿كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا﴾[2] این درست است که ما را به گهواره حواله می‌دهی؟! مگر می‌شود با بچه در گهواره حرف زد؟! مگر بچه‌ای که تازه به‌دنیا آمده است، جواب می‌دهد؟! ناگهان صدای بچه از داخل گهواره بلند شد؛ اینجا دقت کنید که همهٔ افعال سخنان عیسی علیه‌السلام ماضی است و هیچ‌کدام مضارع نیست! او نمی‌گوید در آینده، بلکه گفت: ﴿إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ

۱. مریم: ۲۸.
۲. مریم: ۲۹.

﴿وَجَعَلَنِي نَبِيًّا﴾[1] من عبدالله بودم، خدا به من کتاب داده و مرا به پیغمبری انتخاب کرده است. ﴿وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا﴾[2] خدا مرا به نماز و روزه و زکات سفارش کرده «وَبَرًّا بِوَالِدَتِي» و همچنین سفارش کرده است که به مادرم نیکوکار باشم.

تفاوت ایمان ما و اولیای الهی

مسیح تازه بچه دوسه ساعته بود، همهٔ حرف‌هایش را با فعل ماضی بیان کرد؛ این که خدا می‌گوید: اولیای من پیش از این به من مؤمن شده‌اند، این پیش از این برای چندمیلیون سال قبل از آفرینش آسمان‌ها و زمین بوده است. این ایمان عجب ایمان باارزشی است و باید آن را ایمان افاضه‌ای گفت. ما ایمان خود را از معلم گرفته‌ایم؛ یا پدر و مادرمان هنرمندانه ایمان را به ما تعلیم داده‌اند یا معلم‌های خوب روزگار مدرسه‌مان به ما آموخته‌اند یا خدا به ما لطف کرده و از بچگی در ماه رمضان، محرّم و صفر پای منبرها رفته‌ایم و با منبری‌های عالم خوبی برخورد کرده‌ایم و آنها از طریق منبر، ایمان را به ما القا کرده‌اند. ما ایمان را از آدم‌های مثل خودمان – پدر، مادر، معلم و عالم– به‌دست آورده‌ایم که البته اضافهٔ از ما داشته‌اند؛ ولی اولیای خدا ایمانشان را از خود پروردگار به‌دست آورده‌اند.

خداوند، دلیل بر وجود خودش

برادران اهل علمم می‌دانند که اول دعای صباح امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است: «**يَا مَنْ دَلَّ عَلَى ذَاتِهِ بِذَاتِهِ**»؛ می‌دانید یعنی چه؟ امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گویند: من به‌دنبال هیچ دلیلی برای اثبات وجود تو نمی‌گردم؛ چون خودت دلیل بر وجودت هستی. ما می‌توانیم این را هضم بکنیم و اصلاً به‌اندازهٔ ما هست؟ از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیده‌اند که خدا را به چه دلیل شناختی و به او دل دادی؟ حضرت جواب می‌دهند: به دلیل خودش؛ یا زین‌العابدین علیه السلام در دعای ابوحمزهٔ ثمالی به پروردگار می‌گویند: «**بِكَ عَرَفْتُكَ**» من اگر تو را شناختم، تو را به

۱. مریم: ۳۰.
۲. مریم: ۳۱.

خودت شناختم؛ نه با معلم، نه با مدرسه، نه با قلم، نه با روحانی و نه با منبر. این ایمان اولیای خداست.

ایمان، حقیقتی مرکّب

خود ایمان چیست؟ باز جمله‌ای علمی بگویم؛ خود ایمان آیا یک حقیقت بسیط است یا یک حقیقت مرکب؟ آیا ایمان یک واحد قلبی است یا یک معنای مرکّب دارد؛ یعنی چند حقیقت که با همدیگر جمع بشوند، ایمان می‌شود؟ ایمان حقیقت مرکبه است؛ چه کسی فرموده که حقیقت مرکبه است؟ حضرت رضاعلیه‌السلام فرموده‌اند و روایتش را صدوق در «عیون اخبارالرضا»، کلینی در «اصول کافی» و مرحوم مجلسی در «بحارالأنوار» نقل می‌کنند؛ البته دیگران هم نقل کرده‌اند که ان‌شاءالله فردا شب برایتان با خواست خدا، متن گفتار عرشی امام هشتم را در توضیح ایمان عرض می‌کنم تا آیهٔ شریفه به قول قدیمی‌ها، در قلب ما به‌خوبی حلّاجی بشود و بفهمیم ایمان یعنی چه؟! ایمان اولیا برای قبل از آفرینش است، ولی حالا این ایمانی که ما باید داشته باشیم، چیست!

کلام آخر؛ قطعه‌ای سوزناک از زیارت ناحیهٔ مقدسه

شب شنبه متعلق به وجود مبارک امام عصرعجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است؛ از طلوع آفتاب جمعه تا نیمه‌شب امشب واقعاً در ارتباط با امام زمانعجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است.

نگویم آب و گل است آن وجود روحانی — بدین کمال نباشد جمال انسانی
اگر که آب و گلی، همچنان که سایر خلق — گل بهشت مخمر به آب حیوانی
به هرچه خوب‌تر اندر جهان نظر کردم — که گویمش به تو ماند، تو خوبتر از آنی

یک قطعهٔ بسیار سوزناک از زیارت ناحیه را برایتان بخوانم، البته با توضیح.

به نظر امام عصرعجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، وقتی ابی‌عبدالله‌علیه‌السلام به میدان رفتند، ۸۴ زن و بچه داغ دیده در خیمه‌ها منتظر برگشت ابی‌عبدالله‌علیه‌السلام بودند. تنها یک مرد زنده مانده بود که او هم زین‌العابدین‌علیه‌السلام بود. همه داخل خیمه بودند که یک‌مرتبه صدای شیههٔ اسب را شنیدند؛

صدا فرق کرده بود! اسب سُم خود را به زمین می‌زد و ناله می‌کرد. اولین کسی که از این ۸۴ زن و بچه از خیمه با پای برهنه بیرون آمد، سکینه علیها السلام دختر ابی‌عبدالله علیه السلام بود. وقتی نگاهش به اسب افتاد، دید زین اسب واژگون شده و تمام یال اسب هم غرق خون است. این دختری که یک جهان محبت بود، چنان ناله زد که ۸۴ زن و بچه با پای برهنه بیرون ریختند و وقتی منظرهٔ اسب را دیدند، امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌گویند: با کف دست به صورت و سینه می‌زدند و موهایشان را زیر چادر می‌کَندند؛ در حالی که خودشان را می‌زدند و موهایشان را می‌کَندند، همه با پای برهنه به جانب میدان دویدند. فاصلهٔ خیمه‌ها تا میدان، ۱۳- ۱۴۰ قدم بیشتر نیست، ان‌شاءالله راه کربلا باز بشود تا بروید و با چشمتان ببینید. میدان همین جایی است که حرم ابی‌عبدالله علیه السلام است و گودال همین جایی است که وصل به خود حرم است. آن وقت بیابانی بود.

وقتی این ۸۴ تا رسیدند، «**و الشمر جالس علی صدر**» دیدند ابی‌عبدالله علیه السلام با بدن پر زخم میان گودال روی خاک است و شمر با آن بدن سنگین روی سینهٔ ابی‌عبدالله علیه السلام نشسته است. یک جملهٔ دیگرش را بگویم؛ امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌گویند: آن خنجر ساخت هند را که خیلی خنجر تیز و سنگینی بود، بلند کرده و می‌خواهد فرود بیاورد تا گلوی ابی‌عبدالله علیه السلام را ببرّد. زن و بچه دارند می‌بینند...

دعای پایانی

خدایا! به عظمت صدیقهٔ کبری، فاطمهٔ زهرا علیها السلام، حضرت معصومه علیها السلام و زینب کبری علیها السلام، محرّم و صفر را از ما نگیر.

خدایا! مرد و زن و بچهٔ ما عاشق حسین تو هستند و برای آنها سخت است که محرّم و صفر را تعطیل ببینند.

خدایا! دنیا و آخرت ما را با اهل‌بیت علیهم السلام قرار بده.

خدایا! دین ما، کشور ما، ملت ما، مرجعیت و حوزه و رهبری ما را در پناهت حفظ کن.

خدایا! ما و نسل ما را شیعه و مؤمن قرار بده.

خدایا! امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را دعاگوی ما و زن و بچه‌ها و نسل ما قراربده.

جلسه هشتم

دو مانع بزرگ در رسیدن انسان

به رضایت خداوند

شیاطین و گناهان، موانع بین انسان و خداوند

ویژگی اولی که خداوند بزرگ در سورهٔ مبارکهٔ یونس برای اولیائش بیان می‌کند، ایمان است. ایمان یک واقعیت عظیم و پرارزش است که اگر چراغش با کمک قرآن، روایات و زبان پاکان در قلب روشن بشود، تمام موانع بین انسان و پروردگار، بین انسان و رضایت‌الله، بین انسان و جنت‌الله را برطرف می‌کند و جادهٔ پاک و صافی را برای انسان ایجاد می‌کند که انسان این راه را به قول قدیمی‌ها، با خیال راحت و به قول خود قرآن، با آرامش به‌طرف خدا، رضایت خدا و جنت خدا سلوک می‌کند. چرا؟ به‌علت اینکه ایمان واقعی، دفع‌کنندهٔ شیاطین، چه جنی و چه انسی است؛ به انسان کمک و قدرت می‌دهد که وارد گناه نشود. شیاطین بین انسان و خدا، رضای خدا و جنت خدا مانع هستند؛ گناهان هم، مخصوصاً گناهان کبیره، همین‌طور است.

ارزیابی درست کتاب‌های روایی با قرآن و مکتب اهل‌بیت

مطالب باطل و بیهوده در صحاح سته

کتابی دارم که آن را در ایام طلبگی‌ام خریدم. من این کتاب را نمی‌شناختم و بزرگواری که اهل دل و اهل حال بود، به من معرفی کرد. این کتاب در یک جلد، چاپ قدیمی، بزرگ و ضخیم است که خوشبختانه یکی از دوستان تهرانی‌ام این کتاب را در سه جلد عالی و با

تحقیق چاپ کرده است. البته شما می‌دانید که غیر از قرآن، نهج‌البلاغه و صحیفهٔ سجادیه، بقیهٔ کتاب‌ها هرچه باشد و نوشتهٔ هر کسی باشد، قابل‌نظر است. ما مثل دیگران خشک و متعصب نیستیم که شش کتاب را انتخاب کرده‌اند؛ اگر این شش کتاب را با قرآن و مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام ارزیابی بکنیم، کم حرف‌های بیهوده و مطالب باطل ندارد! در عین حال که مطالب باطل، بیهوده و مسائل خلاف قرآن و مدرسهٔ اهل‌بیت علیهم‌السلام دارد، اسمش را «صحاح سته» گذاشته‌اند؛ یعنی شش کتابی که از خط اول تا آخرش صحیح و درست است! در حالی که این‌طور نیست و این داوری و قضاوت، یک داوری خلاف و نادرستی است.

نظر شیعیان در خصوص کتب روایی شیعه

حالا وارد این مقوله نشوم؛ نظر ما شیعیان، مثل نظری نیست که آنها به هر کتابی دارند. ممکن است جاهایی از کتابی که به شما معرفی می‌کنم، مانند دیگر کتاب‌ها، البته خیلی کم قابل‌نقد باشد؛ ولی مجموعاً کتابی کاربردی، اخلاقی، دینی، عملی و عرفانی برابر با عرفان اهل‌بیت علیهم‌السلام است که در سه جلد چاپ شده و تمام آن هم قابلیت به منبر کشیدن دارد. حالا آدم بعضی از کتاب‌ها را می‌خواند، فقط پنجاه صفحه از دویست صفحه‌اش را می‌توان در منبر آورد؛ ولی نود درصد این کتاب، قابلیت به منبر کشیدن را داشته و خیلی هم مطالب بالا، والا، بلند و باارزشی دارد. اسم کتاب، «بحرالمعارف» است و نویسندهٔ آن، عالم بزرگ شیعه، عالم اخلاقی و باحال، عالم اهل دل، ملاعبدالصمد همدانی است. نقل می‌کنند: در تجاوز و هجومی که وهابیت انگلیسی در آن زمان به کربلا کرد، حرم را غارت کرد و گروه زیادی را هم کُشت، یکی از آنهایی که در این حمله به شهادت رسید، ملاعبدالصمد همدانی است.

ایمان، موتور محرک و راهبر انسان

این کتاب، یعنی «بحرالمعارف»، روایتی را نقل می‌کند و به دو مانع بین انسان و خدا اشاره می‌کند که اگر چراغ ایمان در قلب انسانی پرفروغ و پرنور باشد، این دو مانع در راه او

قَدعَلَم نمی‌کند و جلویش را نمی‌گیرد؛ یعنی آدم با آن ایمان به‌راحتی می‌تواند به‌طرف لقاءالله، رضایت‌الله و جنت‌الله حرکت کند. همچنین در دنیا هم می‌تواند به‌راحتی به‌طرف عبادت‌الله و خدمت به خلق‌الله حرکت کند؛ نه خسته، نه کسل، نه سست و نه پشیمان می‌شود. اینها از عوارض ایمان نیست! ایمان، نشاط، قدرت، توانمندی، موتور حرکت، محرک و راهبر است؛ اما امور شیطانی، زمین‌گیرکننده است.

روایت کتاب، قدسی و خطاب به چهارمین پیغمبر اولوالعزم پروردگار است. روایت خیلی والا و باارزشی است! علت اینکه من گاهی از روایات تعریف می‌کنم، این است که حدود پنجاه سال با روایات سروکار دارم و حداقل ده جلدِ ایمان و کفرِ «بحارالأنوار» را دیده‌ام؛ «اصول کافی»، «خصال» شیخ صدوق و کتاب باعظمتی مانند «کامل‌الزیارات» را که در عظمت هم کم‌نظیر است، ترجمه کرده‌ام. من نمی‌گویم به روایات عالِم هستم، ولی با روایات زندگی کرده‌ام؛ البته علماً زندگی کرده‌ام، نه عملاً! وقتی با روایات زندگی کردم، تقریباً تقریباً میزان به دستم آمده که چه روایتی و کدام روایت در اوج و عظمت است؛ کدام روایت هم خودش نشان می‌دهد که من صادر شده‌ام و ساختگی نیستم.

گسترهٔ معنایی کلمهٔ ظلم در کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام

خدا به مسیح علیه‌السلام می‌فرماید: « **لِظَلَمَةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ**» عیسی به ستمکاران بنی‌اسرائیل بگو؛ منظور چه نوع ستمی است؟ خود روایت بیان می‌کند. وقتی ما ستمکار می‌گوییم، نظر انسان نباید به‌سراغ فرعون، نمرود، شداد، معاویه، یزید، ابولهب، مأمون، هارون، ترامپ و اوباما برود. ظلم برنامهٔ گسترده‌ای است؛ مثلاً از فرمایشات امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نهج‌البلاغه صریحاً درمی‌آید که اگر کسی ببیند مورچه‌ای پوست جویی را به دهان گرفته و این پوست جو را به طرف لانه‌اش می‌برد، آنگاه پوست جو را از دهان مورچه بکشد و او از نصیب آن محروم بشود، به نظر حضرت مولی‌الموحدین، ظلم است؛ لذا خودشان اینجا قسم می‌خورند و از جاهایی است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام به خداوند قسم خورده و می‌فرمایند: والله! اگر تمام هفت آسمان را با آنچه زیر هر آسمانی است؛ این قابل ارزیابی نیست و کسی نه حدود

آسمان‌ها را می‌داند، نه کسی تعداد ستارگان و کهکشان‌ها و سحابی‌های عوالم بالا را می‌داند، نه کسی تعداد موجودات ذره‌بینی و لطیفی را می‌داند که در این عالم پراکنده است. اگر هفت آسمان را با آنچه زیر هر کدامش است، به من بدهند و بگویند که علی، چنین مملکتی برای تو؛ مملکتی که حدودش هفت آسمان و سرمایهٔ این مملکت هم هرچه زیر هر آسمانی است. این را به من بدهند و بگویند حالا پوست جویی را که مورچه به‌طرف لانه‌اش می‌برد، از دهانش بیرون بکش، والله زیر بار این دادوستد و این ظلم نمی‌روم.

وقتی ستمکار می‌گویم، باید خودم را ببینم که من هم ستم‌هایی در دورهٔ عمرم به پدرم، مادرم، همسرم، بچه‌ام، رفیقم، مشتری‌ام و همشهری‌ام داشته‌ام و ذهن من در مسئلهٔ ستم، فقط به‌سراغ ستمگرانِ معروفِ خبیثِ گذشته و الآن نرود. خودم را هم با همین کلمهٔ ستم بسنجم و ببینم من هم جزء ستمکاران هستم یا نه! امام صادق‌علیه‌السلام می‌گویند: اگر کم داری، تا نمرده‌ای، این کمبودت را جبران کن و اگر کم نداری، خدا را شکر کن.

دو مانع بزرگ در رسیدن انسان به رضایت خداوند

عزیزانم، برادرانم و خواهرانم! این سخن پروردگار است که می‌فرماید: به ستمکاران و ستمگران بنی‌اسرائیل بگو: «**لاَ تَدْعُونِي** » دست‌هایتان را برای دعا به پیشگاه من بلند نکنید، من دعاهایتان را مستجاب نمی‌کنم و ارزشی برای دعاهای شما قائل نیستم. چرا؟

الف) عشق به خوردن حرام

«**وَ اَلسُّحْتُ تَحتَ أَحْضانِكُم**» در حالی که حرام در آغوش شماست. خیلی جملهٔ عجیبی است! خدا می‌فرماید که به ستمگران بنی‌اسرائیل بگو: شما عاشق رشوه، غصب، خوردن مال مردم، غارت کردن زمین و ملک و مال دیگران هستید و این گناهان در آغوش شماست.

ب) وجود بت‌ها درون خانه‌های شما

«**وَ اَلْأَصْنَامُ فِي بُيُوتِكُمْ**» و بت‌ها در خانه‌های شما هستند و خانه‌تان بت‌خانه است. حالا منظور از این «**بُیُوت**» چیست؟

دو وجه معنایی بیت

منظور، یا همین خانه‌هاست که مردم در آن زندگی می‌کنند؛ یا به‌قول حضرت امام‌ﷺ بیت نَفْس انسان است. ایشان می‌فرماید: معنی «**بیت**» گاهی همین چهاردیواریِ گِلی خِشتی، آجری، سنگی و بتون‌آرمه است؛ گاهی هم به درون انسان تأویل می‌شود. این نظر ایشان است. حالا هر کدام را که خودتان می‌خواهید، بپسندید؛ یا منظور از بیوت در کلام‌الله، همین خانه‌هاست یا بیوت درون شماست.

در حالی که حرام در آغوشتان است؛ معنی‌اش این است که عاشق خوردن حرام هستید. «در آغوش شماست»، کنایه است؛ مثل مادری که بچه‌اش در آغوش اوست و بچه‌های دیگران را این‌جور در آغوش نمی‌گیرد، چون عاشق بچه‌اش است. در حالی که حرام در آغوشتان است؛ منظور هر نوع حرامی است و حرام مالی خالی هم نیست، حرام عملی هم هست. در حالی که بت‌ها – هوا، دنیا، صندلی، هواوهوس و شهوات– درون شماست. شهوات به‌معنی تنها غریزهٔ جنسی نیست؛ شهوات یعنی خواسته‌های نامشروع، میل‌های ابلیسی و شیطانی. با این حال، من چرا دعایتان را مستجاب کنم؟

خدا به ستمگران بنی‌اسرائیل می‌گوید: شما آلوده و ناپاک هستید، به من راه ندادید و راه بین شما و من بسته است. این راه با چه‌چیزهایی بسته است؟ با همین حرام‌ها و بت‌ها بسته‌اید؛ یعنی دو جور دیوار جلوی شماست و نمی‌توانید رد بشوید: یکی دیوار حرام‌ها و یکی هم دیوار بت‌هاست. کجا رد می‌شوی؟ وقتی به من نرسی، به رضایت من، جنت من هم نمی‌رسی، به رضایت اولیای من و هم‌نشینی با آنها هم نمی‌رسی.

ایمان، گشایندهٔ راه انسان به‌سوی خداوند

ولی حالا آن‌کسی که مؤمن واقعی به‌اندازهٔ ظرفیت خودش است؛ ما اجازه نداریم بگوییم که ایمان مؤمن باید هم‌وزن سلمان باشد. چنین چیزی به ما نگفته‌اند و فقط گفته‌اند مؤمن باشید و ایمان داشته باشید. مؤمن باید به چه‌چیزی ایمان داشته باشد؟ قرآن پنج حقیقت را متعلَّق ایمان می‌داند که امشب نمی‌رسم برایتان بگویم؛ فردا شب، ان‌شاءالله اگر زنده باشم،

متعلق ایمان را از قرآن مجید برایتان می‌گویم. ایمان راه را باز می‌کند؛ اما گناهان، حرام‌ها و بت‌ها راه را می‌بندند. آنهایی که مؤمن واقعی هستند، خدا دربارهٔ آنها در آیات قرآن کریم چه‌کار کرده است! ائمهٔ ما و پیغمبرﷺ دربارهٔ مؤمنین واقعی چه کرده‌اند!

ارزش مؤمن حقیقی در روایات معصومین علیهم‌السلام

احترام انبیا و اولیای الهی در روز محشر به مؤمن

من یکی از روایاتش را برایتان بخوانم؛ البته الآن یادم نیست که روایت را کجا دیده‌ام. خیلی روایت فوق‌العاده‌ای است! وجود مبارک امام عسکری علیه‌السلام می‌فرمایند: اگر ۱۲٤ هزار پیغمبر و ما دوازده امام در محشر در یک صف نشسته باشیم (حضرت مخصوصاً می‌فرمایند نشسته باشیم)، مؤمنی بیاید و از جلوی ما رد بشود، ما ۱۲٤ هزار پیغمبر و دوازده امام به احترامش از جا بلند می‌شویم. این مؤمن است! زمان ائمهٔ ما، گاهی مؤمنی مثل عبدالله بن یعفور که شرح حال کلی، ارزش‌ها و عظمت او در «رجال» کَشی آمده است؛ آنجا را ببینید، آدم از ارزش مؤمن بهت‌زده می‌شود! وقتی خبر مرگ عبدالله بن یعفور را اول صبح به امام صادق علیه‌السلام دادند، این کتاب نوشته است که شانه‌های امام صادق علیه‌السلام از گریه می‌لرزید. شما ببینید که امام صادق علیه‌السلام چقدر احساس ناراحتی کردند.

احترام مؤمن نزد خداوند، بالاتر از کعبه

این روایت هم در «جامع‌السعادات» مرحوم ملامهدی نراقی است و ایشان نقل می‌کند: پیغمبرﷺ در حال طواف بودند، دیدند که مردی حلقهٔ درِ کعبه را گرفته و می‌گوید: خدایا! به حرمت کعبه، مشکل مرا حل کن. پیغمبرﷺ ایستادند و طواف را ادامه ندادند، دست روی شانهٔ این حاجی گذاشتند، حاجی برگشت و دید پیغمبر اسلامﷺ است؛ حضرت فرمودند: چرا خدا را به حق کعبه قسم می‌دهی؟ گفت: آقا! خدا را به چه قسم بدهم؟ دقت بفرمایید؛ حضرت فرمودند: اگر مؤمن هستی، خدا را به حق خودت قسم بده؛

«فَإِنّ الْمُؤْمِنُ أَعْظَمُ حُرْمَةً مِنَ الْكَعْبَةِ» چون احترام مؤمن پیش خدا از کعبه بالاتر است. اگر می‌خواهی دعایت زود مستجاب بشود، البته اگر مؤمن هستی، بگو: خدایا! به حق خودم.

دلا غافل ز سبحانی، چه حاصل　　مطیع نفس و شیطانی، چه حاصل
بود قـدر تـو افـزون از ملائـک　　تو قدر خود نمی‌دانی چه حاصـل

کلام آخر؛ آخرین روزهای حیات حضرت زهرا علیها السلام

دختر موسی‌بن‌جعفر علیه السلام! شما در خانهٔ یکی از اشعریین قم در بستر افتادید و نزدیک از دنیا رفتن شما بود، خانم‌های آن طایفه با اهل قم، پروانه‌وار دور شمع بسترتان نشستند، سوختند و گریه کردند؛ اما مادرتان زهرا علیها السلام در مدینه عیادت‌کننده نداشت و فقط در آن روزهای آخر، چندتا از زنان اقوامش (نه زنان مدینه) به دیدنش آمدند و گفتند: خانم! ما هم برای دیدنتان آمده‌ایم و هم آمده‌ایم اگر در خانه‌تان کاری دارید، به ما بگویید تا انجام بدهیم. حضرت فرمودند: کاری ندارم؛ دیروز و پریروز با زحمت بلند شدم و برای بعد از مرگ خودم نان پختم، لباس‌های علی و بچه‌هایم را شستم تا بعد از مرگ من، علی و بچه‌هایم کاری نداشته باشند؛ ولی چون از من درخواست کردید که اگر کاری دارم، انجام بدهید؛ من چند روز است که نتوانسته‌ام از این رختخواب بلند شوم و دلم برای پدرم تنگ شده است. اگر می‌شود، زیر بغل مرا بگیرید و تا کنار قبر پدرم ببرید. اول درِ خانه‌اش به مسجد باز می‌شد، اما در را بسته بودند.

من یک شب در خلوتی نیمه شب مدینه رفتم و قدم کردم تا ببینم وقتی زهرا علیها السلام از خانه بیرون می‌آمد که سر قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله برود، چند قدم باید می‌رفت؛ دیدم حدود پانزده قدم بود! زیر بغلش را گرفتند، وقتی نصف راه آوردند، صدا زد: خانم‌ها! بگذارید کمی روی زمین بنشینم، توان حرکت ندارم.

وقتی روی زمین نشست، با صدای بلند در کوچه شروع به گریه کرد تا هر کسی که رد می‌شود، صدای ناله‌اش را بشنود و بداند چه ظلمی به اهل‌بیت شده است! دوباره زیر بغلش را گرفتند تا به در حرم رسید؛ چون ضریح نبود، مانعی نبود و وقتی قبر پدرش را دید، مثل

کبوتری که به لانه پر بکشد، خودش را از دست خانم‌ها آزاد کرد و روی قبر انداخت، گریه کرد و گفت: «**أبَتا! رُفِعَتْ قُوَّتِی**» بابا بلند شو و ببین که دیگر توانی برای من نمانده است؛ «**وَ شَمَتَ بِی عَدُوِّی**» بلند شو و ببین که این مردم چقدر زخم زبان به ما می‌زنند! «**وَ الْکَمَدُ قَاتِلِی یَا أَبَتَاهْ**» بابا بلندشو و ببین که غصه دارد مرا می‌کشد!

من از طرف شما مردان و زنان بامحبت، یک سؤال از حضرت زهرا علیها السلام داشته باشم؛ به حضرت بگویم: خانم! آن‌وقتی که شما خودتان را روی قبر بابا انداختید، برایتان سخت‌تر بود یا وقتی آن دختری که خودش را روی بدن پدرش انداخت و صدا می‌زد: «**یا أَبتا أُنظُر إلی عَمَّتِیَ المَضرُوبَة**» بابا بلند شو و ببین که عمه‌ام را می‌زنند..

جلسه نهم

جریان نور ایمان در

وجود انسان

راه منحصر و اختصاصیِ ایمان

ایمان، عامل طهارت معنوی

جایگاه ایمان در قلب، زبان، اعضا و جوارح است؛ ایمان فقط قلبی و باطنی نیست، بلکه نوری است که بین قلب، زبان، اعضا و جوارح پخش است. اصول کافی روایت مفضّلی را از حضرت صادق‌علیه‌السلام نقل می‌کند که روایت خیلی پرآیه‌ای است؛ یعنی حضرت هر مطلبی که راجع‌به ایمان فرموده‌اند، آیه‌ای هم قرائت کرده‌اند. این روایت خیلی دیدنی است! روایت بسیار مهم و جامعی است که شخصی به‌نام ابوعمر زبیری در محضر حضرت صادق در بحث ایمان، از این مطالب عرشی استفاده کرده است؛ بنابراین نباید فکر کرد که ایمان فقط یک امر قلبی است.

نکتهٔ جالب روایات هم این است که ایمان سبب طهارت معنوی است؛ یعنی اگر کسی واقعاً بخواهد یک دل، زبان، اعضا و جوارح پاک داشته باشد، باید مؤمن باشد و به‌طور یقین، هیچ راهی به‌جز ایمان، برای پاکی دل، زبان، اعضا و جوارح وجود ندارد. ایمان یک راه انحصاری، ویژه و اختصاصی است و آدم از هیچ راهی نمی‌تواند به پاکی دل، زبان، اعضا و جوارح برسد.

ایمان، راهی برای مصونیت از گناه

البته چنین ایمانی را که امام صادق‌علیه‌السلام توضیح داده‌اند، در فرمایشات پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله، امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام و امام هشتم‌علیه‌السلام هم به‌صورت خلاصه بیان شده است و آدم را در

مصونیت می‌آورد؛ یعنی این ایمان با این کیفیت، جلوی انسان را از افتادن در گناهان، مخصوصاً گناهان کبیره می‌گیرد. وقتی گناهان کبیره و اصرار بر صغیره در جامعه نباشد، طبق صریح قرآن مجید، مردم از انواع بلاهای آسمانی و زمینی، البته به‌جز مرگ، مصون خواهند شد. راهی برای مصونیت مرگ وجود ندارد و مهر آن بر پیشانی همهٔ موجودات زنده زده شده است. خداوند در قرآن مجید به پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾[1] حبیب من، تو از دنیا می‌روی و بقیهٔ مردم هم از دنیا خواهند رفت. امام مجتبیعلیه‌السلام در پاسخ به پیشنهاد جنادةبن‌امیه که به ایشان گفته بود به پیغمبر اکرم متوسل شود تا از آن زهری که خورده، شفا پیدا کند؛ امام مجتبیعلیه‌السلام فرمودند: مرگ به هیچ عنوان درمان ندارد.

جریان نور ایمان در وجود انسان

ایمانی که در قرآن و روایات مطرح شده، یک نور است و بین دل، زبان، اعضا و جوارح پخش است؛ حالا چرا زبان را جدا فرموده‌اند؟! زبان هم یک عضو است، چرا اسم زبان را برده‌اند؟! من خیلی وقت پیش، شاید بالای چهل سال پیش، خودم آیات قرآن مجید را دربارهٔ زبان شمردم؛ مسائل مثبت زبان در قرآن، یازده‌تا و مسائل منفی‌اش خیلی زیاد است. روی هم رفته، پروردگار ۲۸۳ آیه در قرآن دربارهٔ این یک عضو دارد و دربارهٔ بقیهٔ اعضا این‌قدر آیه ندارد؛ مثلاً دربارهٔ گوش، آیات به صدتا هم نمی‌رسد؛ دربارهٔ چشم، آیات به پنجاه تا نمی‌رسد؛ دربارهٔ شکم، قدم و غریزهٔ جنسی، هر کدام هفت هشت آیه، دو آیه و چهار آیه دارد. از وجود ۲۸۳ آیه دربارهٔ زبان معلوم می‌شود که میدان کار این عضو، مخصوصاً کارهای منفی آن، خیلی میدان بزرگی است. به این خاطر، آدم باید با دستگیره و قلاب ایمان در حفظ زبان بکوشد و کم حرف بزند. خودِ زیاد حرف زدن، آدم را به‌سمت سخنان ناروا می‌برد؛ اما اگر آدم مواظب باشد و کم حرف بزند، کمتر به گناهان زبان دچار می‌شود.

۱. زمر: ۳۰.

سفارش امیرالمؤمنین علیه‌السلام به محمدحنفیه

این روایت خیلی روایت فوق‌العاده تربیتی است که در جلد یازدهم «وسائل‌الشیعه» (چاپ بیست جلدی) آمده است؛ البته در کتاب‌های دیگر هم هست. امیرالمؤمنین علیه‌السلام به محمد حنفیه می‌فرمایند:

بازگو نکردن آنچه خودت یقین نداری

«**یَا بُنَیَّ! لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ**» چیزی را که شخص خودت یقین نداری، برای دیگران نگو؛ ولی عادت بیشتر مردم این است که حرفی را می‌گویند، بعد می‌گویند که مردم می‌گویند؛ این اشتباه است! می‌گویند در موبایل‌ها آمده، می‌گویند در واتساپ، توییتر یا سایت‌ها آمده است؛ اما امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمایند: چیزی را که خودت ندیده‌ای و به آن یقین نداری، نگو! معلوم می‌شود که این «می‌گویند، می‌گویند، می‌گویند»، خودش گناه است. چه کسانی می‌گویند؟! مگر اینهایی که این حرف‌ها را می‌زنند یا درموبایل‌ها پخش می‌کنند، عادل و در ردهٔ بالای تقوای الهی هستند؟ دلیل نقل‌کننده، می‌گویند است و هیچ دلیل دیگری ندارد؛ حالا از او بپرسید که با چشم خودت دیدی، کنار این شخص بودی، خودت ملاحظه و مشاهده کردی؟! می‌گوید نه، مردم می‌گویند. آیا این می‌گویند، دلیل و حکمت است و قابل‌قبول پروردگار است؟

بازگو نکردن همهٔ آنچه خودت دیده و شنیده‌ای

«**بَلْ لَا تَقُلْ کُلَّ مَا تَعْلَمُ**» همهٔ آنهایی را هم که یقین داری، یعنی خودت دیده‌ای و در کنار حادثه بوده‌ای، همهٔ آنها را هم نگو! چون بخشی از همهٔ آنچه که به آن یقین داری، اگر پخش بشود، آبروی مردم را می‌برد. برای همین هم، می‌گویند دروغ گفتن حرام است، ولی راست گفتن واجب نیست. من از شخصی، همسایه‌ای یا برادر مسلمانی چیزی دیده‌ام، واجب نیست که به این‌طرف و آن‌طرف بروم و بگویم. گاهی گفتن آن هم حرام است.

حکایتی شنیدنی از خان مروی

می‌گویند که خان مروی، آدم خیلی مؤمن و خیری بود و با بخشی از پولش، مدرسهٔ مروی را در تهران ساخت. من وقتی ده دوازده‌ساله بودم، این را از علمای قدیمی و بزرگ تهران شنیدم که آنها هم از قبلی‌های خودشان شنیده بودند. وقتی ایشان می‌خواست که کلنگ بزند، به قول امروزی‌ها، برای کلنگ‌زنی از همه دعوت کرد و تاجر، عالم، فقیه و آدم مؤمن آمد. کلنگ را بلند کرد و گفت: عزیزانم! هر کدام از شما که نماز شبش از اول تکلیف تا حالا ترک نشده است (نه نماز مغرب و عشا، بلکه نماز یازده رکعتی نیمه شب و سحر)، بیاید و کلنگ این مدرسه را بزند. هیچ‌کس نیامد و خودش کلنگ را زد. معلوم شد که نماز شب خودش از اول تکلیف ترک نشده است.

روزی این آدم مهمان کسی شد که ده‌پانزده تا کتاب در طاقچه‌اش بود. کتاب‌های قدیم هم بزرگ و ضخیم بودند. صاحب‌خانه، یعنی مهمان‌دار، شیشهٔ عرقی پشت یکی از این کتاب‌ها گذاشته بود تا در فرصت معیّنی بخورد. پشت کتاب‌ها هم در قدیم اسم نبود و صاف بود؛ یعنی عطف کتاب، بی‌اسم بود. خان مروی به او گفت: کتاب‌های خوبی داری! گفت: بله بد نیست. خان همین‌جوری که نشسته بود، با انگشت اشاره کرد و گفت: این چه کتابی است؟ گفت قرآن است؛ خان گفت: این چیست؟ گفت: کتاب زادالمعاد است؛ خان گفت: این چیست؟ گفت: کتاب داستان است؛ خان به کتابی رسید که شیشهٔ عرق پشتش بود، گفت: این چیست؟ گفت: خان، اسم خیلی جالبی دارد و فکر کنم تا حالا کتابی به این نام نشنیده‌ای! خان گفت: چه کتابی است؟ گفت: اسمش ستارالعیوب است. خان گفت: به‌به، عجب کتابی! چه کسی نوشته است؟ گفت:این کتاب کار خداست، ایشان هم دیگر پیگیری نکرد.

اهمیت کنترل زبان

شرطی ناممکن برای اثبات زنا

پس هرچه را هم دانستی، نگو؛ آنهایی را که یقین داری، به‌دردخور است و آبروی مسلمانی را بالا می‌برد یا مشکل مسلمانی را حل می‌کند، آنها را بگو؛ اما حرف راستی هست، مثلاً

خودت با چشم خودت از یک نفر زنا دیده‌ای، امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گویند: پسرم هر حرف یقین‌داری را هم نزن! شما خود پروردگار را ببینید که برای اثبات همین زنا در دادگاه، وقتی زن و مردی عمل نامشروع انجام داده‌اند، خدا به قاضی می‌گوید: اثبات زنا با چهار شاهد عادل میسّر است؛ یعنی چه کسی پیش چهار شاهدِ عادلِ نماز شب‌خوانِ متدینِ عبا به دوش زنا کند؟! این یعنی بندگان من، زنا ولو اگر اتفاق افتاده باشد، قابل‌اثبات نیست. چهار شاهد کجاست؟ این زبان را کنترل کنید!

عذابی سخت در انتظار زبان

پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: خدا در قیامت به زبان می‌گوید: ای زبان، به عزتم قسم! امروز تو را به عذابی مبتلا کنم که احدی از اولین و آخرین را به این صورت عذاب نکنم؛ چون یک کلمه از تو درآمد و باعث کشتن یک بی‌گناه شد؛ یک کلمه از تو درآمد و مال کسی را به باد داد؛ یک کلمه از تو درآمد و آبروی کسی را بردی. الآن که زبان‌درازی‌ها در کرهٔ زمین، عجیب و غریب شده است و کنترل خود ما مردم هم روی زبانمان خیلی کم است و راحت حرف می‌زنیم؛ نباید راحت حرف بزنیم، باید صبر کنیم و بسنجیم که حرف ما مثبت منفعت‌دار یا مثبت ضرردار است؟! اگر منفعت دارد، بگوییم و اگرضرر دارد، نگوییم. این کار خیلی آسانی است.

خرج گران برای رفتن به جهنم

حرف زدن هزینه می‌خواهد که آدم از خون، فکر، پوست و گوشتش خرج بکند؛ ولی حرف نزدن هیچ هزینه‌ای ندارد. جهنم رفتن هم خیلی خرج دارد؛ چون خیلی از گناهانی که آدم می‌خواهد مرتکب شود، باید برایش پول بدهد و خیلی‌ها را هم باید بدن برای آن بدهد. درحالی‌که بهشت رفتن خرج و هزینه‌ای ندارد؛ یک نماز، یک روزه، یک کسب حلال و اگر واجب بشود، یک حج، یک سکوت و یک خوب بودن است. بهشت رفتن خیلی خرج ندارد؛ اما کسی که می‌خواهد به جهنم برود، باید به‌اندازهٔ ترامپ، معاویه، یزید یا فرعون هزینه کند. حالا در یک میدان کوچک‌تر، جهنم رفتن خیلی پرخرج است، ولی بهشت رفتن خرجی ندارد!

پیوند ناگسستنی دل با ایمان

حالا به اول حرف برگردم؛ اینکه در چند روایت از روایات ما، هم از رسول خدا صلی الله علیه و آله، هم از امیرالمؤمنین علیه السلام و هم از امام هشتم علیه السلام آمده است که ایمان، فقط قلبی نیست؛ بلکه ایمان یک نور است که اگر کسی انتخاب بکند، در دل، زبان و بقیهٔ اعضای او پخش است. روایتش هم این است که حالا من گفتار حضرت رضا علیه السلام را به مناسبت ایام ولادتشان که شب جمعه بود، می‌خوانم.

چقدر این روایت زیباست! حضرت می‌فرمایند: «**اَلْإِیمَانُ عَقْدٌ بِالْقَلْبِ وَ لَفْظٌ بِاللِّسَانِ وَ عَمَلٌ بِالْجَوَارِحِ**» ایمان عقد قلبی است؛ عقد یعنی گره، وقتی آقایی صیغهٔ عقد می‌خواند و زن و مرد نامحرم را با مَحرمیت به همدیگر وصل می‌کند. «**اَلْإِیمَانُ عَقْدٌ بِالْقَلْبِ**» ایمان عقد با قلب است. حالا آیه‌اش را بعداً می‌خوانم، شاید امشب نرسم که قرائت کنم. ایمان، گره خوردن دل است؛ گرهی که باز نشود و بماند؛ گرهی که بلاها، حادثه‌ها، سختی‌ها، گرانی‌ها و مشکلات باز نکند؛ اینکه من کمبودی پیدا کنم و بگویم: این خدا هم کارگردانی بلد نبود، رهایش کنم؛ این اهل‌بیت هم مشکل ما را حل نکردند، با آنها خداحافظی کنم. این ایمان نیست! به قول قرآن مجید، ﴿**مَنْ یَعْبُدُ اللهَ عَلَیٰ حَرْفٍ**﴾[1] این یک حالت یک سویهٔ پوک است. حرف یعنی یک‌سویه، یک چیز پوک و پوچ.

نمایش ایمان حقیقی در روز عاشورا

ایمان آن‌چیزی است که بلای عالم را در روز عاشورا سرت بیاورند، صورتت را روی خاک بگذاری و بگویی: «**إلهی رِضاً بِرِضاکَ، صَبراً عَلی بَلائِکَ**»؛ ایمان آن است که امام صادق علیه السلام خطاب به زینب کبری علیها السلام می‌فرمایند: ای دختر علی! عصر عاشورا تمام فرشتگان عالم از استقامت و صبر تو مقابل آن بلاها شگفت‌زده شدند؛ یعنی یک نفسِ بودار نکشید که در آن نفس، این حال پیدا شده باشد و بگوید: چرا این‌جوری شد؟! چرا

۱. حج: ۱۱.

یزید و افرادش باید در شام در عیش و عشرت باشند و عزیزانمان را جلوی چشم ما قطعه‌قطعه کنند؟! زینب کبری علیها السلام یک نفس بودار نکشید که امام صادق علیه السلام می‌گویند: کل فرشتگان عالم از ایستادگی و صبر تو تعجب کردند. روایاتمان می‌گوید که این صبر هم برای ایمان است. اگر آن ایمان نباشد، آدم خیلی زود از کوره درمی‌رود، از میدان درمی‌رود و خیلی زود دچار شک و تردید می‌شود.

«**اَلْإِیمَانُ عَقْدٌ بِالْقَلْبِ**» ایمان گره دل است؛ گره به چه‌چیزی؟ به پنج حقیقت گره دارد که بعداً برایتان می‌گویم؛ حالا خدمت شما باشد که به پنج حقیقت گره بازنشدنی دارد. یک بخش از ایمان هم، گفتن به زبان و یک بخش هم عمل به اعضا و جوارح است. این ایمان است: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾[1]

عمر خود را در چه پایان برده‌ای — قوت و قوّت در چه فانی کرده‌ای
گوهر دیده کجا فرسوده‌ای — پنج حس را در کجا پالوده‌ای
چشم و گوش و هوش و گوهرهای عرش — خرج کردی ،چه خریدی تو ز فرش

کلام آخر؛ زین‌العابدین علیه السلام و بدن قطعه‌قطعهٔ پدر

دختر موسی‌بن‌جعفر! خانم‌هایی که از مدینه با شما آمده بودند، کنار بسترتان بودند و وقتی از دنیا رفتید، همان خانم‌ها شما را غسل دادند، کفن کردند و جسد مطهرتان را در این زمین پاک وارد قبر کردند، بند کفنتان را باز کردند و صورت مبارکتان را رو به قبله روی خاک گذاشتند؛ اما دفن یک جنازه‌ای هم به دست جدتان زین‌العابدین علیه السلام انجام گرفت.

بنی‌اسد آمدند تا بدن‌ها را دفن کنند، معطل ماندند و گفتند: این بدن‌ها سر و لباس ندارد، ما نمی‌شناسیم و نمی‌دانیم آنها را کجا و چگونه دفن کنیم. یک مرتبه در آن تاریکی شب دیدند که شترسواری آرام آمد، ترسیدند مأمور بنی‌امیه باشد، خواستند فرار کنند که حضرت فرمودند: بنی‌اسد، فرار نکنید؛ من همهٔ این بدن‌ها را می‌شناسم. امام پیاده شدند و شهدا را دفن کردند.

۱. یونس: ۶۲.

عمو را کنار نهر علقمه دفن کردند؛ وقتی نوبت به بدن ابی‌عبدالله علیه السلام رسید، دید اگر زیر بدن دست ببرد و بدن را بلند کند، ممکن است بخش‌هایی از بدن جدا بشود و روی زمین بماند، فرمودند: بنی‌اسد، حصیری از میان خیمه‌های نیم‌سوختهٔ ما بیاورید. آرام‌آرام حصیر را زیر بدن ابی‌عبدالله علیه السلام کشیدند، وارد قبر شدند و بدن را روی خاک گذاشتند. حالا طبق دستور دین، می‌خواهند صورت میّت را رو به قبله قرار بدهند، ولی بابا سر در بدن نداشت! این گلوی بریده را رو به قبله گذاشتند، بنی‌اسد هرچه ایستادند، دیدند که حضرت از قبر بیرون نمی‌آیند، جلو آمدند و دیدند صورت روی رگ‌های بریده گذاشته‌اند و می‌گویند: **«أبتا اَما الدّنیا فَبعدک مظلمه وَ اَما الآخرة فَبِنور وجهک مشرقه»**. وقتی از قبر بیرون آمدند، لحد چیدند و خاک ریختند، مقداری آب روی خاک ریختند و خاک را با زیر دستش صاف کرد، بعد روی خاک نوشتند: **«یا أهلَ الْعالَم! هٰذا قَبر حُسینِ بْن عَلي بْن أبيطالب، الّذي قتلوه عطشاناً»** همان آقایی که با لب تشنه سر از بدنش جدا کردند...

جلسه دهم

پنج حقیقت متعلق

به ایمان

گذری بر مباحث گذشته

به خاطر این‌که در زیارت حضرت معصومه﵄، کلمهٔ «وَلیّ اللّه» سه‌بار به‌کار گرفته شده است، بحث به این جا رسید که ویژگی‌ها و خصلت‌های اولیای خدا چیست؟ البته بحث بسیار مهم و مفیدی برای همهٔ ما – مردان، زنان و جوانانمان– است. پروردگار عالم شش مسئله را در رابطهٔ با اولیائش در سورهٔ مبارکهٔ یونس مطرح کرده که دو مسئله‌اش این است: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾[1] خوف و حزن بیان شد؛ اینکه اولیای خدا خوف و غصه‌ای ندارند، چه خوف و غصه‌ای است؟ در این زمینه هم نکاتی بیان شده است.

مطلب سومی که پروردگار عالم فرموده است: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴾،[2] این فعل فعل ماضی است. ما در قرآن مجید، فعل مضارعِ ایمان هم زیاد داریم: «يُؤْمِنون»؛ اما دربارهٔ اولیائش فعل را به‌صورت ماضی مطرح کرده است که با نکات مهمی از قرآن و روایات، علت ماضی بودن فعل ایمان را دربارهٔ اولیای خدا در یک جلسه شنیدید. ایمان به چه‌چیزی است؟

۱. یونس: ۶۲

۲. یونس: ۶۳.

حقیقت ایمان در کلام معصومین علیهم‌السلام

گره قلب با حقایق بیان‌شده

اولاً باید بدانیم که ایمان چیست. پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، امیرالمؤمنین علیه‌السلام و حضرت رضا علیه‌السلام، هر سه در فرمایشاتشان دربارهٔ ایمان فرمودند: «**اَلْإِیمَانُ عَقْدٌ بِالْقَلْبِ**» ایمان گره خوردن به قلب است؛ یعنی وقتی قلب به حقایق بیان‌شده گره بخورد، گرهی که باز نشود و ثابت بماند، این ایمان بتون‌آرمه و استوار است. ایمانی که حوادث تلخ و شیرین زخمی‌اش نکند و ثروت هم کاری نکند که شخص به ثروتش مغرور شود، از جادهٔ عمل صالح بیرون برود و خوش‌گذران با انواع گناهان بشود. ایمانی که خوشی‌ها، ثروت و مقام یا مشکلات، بلاها و پیشامدها به آن ضربه نزند، ایمان «**عَقْدٌ بِالْقَلْبِ**» است. اگر مشکلی پیش آمد و توانست بفهمد که خطا، گناه و معصیت خودش علت مشکل بوده است؛ اگر این را بفهمد و مؤمن باشد، توبه می‌کند، از خدا فاصله نمی‌گیرد، به پروردگار بدبین نمی‌شود و آن حالت ایمان، عشق، علاقه و گره باقی می‌ماند.

نگاهی آزاد از دو سو با وجود ایمان

به تعبیر دیگر، ایمانی که ثروت و خوشی صاحبش را مست نکند، بلا و مصیبت هم صاحبش را پَست نکند و از دو طرف آزاد باشد؛ اگر ثروت و خوشی می‌آید، به‌خاطر آن ایمانش می‌گوید که «**من الله**» است، پروردگار برای من خواسته که این مال در اختیار من قرار بگیرد و دیگر مثل قارون داوری نمی‌کند. وقتی به قارون گفتند که حق مالت را بپرداز؛ چون پروردگار در قرآن فرموده است: ﴿**وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ**﴾[1] این پولی که به بندگانم می‌دهم، مِلک شش‌دانگ بنده‌ام نیست. بندهٔ من از ثروتش به فرمودهٔ پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، می‌تواند با زن و بچه‌اش چهار استفاده بکند: خوراک، لباس، مسکن، و

۱. ذاریات: ۱۹.

مرکب؛ اگر اضافه آمد، «لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ» برای آنهایی است که آبرو می‌گذارند و به آدم می‌گویند ما مشکل مالی داریم، آدم هم می‌تواند حل کند.

محرومی که می‌شناسم و فهمیده‌ام که الآن با این گرانی و مشکلات سنگین، نمی‌تواند هفته‌ای یک بار هم نیم‌کیلو گوشت بخرد. این شخص محروم است و اضافهٔ مال من، بعد از هزینهٔ خودم در مسکن، مرکب، لباس و مَطعم، حق اوست؛ اگر حق او را نگه دارم، بخل کرده‌ام و اگر با این بخل بمیرم، پروردگار در آیهٔ ۱۸۰ سورهٔ آل‌عمران می‌فرماید: آن اضافهٔ ثروتت را در قیامت به گردن‌بندی از آتش تبدیل می‌کنم و به گردنت می‌اندازم که تا ابد هم نمی‌توانی آن را دربیاوری.

اما مؤمن در کنار ثروتش مست نمی‌شود، خیلی آرام و باوقار است؛ یعنی در آن حدی که خدا فرموده است، از مالش استفاده می‌کند و اضافه‌اش هم که خدا جای آن را معلوم کرده، به همان‌جا می‌برد. مؤمن در برخورد به گناه هم پست و ذلیل گناه نمی‌شود. مؤمن است و دلش هم به حقایق گره خورده است؛ ولی اگر لغزشی برای او پیش بیاید، نمی‌گذارد که آن لغزش به ایمانش زخم بزند.

پنج حقیقت متعلق به ایمان

پنج حقیقت در آیهٔ ۱۷۷ سورهٔ بقره بیان شده که این پنج‌تا مَتَعَلَّق ایمان است؛ یعنی موضوعاتی است که قلب انسان باید با فکر، دلیل، کمک قرآن و عالم ربانی به این پنج‌تا گره بخورد؛ آن‌هم گرهی که باز نشود. گرهی سنگین و دائمی که صاحبش بتواند آن را تا روز قیامت ببرد و بکشد. خدا در این آیه می‌فرماید: یک: «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ»؛ دو: «وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»؛ سه: «وَالْمَلَائِكَةِ»؛ چهار: «وَالْكِتَابِ»؛ پنج: «وَالنَّبِيِّينَ» یعنی ۱۲۴هزار پیغمبر.

الف) ایمان به خدا

دل مؤمن، اول باید به خدا گره بخورد؛ ممکن است یکی هنوز خدا را نشناخته باشد یا خدا پیش او گم باشد، اگر ما بخواهیم آن بزرگوار را به پروردگار راهنمایی کنیم و خدا را با

چشم دل به او نشانش بدهیم، باید چه‌کار بکنیم؟ یک کلاس دوساله یا هشتاد نود جلسه درس لازم است؟ نه لازم نیست؛ به‌صورت کلی می‌شود خدا را در سه چهار دقیقه به‌دست آورد، پیدا کرد و به او گره خورد، راحت‌ترین راه، این روایت است: شخصی که خدا را قبول نداشت، پیش حضرت صادق‌علیه‌السلام آمد. حضرت صادق‌علیه‌السلام یعنی معدن علم، معرفت، عرفان و حقیقت، دریای بینش و اقیانوس دانش. علمی که پیش امام صادق‌علیه‌السلام است، علم افاضی است. خدا این علم را در قلب مبارک حضرت صادق‌علیه‌السلام به‌صورت وراثت از پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله و امامان قبل از خودش گذاشته و به صورت الهام به‌دست آورده است. حالا این آقایی که خدا را قبول نداشت، به امام صادق‌علیه‌السلام گفت: چه دلیلی بر وجود خداست؟ امام صادق‌علیه‌السلام فرمودند: خودم دلیل بر وجود خدا هستم و این آسان‌ترین راه یافتن پروردگار است. خودم دلیل بر وجود خدا هستم، چطوری؟

آسان‌ترین راه یافتن خداوند

دربارهٔ وجود خودم فکر می‌کنم و می‌بینم که من خودم خودم را نساخته‌ام؛ چون من در دنیا نبوده‌ام و وقتی نبوده‌ام، نمی‌شود خودم خودم را ساخته باشم! پدرم و مادرم هم مرا نساخته‌اند؛ چون اگر می‌خواستند من را بسازند، باید گِل وجودم را بیرون شکل می‌دادند و به من می‌دمیدند تا زنده می‌شدم. من چند ساعتی به‌صورت نطفه در صُلب پدر و نه ماه هم در رحم مادر مهمان بوده‌ام، نه آنها به من شکل داده‌اند، نه گوش و استخوان رگ و پی داده‌اند. رحم مادرم مرا نساخته و رحم خالق من نیست، پدر و مادرم هم مرا نساخته‌اند، این درخت‌ها، کوه‌ها، خورشید و ستارگان هم مرا نساخته‌اند؛ پس به این نتیجه می‌رسم یکی بوده که مرا ساخته و سازندهٔ من مافوق همهٔ موجودات عالم است. خودش ساخته‌شده نیست و سازنده است.

صفات خداوند در آیات قرآن

حالا این خدایی که در پنج دقیقه پیدا کردم یا یافتم یا فهمیدم، چه صفاتی دارد؟ صفات خدا در قرآن است و نزدیک دوهزار آیه در قرآن دربارهٔ پروردگار است. امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام به

امام مجتبی‌علیه‌السلام فرمودند که روزی ده، بیست یا پنجاه‌تا آیه بخوان. در این آیات دقت کنید: ﴿إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾،[1] ﴿إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾،[2] ﴿وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا﴾،[3] ﴿إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا﴾[4] و «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ»؛ من نود جلسه دربارهٔ این «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ» در تهران سخنرانی کرده‌ام. خود «الله» آن، دریایی از حقایق است. این صفات خدا در قرآن بود.

دعاها، شناسنامهٔ معرفی خداوند

صفات خدا در روایات و دعاها هم آمده است؛ جلد اول و دوم اصول کافی در روایات و در دعاها هم (خیلی عجیب است)، دعای عرفهٔ سیدالشهداعلیه‌السلام، دعای بعد از زیارت حضرت رضاعلیه‌السلام، دعای ابوحمزهٔ ثمالی و مفصّل‌تر هم در دعای جوشن‌کبیر. اینها شناسنامه‌های خداست. جوشن‌کبیر هزار صفت خدا را بیان کرده و کم مایه‌ای نیست! جوشن‌کبیر از معجزات اسلام در ضوء تشیّع است؛ یعنی ما در مذاهب مختلف اسلامی، نه نمونهٔ جوشن‌کبیر، نه دعای کمیل، نه ابوحمزهٔ ثمالی و نه دعای بعد از زیارت حضرت رضاعلیه‌السلام را داریم. اگر واقعاً بخواهید خدا را عاشقانه بشناسید، امشب که به خانه رفتید، دعای بعد از زیارت حضرت رضاعلیه‌السلام را در مفاتیح بخوانید، از پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله تا امام زمان‌عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، هیچ‌کدام از معصومین ما، نمونهٔ این دعا را بعد از زیارتشان ندارند. این یک دعای عاشقانه، عارفانه و حال کامل است؛ دعایی است که اگر آدم خودش عربی خوانده باشد یا ترجمه‌اش را بفهمد یا ترجمه‌اش را در مفاتیحی بخواند که ترجمهٔ درستی دارد، به قول تهرانی‌ها، این دعا خیلی دیوانه‌کننده و فوق‌العاده است.

اگر می‌خواهی خدا را بشناسی که کیست، می‌شود به‌راحتی پیدا کرد؛ امام صادقعلیه‌السلام خدا را در دو سه دقیقه به آن بی‌دین شناساند و نشان داد، او هم ایمان آورد؛ یعنی چاره‌ای

۱. مائده: ۳۹.
۲. عنکبوت ۶۲.
۳. نساء: ۱۲۶.
۴. زمر: ۶۳.

نداشت و گفت: درست است، این عالم، خدا دارد. پس این یک حقیقت که قلب باید به آن گره بخورد.

ب) روز قیامت

«وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» وقتی خدا را پذیرفتی و قبول کردی، بدان عدالت، رحمت و احسان خدا اقتضا کرده است که دنیای دیگری را بعد از این دنیا سرپا بکند. آن دنیا از دل همین دنیا بیرون می‌آید و قیامت نام دارد. در این دنیا ظرفیت نبوده که خوبی‌های خوبان عالم را پاداش بدهد و بدان عالم را عذابشان بکند؛ برای همین هم در آن دنیا که با ظرفیت ابدی و دائمی ساخته می‌شود، تمام عبادات و خدمات خوبان عالم را با بهشت پاداش بدهد و تمام ستمکاری‌های ستمکارانِ بی‌رحمِ ظالم را با جهنم پاسخ می‌دهد.

اگر خدا می‌خواست مزد شهادت ابی‌عبدالله علیه السلام و ۷۲ نفر را بدهد، آنها دیگر در دنیا نبودند و شهید شده بودند که خداوند مزد آنها را بدهد؛ امیرالمؤمنین علیه السلام با آن عبادات و خدماتشان، در شب نوزدهم ضربت خوردند، شب بیست و یکم شهید شدند و در دنیا نبودند که خداوند مزد ٦٣ سال زحماتشان را برای دین، توحید و خدا بدهد؛ یا هیتلر که در زمان خودش، حدوداً دوازده میلیون نفر به فرمانش در دنیا کشته شدند؛ یا استالین در روسیه (شوروی سابق) که فقط مخالفانش را کشت، آن‌هم نه در جبهه! روی صندلی متکبرانه‌اش نشسته بود، هر کسی را گزارش می‌دادند که مخالف توست، دستور کشتن او را می‌داد. رئیس دفتر استالین کتابی دارد که خیلی خواندنی است؛ چون این شخص دائماً با استالین بود. من این کتاب را خوانده‌ام. این کتاب قبل از انقلاب چاپ شده و بعد از مرگ استالین منتشر شده است. استالین دستور کشتن بیست میلیون نفر را داد! حالا خدا می‌خواهد این فرد را در دنیا جریمه کند، چطوری در این دنیا جریمه کند؟ مثلاً استالین را می‌کشت و می‌گفت این جریمه‌ات؟! این جریمهٔ کشتن یک نفر است، بیست میلیون دیگر چه می‌شود؟! صدام بالای نیم میلیون نفر از مردم عراق و ایران را کشت، کارخانه‌ها و نفت را بمباران کرد، فرزندان فاطمه علیها السلام را در زندان‌های عراق قطعه‌قطعه کرد؛ حالا زنده می‌ماند

و خدا می‌خواست جریمه‌اش کند، آیا جریمه‌اش در این دنیا جا داشت؟ یعنی صدام را به دست یکی می‌داد و می‌گفت که گوشت او را زنده زنده با قیچی بِکَن؛ این جریمهٔ نیم میلیون شهید و کشته و به باد دادن این همه ثروت مسلمان‌ها نمی‌شود! پس قیامتی باید باشد. این هم گره خوردن مؤمن به قیامت است.

ج) ملائکه

«وَالْمَلَائِكَةِ» قلب انسان مؤمن باید به فرشتگان هم گره بخورد، چرا؟ چون در قرآن مجید می‌بینیم که فرشتگان مواظب ما هستند، حافظ اعمال ما و کرام کاتبین هستند. من اگر توجه داشته باشم که به دستور خدا پای من می‌نویسند، بازی درنمی‌آورم، تقلب نمی‌کنم، رشوه نمی‌گیرم، رشوه هم نمی‌خورم و دزدی نمی‌کنم؛ اگر بدانم و یقین داشته باشم که پای من می‌نویسند، گران‌فروشی بی‌علت، احتکار و فرار از زیر بار مسئولیت نمی‌کنم.

حکایتی شنیدنی

پسری تازه چهارده پانزده سالش شده بود که پدرش به او گفت: از فردا شب باید بیایی و کمک کاری به من بدهی. کار پدر چه بود؟ کار او دزدی بود. وقتی اهل خانه خواب بودند، از دیوار خانه‌ها بالا می‌رفت و طلا، نقره و جواهرات را می‌دزدید و می‌آمد. پسر به او گفت: بابا، من چه کمکی به تو بدهم؟! گفت: فعلاً در کوچه بایست، وقتی من از دیوار بالا می‌روم، اگر دیدی که پاسبان، ژاندارم یا شبگردی وارد کوچه شد، نفس بلندی بکش که من پایین بپرم و فرار بکنیم. پسر گفت: باشد.

پدر بچه را با خودش برد؛ وقتی از دیوار بالا رفت، یک مرتبه پسر در تاریکی کوچه گفت: بپا! پدر پایین پرید و به خانه آمدند. پدر گفت: آنجا چه کسی بود؟ پسر گفت: یکی تو را می‌دید که به دزدی می‌روی، هیچ‌کاری نمی‌شد بکنی؛ بعد هم قلم و دفتر در دستش است و ثبت می‌کند. پدر گفت: چه کسی؟ گفت: خدا تو را می‌دید که من بلند گفتم بپا! پدر از دزدی توبه کرد. من (خودم را می‌گویم) اگر بدانم که ملائکه مرا احاطه کرده‌اند و همهٔ کارهایم را می‌نویسند، آدم‌وار زندگی می‌کنم.

د) قرآن

«وَالْكِتٰاب» گره قلب به قرآن است؛ یعنی من قرآن را واقعاً به‌عنوان دستور زندگیِ خدا قبول داشته باشم.

هـ) رسولان

«وَالنَّبِيِّينَ» گره قلب به ۱۲٤هزار پیغمبر است.

ایمان پخته این‌گونه می‌شود: «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ». ان‌شاءالله فردا شب یک بخشِ دورنمایی از آثار ایمان را برایتان عرض می‌کنم.

من خسته و ناتوان و زارم — جز تو ره دیگری ندارم
با این‌همه نامرادی و غم — بر رحمت تو امیدوارم
دانم که تو دست من بگیری — زیرا که تویی تویی امیدم

کلام آخر؛ وداع جانسوز امام حسین علیه‌السلام با سکینه علیهاالسلام

دختر موسی‌بن‌جعفر! همهٔ برنامه‌های شما تا زمان دفن، طبیعی بود؛ اما عمهٔ بزرگوارتان، حضرت سکینه علیهاالسلام چه حوادثی دیدند! یکی این بود: آخرین لحظه‌ای که ابی‌عبدالله علیه‌السلام می‌خواستند به میدان بروند، آرام با رکاب به شکم ذوالجناح زدند، اما ذوالجناح حرکت نمی‌کند؛ ذوالجناحی که با یک نهیب پرش داشت. چه چیزی جلوی ذوالجناح را گرفته است؟! حضرت پیاده شدند، دیدند که دختر سیزده‌ساله‌شان جلوی اسب را گرفته است. ابی‌عبدالله علیه‌السلام روی زمین نشسته و عزیزشان را به دامن گرفتند. اول اجازه دادند دختر صحبت کند؛ خیلی باید به دختر ارزش داد، احترام کرد و محبت خاصی خرج دختر کرد. سکینه گفت: بابا از صبح تا حالا، هر بار که به میدان رفته‌ای، برگشته‌ای؛ آیا این‌بار هم برمی‌گردی؟ فرمودند: نه عزیزدلم، دیگر برنمی‌گردم! سکینه گفت: بابا، حالا که می‌خواهی بروی و برنگردی، می‌شود من تقاضایی از تو داشته باشم؟ فرمودند: آری عزیزم. سکینه

گفت: بابا، قبل از اینکه بروی، خودت ما را به مدینه برگردان تا گرفتار این اشرار و مردم پست نشویم. حضرت ضرب‌المثلی برای او زدند و فرمودند: «**هَیْهاتَ، لَوْ تُرِکَ الْقَطا لَنامَ**» یعنی دخترم، همهٔ راه‌ها را در این دنیا بر من بسته‌اند و نمی‌توانم شما را به مدینه برگردانم. عزیزدلم! تو از من درخواستی داشتی که من نتوانستم انجام بدهم؛ حالا من از تو درخواستی دارم. سکینه بلند شد، دست در گردن ابی‌عبدالله علیه السلام انداخت، صورت بابا را به سینه گرفت و گفت: بابا، چه درخواستی از من داری؟ حضرت فرمودند:

لَا تُحْرِقِی قَلْبِی بِدَمْعِکِ حَسْرَة مَا دَامَ مِنِّی الرُّوحُ فِی جُثْمَانِی

سکینه جان! این‌قدر جلوی چشم من اشک نریز، این گریه‌های تو قلب من را آتش می‌زند. این خواستهٔ من است.

سکینه دیگر بابا را ندید؛ تا وقتی که دید عمه‌اش بدن قطعه‌قطعه‌ای را روی دامن گذاشته است، به عمه گفت: «**عَمَّتِي! هَذَا نَعشُ مَن**» عمه این نعش کیست؟ زینب علیها السلام گفت: عزیزدلم، این بدن پدرت حسین است.

دعای پایانی

خدایا! به آبروی ابی‌عبدالله علیه السلام، این بیماری را از کرهٔ زمین بردار.

خدایا! ما آدم‌هایی نیستیم که فقط برای خودمان بخواهیم، ما برای همهٔ بنده‌هایت می‌خواهیم؛ به سوز دل این دختر، دل مردم دنیا را با نابودی این ویروس خوش کن.

خدایا گناهان ما را ببخش، ایمان ما را قوی کن، پذیرش حقایقت را به ما عنایت فرما.

خدایا! کشور ما، این جامعه و ملت بزرگوار ما، دین ما، محراب و منبر ما، محرّم و ماه صفر و ماه رمضان ما، مرجعیت و رهبری ما را حفظ فرما.

خدایا! وجود مبارک امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را در همین لحظه دعاگوی ما، زن و بچه‌ها و نسل ما قرار بده.

جلسه یازدهم

یقین، ریشه درخت

پربار ایمان

مقدمه بحث

امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمایند: وقتی دربارهٔ خوبان عالم و بندگان صالح پروردگار صحبت می‌شود، رحمت پروردگار بر آنهایی نازل می‌شود که می‌شنوند. اولیای الهی که نام و عنوانشان را سه‌بار در زیارت حضرت معصومه علیهاالسلام می‌خوانیم، امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمایند: مراد از این اولیا، ما اهل‌بیت هستیم. سخن دربارهٔ ایمان، عبادت، درس، پند و باعث نزول رحمت حق است. قرآن مجید در سه آیه از سورهٔ مبارکهٔ یونس، شش خصلت برای اولیای الهی بیان فرموده‌اند که توضیح دو خصلت آنها، یعنی ﴿لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾[1] را در حدی شنیدید. خصلت سوم آنها هم، یعنی «**الَّذِينَ آمَنُوا**» در شب‌های گذشته توضیح داده شد. اولیای خدا پیش از اینها ایمان آورده و مؤمن شده‌اند، به قول حضرت رضا علیه‌السلام و همین‌طور، امیرالمؤمنین علیه‌السلام و پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، قلبشان به متعلقات ایمان، یعنی خدا، قیامت، فرشتگان، قرآن و همهٔ پیغمبران گره خورده است.

یقین، ریشهٔ درخت ایمان

امشب یکی دو روایت از معتبرترین کتاب‌های مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام برایتان نقل می‌کنم؛ ایمان در این روایات توضیح داده شده و راه کامل کردنش هم به ما تعلیم داده شده است.

۱. یونس: ۶۲.

این روایتی که می‌شنوید، گفتار ملکوتی، عرشی و نورانی امیرالمؤمنین علیه السلام است: «**الإیمانُ شَجَرَةٌ، أصلُها الیقینُ و فَرْعُها التُّقی، و نورُها الحَیاءُ و ثَمَرُها السَّخاءُ**» آن‌که واقعاً ایمان دارد، ایمانش در کلام حضرت به درختی زنده و پرکار تشبیه شده که ریشهٔ این درخت، یقین است؛ یعنی یک باور حتمی و قبول قطعی.

حکایتی شنیدنی از باور خدا و قیامت

چهار پنج نفر از اهل مدینه در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله با همدیگر به سفری می‌رفتند. از مدینه خیلی دور شده بودند که گرسنه‌شان شد و هوس غذای پختهٔ خوشمزه کردند. اینهایی که خیلی خوب توانستند جلوی شکمشان را در دنیا از حرام و بنا به روایات و قرآن، از پرخوری بگیرند، راه سعادت را به روی خودشان باز کردند. اینها هوس غذای خوشمزه کردند، یکی از خودشان را مأمور کردند که اگر چوپانی در راست و چپ جاده گوسفند می‌چراند و بره دارد، بره‌ای بخرد و بیاورد تا ذبح کرده و کباب کنند.

چوپانی را دید، بره‌ای را در همان گلهٔ کوچک نشان داد و گفت: قیمت این بره چند است؟ چوپان گفت: بیست دینار است. این داستان در کتابی به نام «التصفیه» نوشته شده که برای هزار سال قبل است و من این داستان را اولین‌بار هم از همین منبع دیدم. مرد عرب گفت: بره را بفروش، چوپان گفت: من صاحب این گله نیستم (حالا صاحبش در چادرهای دورتر یا ده زندگی می‌کند) و باید شب گوسفندها و بره‌ها را به او تحویلش بدهم، دوباره صبح بروم و برای چراندن بیاورم. من نمی‌توانم بفروشم!

امان از شکم اینجا معلوم است؛ سعدی می‌گوید:

این شکم بی‌هنر پیچ‌پیچ صبر ندارد که بسازد به هیچ

البته بعضی‌ها این‌طور هستند، شکم می‌خواهد و اگر از راه خدا گیر او نیاید، وارد راه شیطان می‌شود؛ اما آن‌کسی که خدا را می‌خواهد، همه‌چیز را با خواستهٔ خدا می‌خواهد، نه با خواستهٔ خودش. چوپان هم به این مرد گفت: نمی‌فروشم! مرد گفت: پنجاه دینار برای این برهٔ بیست دیناری به تو می‌دهم، چوپان گفت: نمی‌فروشم! مرد گفت: پول خوبی گیر

تو می‌آید، بفروش و وقتی شب برگشتی، اگر صاحبش گفت یک بره کم است، بگو گرگ خورد. شکم و دروغ و فریب برای یک وعدهٔ غذا! چوپان گفت: اتفاقاً صاحب بره صددرصد به من مطمئن است و اگر من به او بگویم که بره‌ات را گرگ خورد، قبول می‌کند. من این دروغ را می‌توانم در این دنیا به صاحب بره بقبولانم، اما تو به من بگو که روز قیامت در پیشگاه خداوند، چطوری این دروغ را به خدا بقبولانم؟! اسم این یقین است؛ هم خدا را باور دارد، هم قیامت را باور دارد و نمی‌تواند دزد، فریبکار، دغل‌باز بشود؛ نمی‌تواند رشوه بگیرد و حکم بدهد؛ نمی‌تواند با باندبازی و کاغذبازی، مِلکی را به‌نام خودش بکند.

مغازه‌داری به‌سبک خدایی، نتیجهٔ خداباوری

صاحب این داستان کوتاهی را که می‌گویم، من می‌شناختم. من نزدیک ده سال، روزهای دوشنبه در جلسه‌ای در تهران کنار دست وی می‌نشستم. آن جلسه هنوز هم (حدود هفتاد سال) هست. من در آن وقت هفده هجده ساله بودم، برای ابی‌عبدالله علیه السلام گریه می‌کردم، اما گریهٔ من به گریهٔ او نمی‌رسید. وقتی یک نفر ذکر مصیبت می‌خواند، جلوی پیراهنش از شدت گریه خیس می‌شد و در شنیدن مصائب ابی‌عبدالله علیه السلام بی‌طاقت بود. فرق بین سن من و او هم پنجاه سال بود؛ یعنی آن وقتی که من بیست ساله بودم، او هفتاد ساله بود. او مغازه‌ای در بازار دروازهٔ تهران داشت؛ یعنی بازاری که یک‌طرفش مولوی و یک طرفش هم به کل بازار می‌خورد، شغلش هم عطاری بود. دو تا کار در آن داشت که اگر بگویم، تعجب نمی‌کنید؟! اگر بپرسم که از این کاسب‌ها الآن چندتا در ایران هستند، می‌توانید ده تا بشمارید؟!

رحم بر دیگران در کاسبی

یک کار او این بود که صبح از ورامین، شهریار و مناطق تهران (آن‌وقت تهران چهارده منطقه بود) به در مغازه‌اش می‌آمدند و یک لیست می‌دادند؛ برنج، قند، چای، روغن (روغن نباتی هم نمی‌فروخت)، نخود و لوبیا که همهٔ این لیست در آن زمان، سه یا چهار تومان می‌شد. گاهی وقتی در مغازه را باز می‌کرد، روی چهارپایه می‌نشست و مغازه‌های روبه‌رو را نگاه می‌کرد، اگر

می‌دید که حال یک نفر گرفته است، پیش او می‌رفت و می‌گفت: مغازه‌ات که پر از جنس است، چرا گرفته هستی؟ او هم می‌گفت: امروز بیست تومان بدهکار هستم، دیروز بیست تومان فروش نکرده‌ام و امروز هم فکر نکنم که فروش بکنم. از این ناراحت هستم که نمی‌توانم وعده‌ام را عمل بکنم و بیست تومان را بدهم. این شخص می‌گفت: مشکلی نیست، نگران نباش. به درِ مغازه خودش می‌آمد، سه چهارتا مشتری که می‌آمدند و به او لیست می‌دادند، می‌گفت: این لیست را دارم، اما امروز لطف کن و از آن مغازهٔ سومی آن طرف بازار بخر، من جنس نمی‌فروشم! این یک کار او بود که تحمل دیدن غم کسی را نداشت. این مؤمن است که «**الإیمانُ شَجَرَةٌ، أصلُها الیقینُ**» ریشهٔ ایمانش باور است. او قیامت را باور دارد و به این فکر می‌کند که فردا خدا جلوی مرا می‌گیرد و می‌گوید: مغازه‌دار روبه‌رویی به خاطر کمبود پول غصه داشت، چرا غصه‌اش را برطرف نکردی؟ من هم جوابی ندارم که بدهم.

آسان‌گیری به مشتری

کار دومش هم این بود که وقتی صبح درِ مغازه را باز می‌کرد (من ده سال کنار او می‌نشستم و این را می‌دیدم؛ قصه نیست، واقعیت است)، به شاگردش می‌گفت: امروز دو تومان خرج خانه و مغازه‌ام و مزد توست؛ آن‌وقت به شاگرد مغازه پنج ریال مزد می‌دادند و شاگرد هم با همان پنج ریال، دوتا نان سنگک، چهارتا تخم مرغ و یک کیلو سبزی خوردن می‌خرید و به خانه می‌برد. به شاگردش می‌گفت: خرج من دو تومان است، تو هم قیمت جنس‌ها را می‌دانی، وقتی جنسی را می‌فروشی، آن را بنویس؛ هرگاه سودمان به دو تومان رسید، بعد از این دو تومان، هرچه به مردم می‌فروشی، به قیمت خرید بفروش؛ من نمی‌توانم جواب پیغمبر را در قیامت بدهم که چرا به امت من آسان نگرفتی!

خواب عجیب و قابل‌تأمل شیخ عباس قمی

این یقین به پروردگار و قیامت است که قوی‌ترین ترمز است. چرا من گناه می‌کنم؟ چرا من دروغ می‌گویم؟ چرا من در منبرم سرِ مردم را با زبان‌بازی کلاه می‌گذارم؟ چون من هنوز خدا و قیامت را باور نکرده‌ام و هیچ علت دیگری ندارد. همهٔ شما با مفاتیح آشنا

هستید و مخصوصاً شما پیرمردها می‌دانید که قبل از آیت‌الله‌العظمی بروجردی، حاج‌آقا حسین قمی حدود شش ماه بعد از آقا سید ابوالحسن اصفهانی مرجع تقلید بوده است. آقا شیخ عباس قمی در مشهد به منبر می‌رفت (بیست سال مشهد زندگی می‌کرد)، روزی پیش حاج آقا حسین، این مرجع تقلید صاف، پاک و الهی آمد و گفت: من دیشب خواب دیدم که کاسه‌ای نجاست در دستم است و می‌خورم. به او فرمود: مواظب منبرهایت باش و اگر می‌بینی حرفت را از یاد می‌بری یا کم و زیاد می‌شود، کتاب بالای منبر ببر و روایات و آیات را از روی کتاب بخوان که نجاست‌خور نباشی. شیخ‌عباس قمی هم دیگر در تمام عمرش کتاب بالای منبر می‌برد.

چرا آدم مواظبی نیستم؟ چون هنوز به خدا و قیامت یقین پیدا نکرده‌ام. «**الإیمانُ شَجَرَةٌ، أصلُها الیقینُ**» یک جملهٔ روایت بود و سه جملهٔ دیگر دارد که ان‌شاءالله فردا شب خواهم گفت.

کلام آخر؛ کوفیان! کشتن شش ماهه خندیدن نداشت

شما وقتی وارد این صحن شدید، چشم همگی به این آب فراوان حوض مربع مستطیل افتاد؟ چقدر آب در آن است؟ اگر مادری بچه شش ماهه‌اش تشنه باشد و بخواهند به این بچه آب بدهند، چقدر آب می‌خواهد؟! حالا این یک حوض است؛ من از قول شما، می‌خواهم از سی‌هزار نفری که در کربلا جمع شده بودند، بپرسم چقدر از این آب فرات، علی‌اصغر علیه‌السلام را سیراب می‌کرد؟ امام حسین علیه‌السلام که نمی‌توانستند با کاسه‌ای کوچک یا یک لیوان به بچه آب بدهد! از مادرها بپرسید؛ بچهٔ شش‌ماهه که تازه اول آب خوردنش است و دکترها می‌گویند به او آب بده، مادرهای ما آب را در نعلبکی می‌ریختند، پنبه را در آب می‌گذاشتند و به لب بچه می‌کشیدند. مگر این بچه چقدر آب می‌خواست؟!

کوفیان این قصد جنگیدن نداشت — این گلوی تشنه ببریدن نداشت
لاله‌چینان دست‌تان ببریده باد — غنچهٔ پژمرده‌ام چیدن نداشت
این که با من سوی میدان آمده — نیتی جز آب نوشیدن نداشت
با سه‌شعبه غرق خونش کرده‌اید — آن‌که حتی تاب بوسیدن نداشت
گریه‌ام دیدید و خندیدید وای — کشتن شش‌ماهه خندیدن نداشت

حسین جان! روز عاشورا چه کشیدی؟

دست من بستید و پای‌افشان شدید　　صید کوچک پای‌کوبیدن نداشت

از چـه دادیـدش نشـان یکـدیگر　　شیرخوار غرقِ خون دیدن نداشت

امام عبای خودشان را روی بچه انداختند و کنار خیمه آوردند، بچه را به دست زینب کبری علیها السلام دادند، روی زمین نشستند و گفتند: خدایا! این مردم به کوچک و بزرگ من رحم نکردند. روضه‌خوان‌های قدیم می‌گفتند: برای اینکه این بدن کوچک طاقت سُم اسب نداشت، ابی‌عبدالله علیه السلام اراده فرمودند و قبر کوچکی کَندند، شیرخوار خون‌آلود را میان قبر گذاشت، می‌خواست لحد را بچیند که مادر از خیمه بیرون دوید و گفت:

مچین خشت لحد تا من بیایم　　تماشـای رخ اصـغر نمـایم

دعای پایانی

خدایا! مردم کرهٔ زمین را از شر این ویروس خطرناک نجات بده.

خدایا! اینجا کشور امیرالمؤمنین علیه السلام، کشور حضرت رضا علیه السلام و کشور حضرت فاطمهٔ معصومه علیها السلام است؛ این کشور را از این بیماری نجات بده.

خدایا! اگر این ویروس جریمه است، این جریمه را به کرم و لطفت بر ما ببخش.

خدایا! امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را دعاگوی همهٔ ما، زن و بچه‌ها و نسل ما قرار بده.

خدایا! دین ما، کشورما، محراب و منبر ما، مرجعیت و رهبری ما، محرّم و صفر ما را حفظ فرما.

جلسه دوازدهم

حذف و انتخاب، دو کفه ایمان

حذف و انتخاب، دو کفه ایمان

یکی از ویژگی‌های اولیای الهی، ایمان است؛ ایمان به خداوند، قیامت، فرشتگان و قرآن، قبل از ظهور پیغمبرﷺ هم، ایمان به انجیل، زبور، تورات، صحف ابراهیم و ایمان به ۱۲٤ هزار پیغمبر. اگر شما عزیزان، برادران و خواهران، در بخش عمده‌ای از آیات قرآن کریم، بسیاری از روایات باب ایمان در کتاب‌هایی مثل کتاب شریف «اصول کافی»، «وسائل‌الشیعه»، کتاب باعظمت هشت جلدی «محجةالبیضاء» و ده جلد باب ایمان و کفر «بحارالأنوار» و کتاب‌های دیگر شیعه، مانند «مجموعه ورّام» و «روضةالواعظین» فَتال نیشابوری دقت کنید، می‌بینید که ایمان دو کفه دارد. اگر انسان یکی از این دو کفه را نداشته باشد، به فرموده امام صادقؑ، ایمانش ناقص است و اگر هر دو را نداشته باشد، ایمان ندارد. یک کفهٔ ایمان، «انتخاب» و کفهٔ دیگر ایمان هم «حذف» است؛ یعنی کسی که وارد حوزهٔ عرشی و ملکوتی ایمان می‌شود، باید یک سلسله مسائل را برای عمل کردن انتخاب کرده و سلسله مسائلی را هم برای پاک ماندن و ضربه نخوردن به ایمان حذف کند. این انتخاب و حذف نیز باید تا آخر عمر ادامه داشته باشد.

حذف و انتخاب در کلام وحی

الف) انتخاب حقایق ایمانی

من برای نمونه یک آیه می‌خوانم که این انتخاب و حذف صریحاً از این آیه استفاده می‌شود: ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا﴾[1] اگر اهل آبادی‌ها، شهرها و مملکت‌ها، طبق حقایق

۱. اعراف: ۹۶.

ایمانی که در هست، خدا را به‌عنوان معبود حق انتخاب کنند، قیامت، فرشتگان، قرآن و انبیا را انتخاب کنند، این جنبهٔ انتخاب است.

حقیقت معنایی تقوا

«**وَاتَّقَوْا**» اگر تقوا را در آیهٔ شریفه به‌معنای نگهداریِ خود از افتادن در معاصی کبیره و پافشاری بر گناهان صغیره بگیریم که یک معنای تقوا هم همین است؛ ریشهٔ تقوا سه حرف است: «**واو**»، «**قاف**»، «**یاء**». کلمهٔ «**وَقْی**» مصدر است و معنی مصدر، کامل است؛ یعنی خودنگهداشتن همه‌جانبه. آدم خودش را به‌اندازهٔ ظرفیت خودش از فکرها، نیت‌ها و اعمال خلاف حفظ کند. «**وَقْی**» یعنی خودنگهداشتن. ما چاله‌ها و چاه‌های بسیاری از گناهان فکری، قلبی، اخلاقی و عملی تا آخر عمرمان سر راهمان است. «**وَاتَّقَوْا**» یعنی بیدار باشید و خودتان را از افتادن در چاله‌های گناهان صغیره و چاه‌های گناهان کبیره نگه دارید. این معنی تقواست.

خداخواهی در پرتو پیوند با متعلقات ایمان

وقتی متعلقات ایمان را انتخاب کردید و به قول حضرت رضا علیه‌السلام، به همه‌شان گره خوردید، آن هم گرهی که کسی نتواند باز کند، خداپرست، خدا خواه، خدا فهم و عاشق خدا می‌شوید.

موحد چه در پای ریزی زرش چه شمشیر هندی نهی بر سرش

چه معدن‌های طلا زیر پای موحد بریزی و چه شمشیری که ساخت فولاد، آب‌دیده و خطرناک است، بر سرش بگذاری.

امید و هراسش نباشد ز کس بر این است آیین توحید و بس

سی هزار شمشیر، خنجر، نیزه و تیر در کربلا کشیده شد و این سی هزارتا به جانب ۷۲ نفر هدف‌گیری شد، همه را هم زدند، اما ذره‌ای به ایمان این ۷۲ نفر زخم وارد نشد و فقط به بدنشان زخم وارد شد؛ یعنی این سی‌هزار اسلحه قفس را شکست، یک لحظه مرغ ملکوتی جان این ۷۲ نفر از قفس پر کشید و به لقای الهی رسید. این ایمان است.

کیفیت انتخاب انسان و قدرت ایمان

انتخابی که این انتخاب‌شده را از دست ندهم؛ حالا گرانی و سختی است، به اداره‌ای رفته‌ام و کارم را انجام نداده‌اند، به من محل نگذاشته‌اند و با من تلخی کرده‌اند، درحالی‌که قبل از انقلاب در خیابان‌ها ناله و فریاد زده، داد کشیده‌ام، شب و روز آمده‌ام، جوانم در جبهه از بالای بلندیِ ایمان به‌طرف خدا پر کشیده و خیلی بلا بر سرم آمده است؛ ولی انتخابم باید به‌گونه‌ای باشد که به ایمان من تیر و خنجر، شمشیر و نیزه نخورد. اگر می‌خواهد تیری بخورد، به بدنم بخورد که شهید بشوم؛ اما دینم در معرض غارت قرار نگیرد! چون الآن قدرت‌های جهانی، البته قدرت‌های پوشالی و لولو سر خرمنی، ما را با ناز کردن به اسلحه و علمشان می‌ترسانند. ایمان ما باید به‌گونه‌ای باشد که اگر همهٔ قدرت‌های جهانی علیه یک نفر ما بشود، به هیچ‌عنوان به ایمان ما لطمه نخورد.

سی هزار نفر حمله کردند، گوشت را پاره کرده، استخوان را شکسته و سر را جدا کردند، ولی ایمان این ۷۲ نفر را ببینید؛ امام صادق‌علیه‌السلام می‌گویند: خداوند به ملک‌الموت اجازه نداد که جان یک نفر از این ۷۲ نفر را بگیرد. ملک‌الموت سر جای خودش بود، خدا هم اجازه نداد! امام ششم می‌فرمایند: خود پروردگار جان هر ۷۲ نفر را قبض کرد. این ایمان است! حالا بدن را بشکن، استخوان را بشکن، با اسب بتاز، خیمه‌ها را بسوزان، جنس‌ها را غارت کن و بچه‌هایم را جلوی چشمم قطعه‌قطعه کن، من از خدا، قیامت، ملائکه، قرآن و انبیا دست برنمی‌دارم.

اگر عمداً گران می‌فروشند، آنها گناه می‌کنند؛ عمداً کارم را در ادارات حل نمی‌کنند، آنها گناه می‌کنند؛ مردم به‌خاطر مؤمن بودن، مسجدی بودن، هیئتی بودن و پامنبری بودنم مسخره‌ام می‌کنند، آنها گناه می‌کنند؛ منِ مؤمن برای چه وارد گناه بشوم؟! اگر ایمان من ایمان قوی‌ای باشد، اگر انتخاب این پنج حقیقت به‌گونه‌ای باشد که در وجودم، رگ و پی و خونم ریشه دوانده، من ضرر نمی‌کنم. مگر ابوذر، میثم، حجربن‌عدی، این ۷۲ نفر و عمار ضرر کردند؟ نه، دشمن فقط قفس جان اینها را شکست، اما به هیچ عنوان ایمانشان را نشکست. اینها گفتند که ایمان، انتخاب و حذف است؛ «**لا إلٰهَ**» حذف کردن همهٔ بت‌های جاندار و بی‌جان، «**إلّا اللّه**» انتخاب کردن خدا و شئون خدا. این ایمان است.

ب) حذف گناهان

حذف سیئات و بدی‌ها، راهی برای مقابله با گناهان

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا» اگر مردم آبادی‌ها، شهرها و کشورها، خدا و قیامت، فرشتگان، قرآن و انبیا را برای سروسامان دادن به زندگی انتخاب کنند، همچنین اگر بدی‌ها، سیئات و گناهان را حذف کنند، جلوی گناهان فکری، قلبی، نفسی و بدنی بایستند و بگویند که نه نمی‌گذارم ربا، رشوه، ستم، زنا، غیبت، تهمت و دروغ وارد زندگی من بشود. این حذف است.

حذف و انتخاب در زندگی یوسف علیه‌السلام

جوانی که در زیبایی‌اش از زمان خلقت آدم علیه‌السلام تا حالا، هنوز دو تا نیامده و فقط یکی آمده است؛ پروردگار اراده کرد که قلم نقاشی‌اش را در ساختن چهرهٔ این جوان به طور کامل به کار بگیرد. یوسفِ علیه‌السلام سیزده‌چهارده ساله در کاخ عزیز مصر است و بعد از بیرون آمدن از چاه، بهترین فرش‌ها، پرده‌ها، در و پنجره‌ها، غذاها، نوکرها و کُلفَت‌ها خدمت او را می‌کنند. خانم نخست‌وزیر هم جوان، زیبا، بی‌دین و شهوت‌ران است، مرتب یوسف علیه‌السلام را در خلوت کاخ به گناه دعوت می‌کرد. یوسف علیه‌السلام جوانی چهارده پانزده ساله است، می‌گویند این خانم تا هفت سال، یوسف را به یک گناه کبیره دعوت کرد؛ نگفت رشوه بخور، دزدی و غصب کن، دروغ بگو و غیبت کن، فقط یک بار گناه زنا را انجام بده! می‌دانید که یوسف علیه‌السلام در این هفت سال چه جوابی به این خانم داده، آن‌هم جوانی که کپسول شهوت و در اوج شکوفایی غریزهٔ جنسی است. قدرت این غریزه از گرگ، شیر و خرس هم بیشتر است، یوسف علیه‌السلام جواب این خانم را هفت سال در یک کلمه داد، این متن قرآن است: ﴿مَعَاذَ اللَّهِ﴾[1] امکان ندارد که من جوابت را بدهم. من در دامن حقیقت تربیت شده‌ام، هر گناهی را باید حذف کنم و خوبی‌ها را باید انتخاب کنم. یوسف علیه‌السلام همین کار را کرد؛ این‌قدر زیبا خوبی‌ها را انتخاب کرد! وقتی برادرانش او را در سفر سوم شناختند که این همان یوسف سی چهل سال پیش است، ما او را کتک زدیم، در چاه

۱. یوسف: ۷۹.

انداختیم و دچار فراق پدر کردیم. یوسف علیه‌السلام به هر ده نفر آنها گفت: ﴿لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ﴾[1] امروز احساس گناه نکنید، من همهٔ شما را بخشیدم. این انتخاب است. به آن زن می‌گوید نه، اما به برادرانش می‌گوید: غصه نخورید، من گذشتهٔ شما را نسبت به خودم، بنا به خواست پروردگار بخشیدم. این مؤمن است.

گشایش برکات الهی، پاداش انتخاب حقایق و حذف بدی‌ها

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا﴾[2] اگر مردم آبادی‌ها و کشورها ایمان داشته باشند، یعنی حقایق را انتخاب کنند و بدی‌ها و گناهان را حذف کنند، من درباره‌شان چه‌کار می‌کنم؟ اینجای آیه را ببینید: «لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ». «بَرَكَات» الف و لام ندارد؛ برادران اهل علم می‌دانند که من چه می‌گویم. «بَرَكَات» بدون الف و لام، نکره و جمع است، از سه به بالا را می‌گیرد. خداوند می‌فرماید که اگر ایمان بی متعلقاتش انتخاب شده و گناهان حذف شود، من پاداش این کار قریه‌ها و مردم مملکت‌ها را این‌گونه می‌دهم: تمام برکات را از آسمان به طرفشان سرازیر می‌کنم و از زمین هم می‌جوشانم. آن‌وقت کرونا نمی‌تواند در چنین جامعه‌ای معنی بدهد! در چنین جامعه‌ای، شبانه‌روز دویست‌تا با یک ویروس ناشناخته بمیرند، دیگر معنی نمی‌دهد؛ در چنین جامعه‌ای، ظلم و تجاوز، گران‌فروشی و عوامل بلا معنی نمی‌دهد.

انسان، سازندهٔ سختی‌ها و مشکلات

ما باید یک آیهٔ قرآن را در نظر داشته باشیم که پروردگار می‌گوید: این سختی‌ها، مشکلات، کرونا و مرگ و میرهای دسته‌جمعی کار من نیست. خداوند علنی می‌گوید که کار من نیست، نگویید خدا خواسته است؛ خدا می‌گوید که من نخواسته‌ام، خودتان خواسته‌اید: ﴿مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ﴾[3] خودتان سازندهٔ مشکلات، سختی‌ها،

۱. یوسف: ۹۲.
۲. اعراف: ۹۶.
۳. نساء: ۷۹.

گرانی‌ها، کمبودها و مثل برگ درخت مردن‌ها هستید. این صریح قرآن است! من «**بِیَدِهِ الْخَیْرُ**» و «**مالِکَ الْمُلْکِ**» هستم. من «**تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ**» و «**تَرْزُقُ مَنْ تَشاءُ**» هستم، من «**سَتّار الْعُیوب**»، «**أَرْحَم الرّاحمین**»، «**أَکْرَم الْأَکْرَمین**» و زیبایی بی‌نهایت هستم. من اهل تلنگر زدن به کسی نیستم، این جهنمی هم که هفت طبقه است و در قرآن مطرح کرده‌ام، عادات جهنم را در قرآن گفته‌ام؛ دقت کنید که هر کس به جهنم می‌رود، خودش خودش را به جهنم می‌برد، نه من. آیات را ببینید: ﴿مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ﴾[1] بهشتی‌ها به جهنمی‌ها می‌گویند: چه کسی شما را به جهنم برده است؟ جهنمی‌ها در جواب بهشتی‌ها می‌گویند: ﴿لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ﴾[2] بی‌نمازی خودمان، ﴿وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ﴾[3] بخل خودمان، ﴿وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ﴾[4] خوش‌گذرانی‌های حرام خودمان، ﴿وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ﴾[5] و اینکه سینه‌سپر کردیم و گفتیم چه کسی قیامت را دیده که خبر بیاورد چه خبر است، قیامت دروغ است! این چهارتا کار خودمان ما را به جهنم آورده است. آیات جهنم کم نیست، من نمی‌دانم چندتاست، ولی باید چهارصد پانصدتا باشد. شما آیات جهنم را در هر سوره‌ای ببینید، آیا یک جهنمی این حرف را در قیامت می‌زند که خدا مرا به جهنم آورده است؟ همه‌شان می‌گویند که خودمان باعث شدیم به جهنم بیاییم، خدا ما را نیاورده است. خدا لطف، احسان، محسن و زیبایی است.

تفاوت طبیعت دنیا و آخرت

این یک آیه از قرآن است که هم انتخاب را در آیه می‌بینیم: ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا﴾[6] و هم حذف را در آیهٔ شریفه می‌بینیم: «**وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَیهِمْ بَرَکاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ**»؛ اما

۱. مدثر: ۴۲.
۲. مدثر: ۴۳.
۳. مدثر: ۴۴.
۴. مدثر: ۴۵.
۵. مدثر: ۴۶.
۶. اعراف: ۹۶.

قرآن می‌گوید: «وَ لٰکِنْ کَذَّبُوا» مردم به من پشت کردند، زشت شدند و گناه کردند، «فَأَخَذْنٰاهُمْ بِمٰا کٰانُوا یَکْسِبُونَ» گناهانِ خودشان گریبان آنها را گرفت. ممکن است شما بفرمایید که ما آدم‌های مؤمن، عالم و خدمتگزار هم در این کرونایی‌ها داشته‌ایم و مرده‌اند؛ اینها که چیزی غیر از دینداری و کار خوب نداشته‌اند، چرا مبتلا شده و مرده‌اند؟ جوابش این است: چهار فرق بین دنیا و آخرت است، یکی این است که بلا در دنیا اختصاصی نیست، ولی جهنم فقط برای مجرمان است. بلا در دنیا عمومی است و وقتی می‌آید، پَر آن مؤمن را هم می‌گیرد؛ نه اینکه خدا مؤمن را با کرونا جریمه کرده باشد. طبیعت دنیاست که بلا عام است. یک طبیعت دنیا این است که حیات و مرگ دارد، ولی قیامت فقط حیات دارد. فکر نکنید که هر کس کرونا گرفت، ﴿فَبِمٰا کَسَبَتْ أَیْدِیکُمْ﴾[1] بوده است؛ بلا وقتی در دنیا می‌آید، عاشق خدا و مخالف خدا نمی‌شناسند. اگر گنهکاران گناهانشان را وصل کنند، از آسمان می‌بارد و از زمین هم می‌جوشد. این معنی آیه است: «وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُریٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنٰا عَلَیْهِمْ بَرَکٰاتٍ مِنَ السَّمٰاءِ وَ الْأَرْضِ».

بیا تا دست از این عالم بداریم — بیا تا پای دل از گِل برآریم
بیا تا بردباری پیشه سازیم — بیا تا تخم نیکویی بکاریم
بیا تا از فراق کوی محبوب — سراندازی کنیم و سر نخاریم

کلام آخر؛ زادهٔ لیلا مرا محزون مکن

پس بیامد شاه معشوق الست — بر سر نعش علی‌اکبر نشست
سر نهادش بر سر زانوی ناز — گفت که‌ای بالیده سرو سرفراز
ای درخشان‌اخترِ برج شَرَف — چون شدی تیر حوادث را هدف
ای به طَرف دیده، خالی جای تو — خیز تا ببینم قدوبالای تو
این بیابان جای خواب ناز نیست — ایمن از صیاد تیرانداز نیست
این‌قدر بابا دلم را خون مکن — زادهٔ لیلا مرا محزون مکن
خیز بابا تا از این صحرا رویم — نک به‌سوی خیمهٔ لیلا رویم

۱. شوری: ۳۰.

همه شنیده‌اید، مقتل‌ها نوشته‌اند: چون خون جلوی چشم اسب را گرفت، به جای اینکه اسب علی‌اکبر علیه‌السلام را به‌طرف خیمه‌ها ببرد، وسط دشمن برد. ابی‌عبدالله علیه‌السلام وقتی می‌آمدند، فقط دیدند که صدها دست با شمشیر بالا می‌رود و پایین می‌آید. «**فَقَطَّعُوهُ بِسُيُوفِهِم إِرباً إِرباً**» این‌قدر بدن را قطعه‌قطعه کرده بودند که ابی‌عبدالله علیه‌السلام دیدند هر جای بدن را بلند کنند، جای دیگرش جدا می‌شود. خودم در مقتل‌های قدیم دیدم که حضرت بلند شدند، عبایشان را درآوردند و آرام‌آرام زیر بدن کشیدند، بعد هم سر زانو بلند شدند و فرمودند: «**يا فُتْيانَ بَنِي هاشِم إِحْمِلُوا أَخاكُمْ إِلى الْفُسْطاطِ**» جوانان حرم، من طاقت برداشتن بدن عزیزم را ندارم، بیایید و به من کمک بدهید. جوانان آمدند و سر عبا را گرفتند، ابی‌عبدالله علیه‌السلام هم به دنبال جنازه آمدند. در بعضی از روایات می‌بینید که لیلا در خیمه دعا می‌کرد و می‌گفت: ای خدایی که یوسف را به یعقوب برگرداندی، ای خدایی که اسماعیل را به هاجر برگرداندی، یک‌بار دیگر جگرگوشه‌ام را به من برگردان؛ به او گفتند: دعایت مستجاب شد، جنازهٔ قطعه‌قطعهٔ پسرت را می‌آورند.

دعای پایانی

خدایا! به گریه‌های زینب کبری علیهاالسلام، حسین علیه‌السلام را از ما نگیر.

خدایا! گریهٔ بر ابی‌عبدالله علیه‌السلام را از ما نگیر.

خدایا! گناهان ما را که با دشمنی با تو نبوده، بلکه از غفلت، ضعف، بیچارگی و بی‌ارادگی بوده که از ما صادر شده است، همه را به حق پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ببخش.

خدایا! دین ما، کشور ما، این جامعهٔ بزرگوار ما، محرّم و صفر، محراب و منبر، مرجعیت و رهبری را از حوادث حفظ فرما.

خدایا! امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را در این منزل، کنار حرم دختر موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام، دعاگوی ما و زن و فرزند و نسل ما قرار بده.

خدایا! از زمانی که حضرت معصومه علیهاالسلام را اینجا دفن کرده‌اند تا امشب، هرچه خوبان عالم در کنار این حرم دعا کرده‌اند، در حق ما و زن و بچه‌ها و نسل ما مستجاب بگردان.

جلسه سیزدهم

حذف و انتخاب‌های الهی، عامل استحکام ایمان

ایمان، حذف بدی‌ها و انتخاب خوبی‌ها

در جلسهٔ گذشته این مسئله مطرح شد که ایمان، انتخاب و حذف است؛ یعنی کسی که وارد حوزهٔ ایمان به خدا، قیامت، انبیا، قرآن و فرشتگان می‌شود، باید یک سلسله مسائل را اعتقادی، اخلاقی و عملی را برای اجرا کردن انتخاب کند بپذیرد و قبول بکند. همچنین یک سلسله مسائل را که بدی‌ها، زشتی‌ها و مولدهای خطر برای دنیا و آخرت انسان است و به قول قرآن مجید، سیئات هستند، حذف کند. این انتخاب و حذف باید تا آخر عمر ادامه داشته باشد و از روایات، مخصوصاً فرمایشات امام صادق علیه‌السلام استفاده می‌شود که ادامهٔ این انتخاب و حذف، ایمان را در قلب ریشه‌دار می‌کند؛ چون یاری پروردگار را پشت‌سر این انتخاب و حذف قرار می‌دهد: ﴿إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾[1] ایمان را هم کامل، هم بتون‌آرمه می‌کند و از خطر دور نگاه می‌دارد.

برادران عزیز! اهل دل به‌راحتی می‌توانند این دو مسئلهٔ مهم حذف و انتخاب را در آیات قرآن و روایات ببینند. خیلی از آیات قرآن مجید در یک یا دو آیه، مسائل انتخاب و حذف را همراه همدیگر طرح کرده، خیلی از آیات هم فقط مسائل انتخاب را جداگانه و مستقل بیان کرده و خیلی از آیات نیز مسائل حذف را بیان کرده‌اند. من این دو آیه را خدمت همهٔ شما برادران و خواهران قرائت می‌کنم که البته به همدیگر متصل هستند؛ یعنی هیچ کدام آنها مستقل نیستند، دو آیه به‌هم وصل هستند و حذف و انتخاب در هر دو بیان شده است.

۱. محمد: ۷.

حذف و انتخاب‌های الهی در آیات قرآن

دو آیه در سورهٔ مبارکه اِسراء است که بعضی‌ها به اشتباه سورهٔ «اَسراء» می‌گویند؛ من انتخابی‌ها و حذفی‌هایش را برای شما می‌گویم. دو آیه این است:

۱. انتخاب پروردگار به‌عنوان معبود و اله

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾[۱]، این یک بخشِ انتخاب است که حکم قطعی خداوند است و می‌گوید: غیر از او را عبادت نکنید، نپرستید و به عنوان معبود انتخاب نکنید. چرا؟ چون هرچه غیر از خداست، مخلوق، ضعیف، فقیر، دست بسته و هیچ‌کاره است؛ برای همین هم عقلی نیست که شما غیر از خدا را به‌عنوان معبود و اله انتخاب کنید. شما هرچه را انتخاب کنید، یا بتِ بی‌جان است؛ مثل هندوها که حدود هشت نه بت اصلِ کاری دارند و مجسمه‌های این بت‌ها را در معابدشان هم نصب کرده‌اند. من معبد هندوها را دیده‌ام. مهندس، تاجر، دکتر، مرد و زن وقتی از درِ بت‌خانه وارد می‌شوند، با همهٔ هیکل مقابل آنها روی خاک می‌افتند، گریه و دعا می‌کنند؛ درحالی‌که هیچ کاری دست این بت‌ها نیست. بت‌های جاندار هم کاره‌ای نیستند؛ الآن بحرین و عربستان، هر چهار یا هشت سال، یک بت زنده را می‌پرستند؛ نه‌تنها این دو کشور، بلکه خیلی از کشورهای خاورمیانه و آفریقایی هم همین‌طور هستند. در همین سی چهل سال اخیر، چند سال کلینتون را می‌پرستیدند و مطیع صرف او بودند؛ چند سال جانسون، چند سال کِنِدی و چند سال هم اوباما را پرستیدند؛ الآن هم چهار سال است که این خوکِ خطرناکِ نجس، یعنی ترامپ را می‌پرستند. چه‌چیزی گیرشان آمده است؟

هیچ چیز گیر آنها نیامده، حتی چیزهایی هم که داشتند، این بت‌های زنده از آنها غارت کرده‌اند. اگر بخواهم هر آنچه که این کشورها از زمان کِنِدی تا الآن غارت شده‌اند، برایتان بگویم (تاریخش را خواندم)، طول می‌کشد! یک نمونه‌اش، اوباما در سفری به

۱. إسرا: ۲۳.

ریاض آمد، چهار صد میلیارد دلار چک نقد از این بت‌پرستِ جوانِ بی‌خردِ بی‌خبر گرفت و برد. وقتی با چهار صد میلیارد دلار به واشنگتن برگشت، اعلام کرد: آنچه من در عربستان دیدم، این است که آل‌سعود گاو شیرده هستند و تا جایی که می‌شود، باید از آنها دوشید.

منافع عبادت پروردگار برای انسان

بت‌های زنده، غارتگر همهٔ سرمایه‌های پرستندگان هستند و بت‌های بی‌جان تخریب‌کنندهٔ فکر، فرهنگ و اخلاق مردم هستند؛ اما پروردگار عالم چیزی از ما نمی‌خواهد! پروردگار عالم کانالی به‌نام عبادت قرار داده که به نفع خود ماست و از طریق این کانال، رحمت، مغفرت، احسان، رضایت، لطف، رزق مادی و معنوی و نهایتاً بهشت را به ما می‌رساند.

من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه بر بندگان جودی کنم

خدا فقط دهنده است، گیرنده نیست؛ چون احتیاج ندارد، قوی بالذات و غنی مطلق است. پس چرا باید عبادت بکنیم؟ برای اینکه، اگر حرکت نکنیم، برکت نصیب ما نمی‌شود و ما نیازمند عبادت هستیم تا از طریق اتصال عبادتی، به رحمت، مغفرت، رضوان و جنت پروردگار برسیم؛ اگر بخواهیم عبادت نکنیم، خودمان باعث می‌شویم که دست خالی، بدبخت، شقی و بیچاره بمانیم.

بت‌های زنده و بی‌جان، غارتگران دنیا و آخرت انسان

«وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ» این ابتدای آیه بود. من حالا فرصت ندارم که مسئلهٔ «رَبّ» را برایتان توضیح بدهم؛ ولی در درس تفسیرم در فیضیه، ده جلسه راجع به «رَبّ» مطلب گفته‌ام و در جلد اول «تفسیر حکیم» هم که چهل جلد است، چاپ شده است. اگر ما خود این «رَبّ» را بفهمیم، به تمام بت‌های زنده و مرده پشت پا می‌زنیم. **«وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ»** حکم قطعی پروردگار است که کسی غیر از او را عبادت نکنید؛ چون اگر هر کسی غیر از او را عبادت کنید، همه‌چیز شما را غارت می‌کند و هیچ چیزی برایتان نمی‌گذارد. در آیهٔ ۱۲۲ سورهٔ ابراهیم آمده است: در روز قیامت هم، اگر بت‌پرستان به سراغ بت زنده بروند و به آنها بگویند که ما را به جهنم می‌برند، چه‌کاری می‌توانید برای ما

بکنید، آنها می‌گویند ما نمی‌توانیم هیچ کاری بکنیم! چشمتان هم کور، می‌خواستید ما را در دنیا عبادت نکنید. این هم آخر کار بت است. این یک مسئلهٔ انتخابی که آیه می‌فرماید: خدا را انتخاب کن و در کنار انتخاب خدا، بت‌های بی‌جان و جاندار را دور بریز و حذف کن.

۲. انتخاب احسان به پدر و مادر، از حقایق ایمان

«**وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا**» این از عوامل و حقایق ایمانی است؛ یک کاری که باید اهل ایمان انتخاب کنند، احسان به پدر و مادر است. احسان یعنی چه؟ احسان یعنی احترام، نیکی، خوبی، جبران کمبودهای محبتی، مالی و عاطفی، پدر و مادر.

حکایت شیخ انصاری و ناراحتی او از مرگ مادر

شیخ انصاری، شیخ اعظم، صاحب «رسائل و مکاسب»، مادرش در آخر عمر از پا افتاده شده بود، شیخ روزهای پنجشنبه که درس نداشت، مادرش را با آن مقام باعظمت مرجعیت، کول می‌گرفت و به حمام نجف می‌آورد. به خانم حمامی از پشت پرده می‌گفت که مادرم را آورده‌ام، شما از پشت پرده کنار برو تا من او را پشت پرده بگذارم. ادرم را کاملاً بشور، کیسه بکش و تمیز کن، من در کوچه قدم می‌زنم. وقتی کار شما تمام شد، پشت پرده بیاور؛ دوباره مادر را جلوی مردم نجف، علما و مدرّسین کول می‌گرفت و بدون خجالت به خانه می‌آورد.

وقتی هم که مادر هشتاد نودساله‌اش از دنیا رفت، خیلی شدید گریه می‌کرد؛ به او گفتند: شیخ! مادرت عمر طبیعی کرد، عمر خوبی هم کرد، برای چه این‌قدر گریه می‌کنی؟ گفت: برای مرگ مادرم گریه نمی‌کنم، برای این گریه می‌کنم که خداوند با مرگ مادرم، درِ بزرگی از ثواب را به روی من بست. من برای این گریه می‌کنم، نه برای مرگ مادرم.

یاد نکردن والدین پس از مرگ

امام باقر علیه‌السلام می‌فرمایند:روح پدر و مادرتان که از دنیا رفته‌اند، شب‌های جمعه کنار پنجرهٔ خانه‌هایتان می‌آیند و ناله می‌زنند که چرا یاد ما نیستید؟! مگر کم برای شما حمّالی کردیم؟! مگر کم برایتان زحمت کشیدیم؟! مگر کم برایتان مرارت بردیم؟! چرا یاد ما نمی‌کنید؟!

۳. حذف پرخاشگری و اُف در برخورد با والدین

حالا خدا ادامه می‌دهد و می‌گوید که احسان را انتخاب کن. خدا می‌فرماید: ﴿إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا﴾[1] فرزند متوجه باش که پدرت یا مادرت یا هر دو پیر، ضعیف و مریض شده، دیگر حال ندارند، نفس ندارند، زانو، چشم و گوش ندارند و نمی‌توانند غذا بخورند، «**فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ**» منِ خدا به تو اجازه نمی‌دهم در کنار این پدر و مادر مریض، نالان، ناراحت و اعصاب خردشده، یک‌بار بگویی: آه! اینها تا چه زمانی زنده هستند؟ من اجازه نمی‌دهم که یک‌بار «**اُف**» بگویی. «**اُف**» پَست‌ترین کلمه است که می‌شود به کسی گفت؛ خدا می‌گوید این کلمه را از زندگی‌ات حذف کن و آرام، صبور، راحت و دل‌خوش باش. در کنار اینها بنشین که نگاه کردن به هر دو و قربان‌صدقه رفتن آنها عبادت است. «**وَلَا تَنْهَرْهُمَا**» خدمت به این دو خدمت به من است و حق نداری تا وقتی این دو زنده هستند، یک‌بار به آنها پرخاش بکنی و بگویی: بابا، چه خبر است که مدام توقع داری؟ چه می‌گویی؟! مادر، چقدر غر می‌زنی، بس است! خدا می‌گوید: من اجازه نمی‌دهم که با پرخاش با اینها صحبت کنی. چطوری حرف بزنیم؟ پرخاش و اُف را حذف کن، «**وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا**» و با هر دوی آنها، نرم، آرام، با محبت و عاطفه، کلمات باارزش و قول کریم حرف بزن.

٤. انتخاب قول کریم و کمال فروتنی نسبت به والدین

﴿وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ﴾[2] قول کریم را انتخاب کن و از روی مهربانی و رحمت (نه زورکی، ریاکارانه و قلابی)، کمال فروتنی را نسبت به هر دو داشته باش.

وجوب احترام به والدین بی‌دین و کافر

ممکن است یکی بگوید که آقای واعظ و گوینده، پدر و مادر من بی‌دین هستند، یک رکعت نماز نمی‌خوانند، خدا و قیامت را هم قبول ندارند، خدا تکلیف اینها را هم در آیهٔ ۱۵ سورهٔ لقمان معلوم کرده است: «**وَصَاحِبْهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا**» اگر پدر و مادرت بی‌دین،

۱. إسرا: ۲۳.
۲. إسراء: ۲۴.

کمونیست، بی‌نماز یا بت‌پرست هستند، تا وقتی زنده هستند، در کمال نیکی و بزرگواری با آنها زندگی کن و حق نداری به آنها تلخی و سرزنش کنی.

۵. درخواست رحمت و محبت از خداوند برای والدین

«**وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا**» حالا که در رختخواب افتاده‌اند؛ حالا که هفته‌ای یک بار باید ماشینت را بیاوری، آنها را بغل بگیری و سوار ماشین کنی و به دکتر ببری؛ حالا که بناست یک هفته در بیمارستان بخوابند، باید شب‌ها کنار تختشان بروی؛ اولاد، اگر از من درخواستی داری، این باشد: خدایا! این پدر پیر و مادر ازکارافتاده‌ام، این دو مریض و دو بستری را مورد مهر و رحمت خودت قرار بده؛ چون تو رَبّ بزرگ من هستی، این دو رَبّ کوچک من هستند و مرا در دامن خودشان پرورش داده‌اند. مادرم چندکیلو بار مرا نُه ماه در رحم کشید، با زاییدن من مرگ را جلوی چشمش دید و دو سال به من شیر داد؛ پدرم هم در این اوضاع زندگی، یک لقمه نان فراهم کرد و به خانه آورد. خدایا! اینها الآن قابل ترحم هستند، به این دو ترحم کن و هر دو را مورد مهربانی و محبت خودت قرار بده.

این دو آیه که با همدیگر ارتباط دارد. ملاحظه کردید که مسئلهٔ انتخاب و حذف در هر دو آیه موج می‌زند؛ چه‌چیزهایی را باید انتخاب بکنیم و چه‌چیزهایی را باید حذف کنیم. این روایتِ خیلی عجیبی است! امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌گویند: هرچه را کم بگذاری، به همان مقدار هم خدا از رحمت خودش برای تو کم می‌گذارد. خیلی مواظب زندگی کنید! «**وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا**» خدایا! این دو نفر، ربّ صغیر من، ربّ ایام صغارت من بودند، بر آنها رحم کن.

دو روایت شنیدنی و قابل‌تأمل

مسئولیت سنگین ادای حق والدین

دو روایت هم بگویم؛ روایت اول در جلد دهم تفسیر «مِنهج‌الصادقین» آمده که پانصد سال پیش نوشته شده است. خدا به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌گوید: ﴿**أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى**﴾[1] آیا تو یتیم

۱. ضحی: ۶.

نبودی و من تو را پناه دادم؟! مرحوم ملافتح‌الله کاشانی این روایت را در ذیل این آیه نقل می‌کند و می‌گوید: خدا به پیغمبر گفت که تو به‌دنیا نیامده بودی، من پدرت را بردم، سه چهار ساله بودی که مادرت را بردم؛ چرا این دوتا را بردم؟ چون اگر اینها تا زمان پیغمبر شدن تو زنده بودند، بار مسئولیت نبوت و مسئولیت ادای حق پدر و مادر، اصلاً تو را از زندگی می‌انداخت و خیلی برای تو سنگین بود. من آن دو را بردم که فقط یک بار روی دوش تو باشد، آن‌هم بار رسالت است.

گشودن راه بهشت با حذف سه کار در زندگی

یک روایت دیگر هم بگویم که راجع به حذف و انتخاب است؛ عرب پا برهنه‌ای از بیابان وارد مسجد شد و به پیغمبرﷺ گفت: کجای بهشت جای من است؟ پیغمبرﷺ دو انگشت مبارکشان را نشان او دادند و فرمودند: بهشت پیش من است؛ یعنی وقتی مؤمن و اهل عبادت هستی، به این شکل کنار من در بهشت هستی؛ اما سه کار را باید در زندگی‌ات حذف کنی: گناهان زبان، گناهان شکم و گناهان غریزهٔ جنسی. اگر اینها حذف نشود، روز قیامت می‌خواهی درِ بهشت را با چه کلیدی باز کنی؟ اگر جلوی گناهان زبانت را نگیری، راه بهشت را بر خودت می‌بندی و راه جهنم را باز می‌کنی؛ اگر جلوی گناهان شکمت را از این حرام‌خوری‌ها نگیری، راه بهشت را می‌بندی و راه جهنم را باز می‌کنی؛ اگر جلوی گناهان غریزهٔ جنسی را نگیری، راه بهشت را می‌بندی و راه جهنم را باز می‌کنی.

کلام آخر؛ ارزش شب جمعه در استجابت دعا

خدایا! شب جمعه است که در روایات ما نوشته‌اند: از شب قدر کم ندارد و خیلی باارزش است! خدایا! حرم حضرت معصومهسلام‌الله‌علیها است و ما راست می‌گوییم که متکبر نیستیم و بنده‌های خوبی برای تو نبودیم؛ ولی شب جمعه است، یکی اینکه امشب شب خودت است و یکی هم امشب شب وجود مبارک حضرت ابی‌عبدالله الحسینعلیه‌السلام است. ما هم از تو عذرخواهی کرده و اقرار می‌کنیم که بد هستیم؛ یعنی می‌شود ما را در چنین شبی راه ندهی و دعاهای ما را قبول نکنی!

امشب شب خداست؛ «**يَا إِلَهِي وَ رَبِّي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلاَيَ، لِأَيِّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَشْكُو، وَ لِمَا مِنْهَا أَضِجُّ وَ أَبْكِي، لِأَلِيمِ الْعَذَابِ وَ شِدَّتِهِ، أَمْ لِطُولِ الْبَلاَءِ وَ مُدَّتِهِ، فَلَئِنْ صَيَّرْتَنِي لِلْعُقُوبَاتِ مَعَ أَعْدَائِكَ، وَ جَمَعْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَ أَهْلِ بَلاَئِكَ، وَ فَرَّقْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَ أَحِبَّائِكَ وَ أَوْلِيَائِكَ**».

خدایا! می‌خواهی مرا در قیامت به کجا ببری؟ هر جا که می‌خواهی، ببر؛ اما پیش آنهایی نَبَر که در به پهلوی زهرا علیها السلام زدند. هر جا که می‌خواهی، ببر؛ اما پیش آنهایی نَبَر که شب ماه رمضان، فرق ولیّ تو را در در محراب شکافتند. هر جا که می‌خواهی، مرا ببر؛ اما پیش آنهایی نَبَر که بدن امام مجتبی علیه السلام را کنار حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله تیرباران کردند. هر جا که می‌خواهی، مرا ببر؛ اما پیش آنهایی نَبَر که سر ابی‌عبدالله علیه السلام را جلوی چشم زهرا علیها السلام، بچه‌ها و خواهرها از بدن جدا کردند. هر جا که می‌خواهی، ببَر؛ اما پیش آنهایی نَبَر که جلوی دخترها و بچه‌ها با چوب خیزران به سر بریده حمله کردند.

«**فَهَبْنِي يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلاَيَ وَ رَبِّي صَبَرْتُ عَلَى عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ، وَ هَبْنِي (يَا إِلَهِي) صَبَرْتُ عَلَى حَرِّ نَارِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ إِلَى كَرَامَتِكَ، أَمْ كَيْفَ أَسْكُنُ فِي النَّارِ وَ رَجَائِي عَفْوُكَ؛ فَبِعِزَّتِكَ يَا سَيِّدِي وَ مَوْلاَيَ أُقْسِمُ صَادِقاً لَئِنْ تَرَكْتَنِي نَاطِقاً لَأَضِجَّنَّ إِلَيْكَ بَيْنَ أَهْلِهَا ضَجِيجَ الآمِلِينَ وَ لَأَصْرُخَنَّ إِلَيْكَ صُرَاخَ الْمُسْتَصْرِخِينَ وَ لَأَبْكِيَنَّ عَلَيْكَ بُكَاءَ الْفَاقِدِينَ وَ لَأُنَادِيَنَّكَ أَيْنَ كُنْتَ يَا وَلِيَ الْمُؤْمِنِينَ يَا غَايَةَ آمَالِ الْعَارِفِينَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ**».